

دیوان

جهانشاه حمیقی

دیوان

جهانشاه حقیقی

شاه ترکمن، شاه تووریز، شاه مردان
قرن چهاردهم و پانزدهم

به همراه
شرح احوال، آثار و اوضاع سیاسی و اجتماعی
دوران جهانشاه حقیقی

نوشته و پژوهش:
دکتر خانگلدي اونق

سروشانه	: حقیقی ترکمان، جهانشاهین قرا بوسف، -۸۷۲
عنوان فاردادی	: دیوان
عنوان و نام پدیدآور	: دیوان جهانشاه حقیقی، شاه ترکمن... به همراه شرح احوال، اثار و اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران جهانشاه حقیقی / [مقدمهنویس و مصحح] خانگلی اوپنی.
مشخصات نشر	: تهران: بهجت، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهري	: ۲۴۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۸-۰۰۶-۶
واعظت فهرست نویسي	: فیبا
بادداشت	: کتاب دارای مقدمه فارسی است.
بادداشت	: واژدانه.
موضوع	: حقیقی ترکمان، جهانشاهین قرا بوسف، -۸۷۲
موضوع	: شعر ترکی -- ایران -- قرن ۹ ق.
شناسه افزوده	: اولنی، خانگلی، ۱۳۷۵ - مقدمهنویس، مصحح khangaldi
شناسه افزوده	: PL۳۱۴/۷۴۵۹ ۱۳۹۲
ردہ بندی کنگره	: ۸۹۹۴۳۶۱۱
ردہ بندی دیوبی	: ۲۲۸۹۷۲۷
شماره کتابشناسی ملی	



انتشارات بهجت

www.behjatpublication.com
info@behjatpublication.com

دیوان جهانشاه حقیقی

نوشته و پژوهش دکتر خانگلی اوپنی

چاپ گلشن

۱۳۹۰ چاپ اول

شماره ۱۰۰ جلد

قیمت تومان

حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 978-600-338-006-6

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۳۸-۰۰۶

فروشگاه انتشارات بهجت

تهران، ولی عصر، دوراهی بوسف آباد، شماره ۱۹۷۸

تلفن: ۸۸۹۵۷۱۷۶ - دورنگار ۸۸۸۹۹۰۷

دفتر توزیع و فروش انتشارات بهجت

تهران، خیابان میرزای شیرازی، شماره ۱۶۲

تلفن: ۸۸۹۴۱۱۴۶ - دورنگار ۸۸۸۹۹۰۷

فهرست (مضمون لار)

۹ پیشگفتار

۱۱ مقدمه

بخش اول

شرح احوال، آثار و اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران جهانشاه حقیقی

۱۷ تاریخ و ادبیات ترکمن

در قرون چهاردهم و پانزدهم (بررسی تاریخ و اشعار جهانشاه حقیقی)

۳۱ رویارویی دو طایفه قدرتمند ترکمن

قره قویونلی‌ها و آق قویونلی‌ها

۵۷ جهانشاه بهروایت آخرین تحقیقات آکادمی علوم ترکمنستان

ماهنشامه «صدای ترکمن»

بخش دوم

مجموعه اشعار

۶۵ غرق آب (همراه ترجمه به شعر فارسی)

۶۷ انمیشم (همراه ترجمه به شعر فارسی)

۷۰ آفتاب

۷۱ حایرانی دئر

۷۲ ایله دی خراب

۷۳ بی خبر

۷۵ طغن ادر

۷۶ سنده دیر

۷۷ نه یرده بار

۷۸ ادر

۷۹ دلپذیر یوقدئر

٨٠	گفتارئنگدا دئر
٨٢	دأگیلیمیدیر(دأل می دیر؟)
٨٤	گؤرسىدر(گؤركزى)
٨٥	زولف پريشانئنگدا دئر
٨٧	خېر بېر
٨٩	كىتابئنگدان مى دئرا!
٩١	نور
٩٣	حىوان دئر
٩٥	قئلار
٩٧	بىلە گەرە ك
٩٩	جاهى كونگلومينگ
١٠١	اھلى جنتىنگ
١٠٣	كىتابىي كونگلومينگ
١٠٥	يوزىنگ
١٠٧	لبىنگ
١٠٩	عشقا كونگول
١١١	پريشانئنگ
١١٢	ديلار كۈنگول
١١٣	دأگىل
١١٤	گلگىل
١١٦	بىلمزم
١١٧	دیدارى بىلمىشىم
١١٩	دىدىيم
١٢١	گۈرمىشىم
١٢٣	نسىيم
١٢٥	فدا دىمىشىم
١٢٧	منىنگ
١٢٩	اتمىشىم
١٣١	بىلمىشىم
١٣٢	سلام
١٣٣	هجرانا دىدىيم
١٣٤	يانا دىدىيم
١٣٦	چىكمىين جفا
١٣٨	دېيىمن

فهرست

٧

١٣٩	تحسين
١٤٠	روزن دان (روزنه دان)
١٤١	نيگارينه
١٤٣	مالئنا
١٤٥	بيله
١٤٧	خبرى
١٤٨	بولدى
١٤٩	ازلى
١٥٠	قدرتى
١٥٢	دأگىل مى
١٥٣	يارئىڭ
١٥٤	من
١٥٥	سور
١٥٧	ادر
١٥٨	ميخانالار
١٥٩	ايسته مز
١٦١	يارادئر
١٦٢	هنيز
١٦٣	مدد
١٦٤	سجود
١٦٥	بيلمز
١٦٦	ايمايش
١٦٧	گرچك ايمايش
١٦٨	كتاب ايمايش
١٦٩	وحدت ايمايش
١٧٠	عشق
١٧١	سنينگ
١٧٢	دلili كؤنگلىيمىنگ
١٧٣	اونئىڭ
١٧٤	قرار ينه
١٧٥	دارئنا
١٧٦	اولا
١٧٧	درخساندئر ينه
١٧٨	نالايا

۱۷۹	ایماندیر ایه
۱۸۰	امیر بولا
۱۸۱	ینه
۱۸۲	نارئنا
۱۸۳	عالمه
۱۸۴	یتمه دی
۱۸۵	دیدی
۱۸۶	بولدی
۱۸۸	جنت المأوا دیدی
۱۹۰	چئراغئنى
۱۹۱	ابدى
۱۹۲	دوشمه دى
۱۹۳	رباعى لار
۲۰۱	سۈزلىك ھم دوشىندىرىيىش
۲۱۹	اشعار با نوشتار ترکى آذرى پىشگفتار به زبان انگلىسى

پیشگفتار

بی‌گمان فرهنگ و تمدن ایرانی از دیرباز تاکنون در تعامل شگرفی با دیگر فرهنگ‌ها چه همسایه و چه دور بوده است. در این رهگذر تاریخ، فرهنگ و ادبیات ملت‌هایی که در این سرزمین زیسته‌اند و طی سال‌های متعددی با ساکنان آن یکی شده‌اند و تأثیر متقابل فرهنگی آنان قابل علاقه و پژوهش است، تاثیر ملل حضور ترک زبان در ایران هم به لحاظ تاریخ حمکرانی در این مرز و بوم و هم به لحاظ داد و ستد های ادبی و فرهنگی مهم بوده و شایان توجه درخور است.

کتاب حاضر که به همت جناب آفای دکتر خانگل‌دی اونق پژوهش، تهیه و تنظیم گردیده است نه تنها مجموعه اشعار جهانشاه قره قویونلویی مخلص به «حقیقی» به صورتی آراسته و تا حد امکان پیراسته می‌باشد را در اختیار می‌گذارد که می‌کوشد به دور از تعصبات قومی نکات مهم و بر جسته‌ای را درباره شاعر و برتر از آن شاعری عارف و نیز به دوره حضور این پادشاه بر مسند حکومت با دید تحقیق و تعلم نگریسته شده است. باشد که این اثر راهی شود پیش روی پژوهندگان برای شناخت هرچه بیشتر و بهتر گنجینه‌های فرهنگ و ادب ایران از هر قوم و نژاد که باشند.

اینجانب ضمن توصیه مطالعه کتاب، برای استاد محترم جناب آفای دکتر خانگل‌دی اونق آرزوی توفیق بیشتر در کار فرهنگی دارم. همچنین از سرکار خانم دکتر فرحناز فرهادی (عضو هیأت علمی دانشگاه) که در تدوین و تنظیم کتاب نقش موثری داشتند تشکر می‌نمایم.

رضا طباطبایی

مقدمه

نرديك به يك قرن است که بخش قابل ملاحظه‌اي از تاریخ و ادبیات ترکمنی در ایران، که قدمتی هزار ساله در این محدوده جغرافیایی دارد، به دلیل اعمال سیاست‌های آسیمیلاسیون^۱ از جانب قدرت‌هایی که بر محور تعریف «پان ملی» خود حرکت می‌کردند، به تحریف و از بین بردن حیات تاریخی ملل ترک در ایران منجر شده و باعث فراموشی این صفحات زرین تاریخ از ذهن جستجوگر نسل‌های امروز کشورمان گردیده‌اند.

تاریخ ملل ترک در ایران، در سخت‌ترین شرایط حیات خود، که به سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی باز می‌گردد، دستخوش تاراج دشمنان داخلی و خارجی گردید. یکی از این دوره‌های تاریخی و ادبی حیات ادبیات ترک و ترکمن در ایران مربوط به دو سلسله «قره‌قویونلوی‌ها» و «آق‌قویونلوی‌ها» می‌باشد که ایشان در پی کسب استقلال و تمامیت جغرافیایی معینی از امپراطوری آباء و اجدادی خویش، پس از حکومت‌های سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی، توانستند محدوده حکمرانی خود را در ایران مرزبندی نمایند. این دوره از تاریخ که شایسته پژوهش و تحقیق مورخین آگاه و بی‌غرض می‌باشد، از نظرها دور داشته شده است.

سخن در مورد این دوره از تاریخ ترکمنی ایران به درازا می‌کشد و مستلزم تحقیقات گسترده مورخین و متخصصین بی‌طرف است. ولیکن ما در اینجا به گوشه‌ای از آن دوران که مربوط به حکومت «قره‌قویونلوی‌ها» به سرکردگی و حکمرانی پادشاه

۱. آسیمیلاسیون (Assimilation): همسان‌سازی، یکسان‌سازی سایر اتنیک‌ها و فرهنگ‌های موجود در یک تمامیت جغرافیائی مشخص از طریق حاکمیت فرهنگ غالب.

عارف و اندیشمند این سلسله، «جهانشاه قره قویونلوی» ملقب به «حقیقی» است، می‌پردازیم. او پادشاهی بود مسلح به افکار و اندیشه‌های پیشرفته‌ترین حرکت سیاسی - اجتماعی دوران خود یعنی «مکتب حروفیه» که به جرأت می‌توان گفت این مکتب بستر «سکولاریزم» و «دیالکتیک ماتریالیسم تاریخی» امروزین است.

در این اثر ضمن اشاره به حوادثی چند که در حکومت‌های ترکمانی ایران رخ داده و سرنوشت ساز بوده است، به ادبیات آن دوره پرداخته، از زیر و بم ادبیات ترک و ترکمن سخن گفته و مجموعه‌ای از اشعار پادشاه ترکمن «جهانشاه حقیقی» را بررسی خواهیم کرد.

برای نگارنده این سطور، آن دوره از حیات ادبی و تاریخی ترکمن‌ها در محدوده جغرافیایی حکومت‌های آن زمان ایران، همیشه با پرسش بزرگی همراه بود که در صورت دستیابی به منابعی که حوادث و اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوره را بازگو کند، پاسخ می‌یافتد. از این رو، علاوه بر مطالعه منابع موجود در کتابخانه‌های «آکادمی علوم ترکمنستان»، «انستیتو پژوهشی دستنوشته‌های تاریخی» ترکمنستان و «کتابخانه دولتی» آن، می‌بایست به سایر منابعی که در کشورهای دیگر موجود بود، دسترسی پیدا می‌کرد. این امر با اعزام هیأت‌های کارآمد علمی - پژوهشی ویژه، از جانب مرکز علمی جمهوری ترکمنستان، به کشورهایی نظیر ترکیه، مصر، پاکستان، هندوستان، ایران، ارمنستان و ... امکانپذیر گشت.

بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱/م، کشورهای تازه استقلال یافته از آن که بیشتر ترک زبان هستند، با یکدیگر روابط دیپلماتیک علمی - فرهنگی نزدیکی آغاز کردند. به ویژه کشورهای ترک زبان به دنبال هویت‌یابی تاریخی، پس از محدودیت‌هایی که در شوروی سابق برایشان به وجود آمده بود، در جهت یافتن ادبیات گذشته خود، متوجه آن کشورهایی شدند که زمانی تحت سیطره حکام ترکمانی قرار داشتند. از جمله این روابط میان جمهوری‌های ارمنستان و ترکمنستان ایجاد شد که در طی آن متخصصین و پژوهشگران دو کشور در آکادمی‌ها و مرکز علمی - تاریخی کشورهای متبع خود موفق شدند یک سری پژوهش‌های علمی و تاریخی را به انجام برسانند.

آن‌ها طی تحقیقات خود تعدادی از میکروفیلم‌ها و نیز رونوشت‌هایی از یافته‌های خود را در اختیار محققین آکادمی قرار داده بودند که در بین آن‌ها چند اثر به دوره حکمرانی «قره قویونلوی‌ها» و به آثار جهانشاه قره قویونلوی مربوط می‌شد! این آثار همان مجموعه شعرهای جهانشاه حقیقی بود به خط الفبایی عربی - فارسی. آن نسخه اکنون به حروف «کریلیک» روسی برگردانده شده است.

این اثر با استناد به رونوشت دستنوشته‌ها و تطبیق آن‌ها با آخرین نسخه چاپی فوق با عنوان^۱ «جهانشاه حقیقی»، چند نمونه از ترجمه فارسی اشعار، به حروف الفبایی ترکمنی کلاسیک (عربی - فارسی) نوشته شده است. در نوشته آن‌ها، با این که در برگردان نسخه چاپی کریلیک چند اشتباه وجود داشت، سعی شد تا متنی به دور از اشتباه ارائه گردد.

علاوه بر این، با صاحب نظران نیز درباره این موضوع بحث و تبادل نظرهایی صورت گرفته است.^۲

نکته دیگر در این پژوهش که از اهمیت جغرافیای سیاسی - تاریخی برخوردار است، تعیین حدود دولت ترکمنی قره قویونلوی‌ها می‌باشد که می‌توان با استناد بر آن، مرزهای دولت سلسله قره قویونلوی‌ها را مشخص کرد. مرزهای این سلسله پس از جنگ و مسالمت جهانشاه با ابو سعید تیموری است تا بعد از هرات هم پیش می‌روند زیرا در آنجاست که به دستور جهانشاه، علماء و روحانیون شهر وادر می‌شوند به نام پادشاه ترکمن (جهانشاه) خطبه بخوانند و پول رایج آنجا نیز به نام وی سکه زده می‌شود.

1. ЖАХАНША ХАҚЫҚЫ, "Гошгулар Диваны", ТМГИ, АШГАБАТ - 1999. 120 сах.

2. Jahanşa Hakyky, « Goşgylar diwany », TMGI, Aşgabat – 1999 ýyl, 124 sah.

۳. از نقطه نظرهای با ارزش آقای ولی‌محمد آخون ارزنش بهره‌مند شدم. ایشان استاد دانشگاه ترکمنستان و کارشناس عالی آکادمی علوم ترکمنستان بوده و همچنین آقای دکتر ضیاء صدر الاشرفی استاد دانشگاه‌های کانادا نظرات مهمی را ارائه دادند و اسناد مهمی را در اختیارم قرار دادند.



درنتیجه توافق بین ابوسعید و جهانشاه حقیقی شرق سمنان از آن ابوسعید و غرب آن که شامل: نیشابور، جرجانیه، توس، مرو(ماری) و نواحی داش اوغوز که شامل مانغیشلاق، اوستی یورت، اوزبوبی، بالکان و گرگان که در آن ایام «دشت قبچاق» نیز نامیده می‌شد و زمانی به دست مغولان افتاده بود، تحت انقیاد دولت ترکمنان قره قویونلوق درمی‌آید.

و در صفحات پایانی کتاب برخی از همان اشعار موجود در متن با روش نوشتاری آذربایجانی آورده شده است که انگیزه گنجانیدن آن نشان دادن قرابیت نوشتاری ترکی و ترکمنی است که در سده‌های قبل به عنوان ادبیات «ترکی - جغتائی» هر ملت ترک در حین قرائت می‌توانسته است آن را به گویش خود بخواند.

در پایان از دوست گرانمایه‌ام جناب آقای مهندس رضا طباطبایی که این اثر را به انتشارات سپردند، بی‌اندازه قدردانی می‌کنم.

توفیق یارتان باد!

د. خانگلدی اونق

Toronto - 26 Monday- August- 2013

بخش اول

شرح احوال، آثار و اوضاع سیاسی و اجتماعی
دوران جهانشاه حقیقی

تاریخ و ادبیات ترکمن در سده‌های چهاردهم و پانزدهم

بررسی تاریخ و اشعار جهانشاه حقیقی

تاریخ و ادبیات ترکمنان طی حیات پر فراز و نشیب تاریخی خود، چهره مفاخر ادبی بسیاری را دیده است. یکی از این مفاخر قرون وسطی، جهانشاه قره قویونلوی^۱ متألّص به «حقیقی» می‌باشد.

روند رشد و پویایی ادبیات ترک بعد از ظهور اسلام در آسیا، از دوره خاندان ترکمنان «قراخانی» شروع می‌شود. از دوره‌ای که ترکمن‌های «اوغوز» در قرن هشتم میلادی با میل و رغبت به دین اسلام گرویدند و آن را به رسمیت شناختند. در نیمه اوّل قرن دهم میلادی و بعد از سوّمین پادشاه سلسله قراخانیان به فرماندهی «ساتوق خان» دین اسلام را به عنوان دین رسمی دولت ترکمنان می‌پذیرند. به این ترتیب، تا آخر قرن دهم تمامی طوایف ترک زبان به اسلام گرویدند. «... در همین روند است که عنوان «ترک ایمانان» یا «ترکمانان» به آن‌ها الحاق و اطلاق می‌گردد.»^۲

در ادواری که اسلام و تفکرات سنتی آن بر عنصر «امّت واحد» تکیه و عنصر «ملت» بودن انزوای دینی را در پی داشت، نویسنده‌گان و محققان دینی و علمای ترکمنان بدون تعصب ملی، آثار خود را به زبان‌های عربی و فارسی هم منتشر می‌کردند. به هر روی

۱. در شجره شناسی اتنیکی اقوام ترکمن، قره قویونلوی‌ها از شاخه بهارلوئی که اعقاب آنها مربوط به طوایف ۲۴ گانه اوغوز می‌گردد، می‌باشد.

۲. مصوبه کنفرانس «اتحادیه انسانی ترکمن‌های دنیا» موضوع کنفرانس: «آفورمیلنه ای پرایزخاژنیه تورکمنسکی نارود (بستر باستانی و شکل گیری خلق ترکمن)»، عشق آباد - سال ۱۹۹۲-۱۹۹۳.م. ("ساتوق خان" یا بوجراخان)

(ترکمانان: تبدیل لفظی - نوشتاری این کلمه به شکل «ترکمانان» از تاریخ بیهقی شروع می‌شود).

زبان و ادبیات ترکمنان در جوار علوم آن دوره همگام با زبان‌های عربی - فارسی در دوّمین روند پویایی خود که بعد از ظهور اسلام شکل می‌گیرد هم‌طراز با زبان‌های عربی و فارسی قدم در پله‌های تکامل می‌گذارد. یکی از برجسته‌ترین مروجین آن در قرن دهم محمود کاشغری می‌باشد که در زمینه لغتشناسی موفق به تدوین اثر ارزنده و تاریخی «دیوان الغات الْتُرْك» گردیده بود.

در آن ایام زبان ترکمنی در گروه زبانی «کاشغری - خاقانی» رواج داشت. اما در دوره جهانشاه حقیقی زبان و ادبیات ترکمنی در گروه زبانی «ترکمنی - جفتائی»^۱ رواج یافته بود که در درک مفاهیم فرق چندانی با شاخه‌های ماقبل خود ندارد. چند تن از اوّلین دانشمندانی که در زبان ترکی خاقانی مبادرت به تألیف نموده‌اند، عبارتند از: «خواجه احمد یسوسی» با اثر وزین «دیوان حکمت»، «احمد یوکه نکلی» با اثر معروف «عتبه الحقایق» و «برهان الدین ناصر رابغوزی» با اثر مشهور «قصص الانبیاء رابغوزی».^۲

در دیباچه اثر چاپ شده این عارف چنین می‌خوانیم:

«یکی از شاعران برجسته قرن چهاردهم و پانزدهم ادبیات ترکمن، جهانشاه حقیقی قره‌قویونلی است. براساس اطلاعات موجود، جهانشاه در سال ۱۴۰۵ میلادی به دنیا آمد. پدر او، «قره یوسف» یکی از شخصیت‌های مبارز ایام خود بود که از دانش‌های سیاسی - اجتماعی آن دوره آگاهی داشته است، وی از طایفه ترکمانان قره قویونلی می‌باشد. پدر قره یوسف به «قره محمد ترکمن» معروف بوده است.^۳ قره محمد ترکمن نوه «بایرام خوجه» ترکمن بوده و زمانی در رکاب حاکم بغداد سلطان «اویس جلایر»^۴ به سر می‌برده است.

۱. اصل کلمه چوغ عطا)

۲. (این کتاب توسط ناصرالدین فرزند برهان الدین مشهور به «ربغوزی» به نثر نوشته شده است. مولف این اثر از قصبه «رباط اوغوز» در منطقه خوارزم بوده و بدین جهت به «ربغوزی» (رباط اوغوزی) شهرت دارد.

3. Jahanşa Hakyky, « Gosgylar diwany », TMGI, Aşgabat – 1999 ýyl, 5 sah.

۴. یکی از خوانین غرب تیموریان (گورکانیان)

یکی از موّرخین قرن پانزدهم به نام «شکرالله» در کتاب «بهجت التواریخ» در مورد بستر قومی جهانشاه اطلاعات موثقی به دست می‌دهد. او می‌نویسد: «... چنین است که در تاریخ ۸۵۲ مرحوم سلطان مراد این فقیر را به رسالت میرزا جهانشاه منظور داشت. چون رسیدیم و خدمت به جای آوردیم روزی سقاول آمد که میرزا با شما در خلوت سخنی دارد، باید آمدن. سمعاً و طاعه گفته، رسیدیم. در اثنای صحبت میرزا فرمود که سلطان مراد برادر اخروی منست و غیر از برادری، خویش من است. سبب خویش پرسیده شد. فرمود که مولانا اسماعیل تواریخ خوان را بخوانند و تاریخ اوغوز بیارند. مولانا اسماعیل آمد و کتابی آورد مغولی نوشت. از این کتاب خبر داد که اوغوز را شش پسر بوده نام ایشان: گوک آلب، بیر آلب^۱، دنگیز آلب، گون آلب، آی آلب، یئلدیز آلب. میرزا فرمود برادرم سلطانمراد به گوک آلب بن اوغوز می‌رسد و نسب قره یوسف به دنگیز آلب می‌رسد.^۲

چنان که از تاریخ بر می‌آید، در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی در نواحی غرب ایران یعنی در قفقاز و آناتولی دولت‌های ترکمنان قره‌قویونلوی و آق‌قویونلوی حکمرانی می‌کردند. سر سلسله حکومت ترکمنان قره‌قویونلوی قره‌یوسف بوده است. او در سال‌های ۱۴۰۸-۱۴۱۰ در جنگ علیه تیموری‌ها بر آن‌ها غلبه می‌کند. به فاصله کمی بعد از آن، حاکم عراق بر سلطان احمد جلایری در جنگی که نزدیکی تبریز رخ داده بود، پیروز می‌گردد. در همان ایام، او اساس حکومت سلسله ترکمنان قره قویونلوی را پی‌ریزی و پایتخت خود را شهر تبریز انتخاب می‌کند. این دولت تا سال ۱۴۶۸ میلادی بر سریر قدرت باقی ماند.^۳ بعضی از آثار کلاسیک ترکمنی همچون آثار تغّزلى «صاید و همراه»، «زهره و طاهر»، «یوسف - زلیخا» و غیره در همین دوره خلق و نوشته شده‌اند. یکی از مثال‌های بارز آن تحریر و کتابت اثر ارزنده و شاهنامه ترکمن‌ها «قروقوت عطا»^۴ است.^۵ که بعد از جانب اروپاییان خریداری شده، و در حال حاضر در موزه‌های «درسدن آلمان» و «واتیکان رُم» نگهداری می‌شود.

۱. در بعضی از روایات «داغ آلب» بوده و آن نیای اسطوره‌ای ترکمنان امروزی قلمداد می‌شود. (خ. اونق).

2. Курбанов Г. «Персоязычное литературное наследие туркмен в XIV- XV вв.», Ашхабад – 1990 г., 113 стр.

3. Jahanşa Hakyky, / görk. iş /, 5 sah.

۴. (دَهْ دَهْ قَرْقُود)

5. ГОРКУТ АТА, - 1500., Макалалар йыгындысы , (Hangeldi OWNUK, «Gorkut ata eposynyň daşary ýurtlardaky warianty») , «Магарыф», А.: 1999 м. (Konfrensiya).

در سال ۱۴۱۵ میلادی قره یوسف ابن قره محمد ترکمن پس از برقراری حاکمیت در اکثر نقاط ایران بر تخت سلطنت نشست. در همان ایام نیز، جهانشاه را با وجود این که بسیار جوان بود، به عنوان حاکم سلطانیه تعیین کرد.

در مورد ایام جوانی جهانشاه نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست. اما بر اساس منابع تاریخی، او در ۱۶ سالگی در شهر سلطانیه زنجان که پایتخت الجایتو (خدابنده) بود شروع به حکمرانی می‌کند. جهانشاه در سن بیست یا بیست و یک سالگی، در سال ۱۴۲۰ م. با دختر امپاطور طرابوزان یعنی آنکسی چهارم ازدواج می‌کند. بر اساس برخی منابع، او در آن ایام همسری به نام «جان بیگم» نیز داشته است. البته هنوز به طور دقیق آشکار نیست که آیا دختر امپاطور طرابوزان همان جان بیگم بوده، یا این که او همسر دیگر جهانشاه می‌باشد چرا که وی چندین بار از اختلافات بین جهانشاه و پسرش حسنعلی ممانعت کرده بود. به عقیده ما این زن در زندگی سیاسی - اجتماعی جهانشاه نقش مهمی ایفا کرده است. این مسئله بدان جهت حائز اهمیت است که پادشاه مقتدری چون جهانشاه از یکی از زنان خود که در اصطلاح مرد سالارانه آن زمان «ضعیفه» نامیده می‌شده، متابعت می‌نماید.

جهانشاه در سال ۱۴۲۰ م. خبر بسیار غم انگیزی را در محل حکمرانی خود یعنی شهر سلطانیه رنجان دریافت می‌کند، و آن فوت نابهنه‌گام پدرش در دارالسلطنه تبریز بود. او پس از اطلاع از فوت پدرش با سرآسمیگی و شتاب، از سلطانیه به طرف تبریز حرکت می‌کند. شاهرخ تیموری از این فرصت پیش آمده استفاده کرده و سلطانیه را به تصرف خود در می‌آورد. زیرا در همان ایام شیروان را نیز به کمک ترکمنان به تصرف خود در آورده بود. اما او با جهانشاه مسامحه می‌کند و تاج و تخت «آل تمغا»^۱ را به او مسترد می‌گردداند.

۱. تغما یا تمغا: نسل آل اوغوز هر یک دارای نشان‌های خاصی بودند که مربوط به ۲۴ فرزند اعزز خان می‌باشد. اصل کلمه شکل مغرب شده «تموغ» می‌باشد که مفهوم آتش را می‌رساند. آن عبارت از ابزاری بوده است که علامتی را با فلز ریخته‌گری می‌شده و هنگام علامت‌گذاری بر احشام خود آن را در آتش داغ و نشان مربوط را بر روی احشام تمoga می‌کرده‌اند. امروزه این کلمه بصورت طاغما «تمغا» در بین ترکمن‌ها تلفظ می‌شود.

شاهرخ در سال‌های ۱۴۳۵ م. سفر سوم خود را آغاز و در ژانویه مطابق جمادی الآخر همان سال در ری توقف می‌کند. در ماه ژوئن از جهانشاه دعوت به عمل می‌آورد که آذربایجان را از قید اسکندر آزاد کرده و به تصرف خودش درآورده. شاهرخ بر آن بوده است از اختلافات بین دو برادر جهت حفظ خود از رسوایی و مصون ماندن از خطر از هم پاشیدگی و یکپارچگی دولت خویش، بهره گیرد. در همین سال‌هاست که جهانشاه به تخت سلطنت می‌نشیند. او زمستان آن سال را در محلی به نام «قیزیل آقاج» از نواحی تالش سپری می‌کند.

دشمنی بین برادران اوج می‌گیرد تا عاقبت، این اختلافات در سال ۱۴۳۶ م. مطابق با ۸۴۰ق. در محلی به نام «صوفیان» در نزدیک تبریز به جنگ می‌انجامد. در این جنگ اسکندر شکست می‌خورد و پیروزی نصیب جهانشاه حقیقی می‌گردد. بدین ترتیب حکومت دولت ترکمنان قره قویونلوی در دست جهانشاه متصرکر می‌گردد. جهانشاه پس از به قدرت رسیدن شروع به مرزهای مملکت به ارث رسیده خود را بسط و گسترش می‌دهد. در این ایام جهانشاه بیشتر اوقات خود را صرف استحکام امور دولتی می‌نماید. در سده‌های سیزدهم و چهاردهم در مسائل دینی - عقیدتی فرقه‌ها و مکتب‌های چندی از تصوف اسلام منشعب می‌شوند که یکی از آن‌ها مکتب «حروفیه»^۱ است. ریشه این مکتب را به منصور حلّاج می‌رسانند اما بنیان‌گذار آن «فضل الله نعیمی

۱. نهضت حروفیه با تکیه بر ارزش عددی حروف الفبا و با شکستن الفاظ، سعی داشت تا مخاطبین خویش را به تفکر و تأمل وادار کند. این نهضت در سیزده با سلطه سیاسی - اقتصادی تیموریان بر عنصر آگاهی توده‌ها تکیه می‌کند و از زبان شعر برای برانگیزاندن پیروان خود استفاده می‌نماید. شعارهای محوری آن عبارتند از: آگاهی انسان، برابری و عدالت اجتماعی. پیروان این نهضت طبیعت را از معنویت و انسانیت را از مادیت جدا نمی‌دانستند. میراث فکری - مذهبی این نهضت سال‌ها بعد پایه‌گذار نهضت، «تفطیلیه» در اواخر دوره قاجار گشت. ناگفته نماند که مایه‌های عرفانی - انسانی این نهضت خدا - انسانی یا انسان - خدایی ریشه در اندیشه‌های حلّاج داشته است. از عقاید آن می‌توان به قدیم بودن عالم، حیات ابدی ماده، و خلاصه دانستن قرآن در سوره حمد اشاره کرد. اما اساس این مکتب بر این امر استوار است که شناخت خدا بر پایه لفظ است، زیرا خدا محسوس نیست و راه ارتباط میان او با بندۀ‌اش فقط «لفظ» است؛ و لفظ است که مقدم بر معناست. به عقیده آن‌ها تعبیر معانی با حروف در دو قالب ریخته می‌شود: اول زبان عربی که قرآن به آن نازل شده و دارای ۲۸ حرف است و دوم زبان فارسی که ۳۲ حرف است و همه حروف از زمان حضرت آدم (ع) تا امروز را شامل می‌شود. برای اطلاع بیشتر ر.ک: مبلغی آبادانی، عبدالله. تاریخ ادیان و مذاهب جهان. نشر سینا، ۱۳۷۳، جلد سوم.

استرآبادی» و شاخص ترین نماینده آن «عمادالدین نسیمی بیضاوی» است که شرح کامل این مکتب نیاز به بحثی جداگانه دارد. در اینجا اهمیت این موضوع، مقارن بودن بخشی از این جنبش از نظر زمانی با دوره حکمرانی جهانشاه قره قویونلی می‌باشد که خود نیز زمانی تحت تأثیر این مکتب قرار گرفته بود.

در سال‌های ۱۴۴۱م. بحث بر سر افکار و ایده‌های «حروفیه» در ایران اوج می‌گیرد. با اوج گیری این مکتب، طرفداران آن نیز روزبه‌روز رو به فزونی می‌نهد. این رویداد، جهانشاه را به تفکر وادر می‌کند. با این که او نیز به این مکتب گرایش داشت و تحت تأثیر افکار آن قرار گرفته بود، اما بیم از اغتشاشات و قیام پیروان، او را آرام نمی‌گذشت. بالاخره حکم فتوای مرجع آن زمان را به مورد اجرا می‌گذارد و با حروفیه برخوردي ناملايم می‌نماید. در پی همین تحولات، به دستور جهانشاه در تبریز، دختر فضل الله نعیمی استرآبادی را، با همفکر و احتمالا همسرش به نام یوسف، که بعد از قتل نعیمی رهبر حروفیه بود، به همراه پانصد نفر از مریدانش قتل عام می‌کنند. در این خصوص به روایتی از کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف «حافظ حسین کربلائی تبریزی»، اشاره می‌شود:

... «دختر مولانا فضل الله نعیمی حروفی که در زمان جهانشاه پادشاه با جمع کثیری از حروفیان کشته شده‌اند، در همان مزار^۱ مدفون است و این شعر رباعی از اوست:

لاغر صفتان زشت خو را نکشند	در مسلح عشق جز نکو را نکشند
مردار بود هر آن که او را نکشند	گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز

این رویداد چنین رخداده است که: در زمان سلطنت پادشاه مذکور (جهانشاه حقیقی) طبقه «حروفیه» که منسوب هستند به فضل الله حروفی متخلص به نعیمی استرآبادی پیر سید نسیمی شاعر بیضاوی (۸۳۷ هـ-ق)، که وی را (مولانا فضل الله حروفی) میرزا میرانشاه پسر امیر تیمور گورکان در روز پنجمین سادس شهر ذی قعده

۱. منظور مرقد و مزار آن مستفیض از فیض توایی، پیر تابی رحمة الله در نویر در راهی که بازارچه نویر بجانب سرکوجه دراز و میدان می‌روند به دست راست مزاری است که مردم به آنجا که می‌رسند، استمداد همت می‌نمایند.

سنه سنت و تسمین و سبعمائه به قتل آورده و قبر وی در **الکای تحقق نخجوان** است در قریه خانقهah که مدفن حضرت شیخ **ابونصرالتحقی**^۱ قدس سره است، نشو و نمای تمام یافتند و بزرگ ایشان مولانا یوسف نامی بود و دختر میرفضل الله نیز عمدۀ آن جماعت بود و این طبقه مشهور به اباحت و تزندق‌اند و در هیچ زمان ظاهر نمی‌توانند شد، احیاناً در آن زمان آنچنان شده بود که فی الجمله اظهار طریق خود می‌کردند و با پادشاه مذکور نیز گاهی صحبت می‌داشتند و بی آن نبوده که صحبت ایشان را اثری بوده.^۲ خصوصاً در نهاد بینای عوام کالاعnam، این معنی گوش زد علمای اسلام و ائمه انانم أقوی الله قوائم الملة الزهراء باحکام أحکامهم و أرسی دعائیم الشريعة الغراء بوفور اهتمامهم گشته در فکر این قضیه افتاده‌اند، احیاناً پادشاه مذکور (جهانشاه) را ظاهراً به علماء توجه تامی بوده و اتفاقاً عبورش به قریه تیل از أعمال انزاب واقع شده، مولانا محمد نامی تیلی از علمای عزیزی (از علمای عصر عزیزی بوده) در کمال تقوی آنجا مسکن داشته، پادشاه میل صحبت وی کرده و به خدمتش مشرف گشته در اثنای صحبت این حدیث را مولانای مذکور بر پادشاه خوانده: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: الايمان بضمهُ و سبعون شعبه فأفضلها قول لا اله الا الله و أدناها اماتة أذى عن الطريق و الحياة شعبه من الايمان». و بعض از سه باشد تا ده و بعضی گفته‌اند از یکی باشد تا ده و بعضی گفته‌اند از سه باشد تا نه و فاء «أفضلها» جواب شرط محذوف است و معنی حدیث والله أعلم راجع با این است که ایمان هفتاد و چند شعبه است و چون آن را اجزاء و شعبه هست پس فاضل‌ترین اجزای آن، گفتن لا اله الا الله است و کمترین آن دور کردن چیزی است که رنج رساند چون خار و سنگ و کلوخ و استخوان و نجاست و مانند آن از راه و شرم شاخی است از ایمان»، مولانای مذکور این حدیث را خواند و معنیش را خاطرنشان (پادشاه نمود)، پادشاه فرمود که سلاطین با شوکت و عظمت تمام هرگاه عبور ایشان به راهی واقع شود و این‌ها که مذکور شد در راه باشد

۱. از علمای دوره تیموریان در غرب امپراتوری قطب ترکمنان اهل سنت بوده و در ترکمنستان امروزی و ایران به نام «تحقیق سلطان» مشهور و مورد تقدیر و مستفیض است.

۲. چنین است در تمام نسخ و ا در حاشیه «نبوده» بصیغه نفی تصحیح شده.

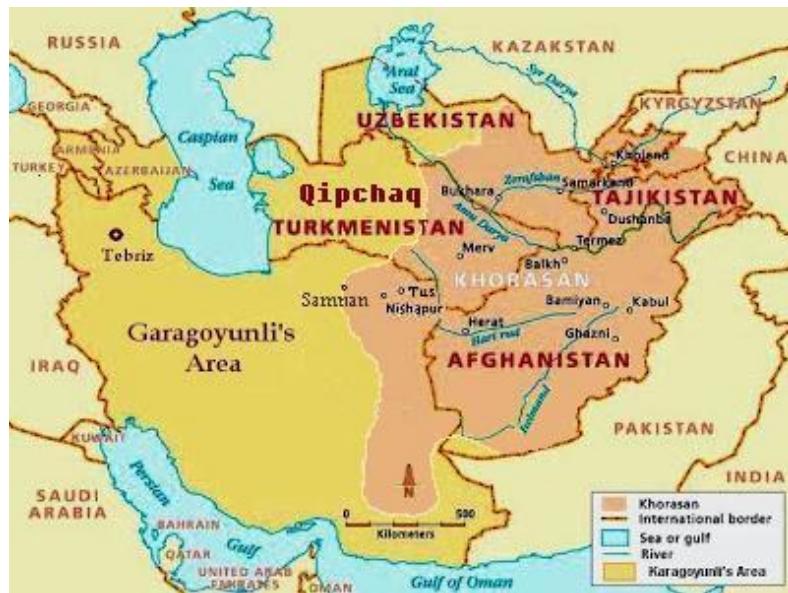
اگر از اسب به‌زیر آید و به‌اماطه آن‌ها مشغول گردد در شأن سلطنت قصور و فتور پیدا شود و اگر نکند به‌مضمون این حدیث عمل نکرده باشد، مولانا فرمود که حدیث نسبت به هر شخصی مضمونی دارد، سلاطین باید که راه دین را از خار و سنگ و کلوخ و نجاست زندقه و بدعت و ابحث و کفر پاک کنند، در این لاء طبقه حروفیه را گویند ظهور کرده‌اند و از ایشان با سلام و أهل آن مضرّت و شکست تمام رسیده و می‌رسد و بدنامی آن تا قیام قیامت بر گردن شما است باید که شما دفع این طایفه مفسد نمایید، یک مرتبه این معنی گوش زد پادشاه شده تا آخر علماء غلوّ کرده فتوها نوشتند که دفع این طبقه واجب است و اگر پادشاه در این امر اهمال و امهال ورزد دفع او نیز باید کرد و از علمای آن زمان مولانا نجم‌الدین اسکوئی علیه الرحمه که در کمال امانت و دیانت و تقوی و فتوی بود و پادشاه را اعتماد تمام به وی، در این ماده ملاحظه تمام داشت که خون جمع کثیری را ریختن آیا چه حال داشته باشد؟ و مشارّلیه حکم بر قتل آن جماعت ننوشته بود و پادشاه نیز به‌واسطه همین در آن امر اهتمام نمی‌کرد و به‌سوف و لعل می‌گذراند. گویند در آن زمان مجذوبی بود و سال‌ها بود که در سرخاب کنج اعتزالی اختیار کرده و هرگز عبورش به شهر نیفتاده و جمیع مردم را به باطن و کرامت ولایت وی اعتقاد تمام، در خلال این قیل و قال صباحی به تبریز تشریف آورد و منزل مولانا نجم‌الدین را پیدا کرده خود را به آن جناب رساند در غایت گرمی و حدّت و شدّت خطاب بوی کرد که حضرت را امشب در واقعه دیدم فرمودند که برو به نجم‌الدین بگو حکم بر قتل این جماعت کند که این‌ها مخرب دین‌اند و ویران‌کننده بنیان اهل یقین، گویند که مولانا نجم‌الدین که این را شنید گریه بسیار کرد و حکم به‌قتل ایشان نمود قریب به پانصد کس را کشتند و سوختند، گویند بسیاری از آن‌ها به‌واسطه مصاحب و مصادقت آن طبقه به باد فنا رفتند.^۱ ...

۱. مؤلف: حافظ حسین بن کربلائی (معروف به ابن کربلائی) تبریزی، «روضات الجنان و جنات الجنان»، با مقدمه و تکمله و تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرائی، جلد اول صفحات (۴۷۸ - ۴۸۱) و به سعی و اهتمام محمدامین سلطان القرائی. - تبریز: انتشارات ستوده، ۱۳۸۲.

در همین اثنا و سلطان جهانشاه، شیخ جنید صفوی را که با مریدان کثیر خود تبدیل به نیروی سیاسی بزرگی شده و تهدیدی برای حکومت او بود، از کشور طرد می‌کند. شیخ با ده هزار نفر از مریدان ترکمن خود با ترکمنان او زین حسن آق قویونلوی متحد می‌شود. جهانشاه بعد از فوت شاهرخ در سال ۱۴۴۵م. مطابق با ۸۵۰ق. استقلال کامل خود را به دست می‌گیرد. در همین ایام نیز جهت گسترش مملکت و درآوردن آن تحت یک پادشاهی قدرتمند همچون سلاله‌های ترکمن خود سلجوقیان و خوارزمشاهیان، دست به یورش‌های سرنوشت‌ساز می‌زند. او در سال ۱۴۵۲م. مطابق با ۸۵۶ق. عراق را تسخیر می‌کند و بعد از یک سال، نواحی جنوب و غرب ایران یعنی ساوه، کرمان و فارس را تا سواحل دریای عمان تابع خود می‌کند.

جهانشاه در ایام زمامداری خود، با استفاده از فرصتی که فوت باپ میرزا حکمدار خراسان و اختلافات بین میراث داران او که از بازماندگان یورش‌های مغولان و تیموریان بودند به او داد، سرزمین آباء و اجدادی خود را، از گرگان و اترک، مانغشلاق و خوارزم - که زمانی به دست مغولان افتاده بود - از آن‌ها باز می‌ستاند. درنتیجه این پیروزی‌ها حاکمیّت بر ترکمن‌های مرو، گرگان، مانغشلاق و خوارزم نیز از آن او می‌گردد و آن‌ها تحت پوشش حکومت سلسله ترکمنان قره قویونلوی قرار می‌گیرند.

به‌خاطر موفقیت‌ها و پیروزی‌هایی که جهانشاه در راستای تحکیم اقتدار دولت ترکمن‌ها کسب می‌کند، اشتیاق او به کشورگشایی بیشتر می‌شود. او تصمیم می‌گیرد که جنوب خراسان را نیز به تصرف خود درآورد. با همین هدف است که می‌تواند، در پانزدهم شعبان سال ۸۶۲ق. مطابق با یازدهم ژوئن سال ۱۴۵۸م. مرکز سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خراسان را که در آن ایام شهر هرات بوده، تصرف نماید. جهانشاه در آنجا علما و روحانیون شهر را وادار می‌کند که به نام او خطبه بخوانند و پول رایج آنجا را نیز به نام خود سکه می‌زنند.



آخرین فتوحات جهانشاه در سه رنگ فوق نشان داده شده



An example: This is a currency golden coin that had been struck with named Jahanshah at the city Herat
(after June 1457 p.)

سکه های طلا که بعداز تصرف شهر هرات در سال

بنام جهانشاه زده شده است.

اخبار این رویدادها به گوش ابوسعید تیموری می‌رسد. ابوسعید به طرف هرات می‌شتابد. کثرت لشکریان او، جهانشاه را بسیار می‌ترساند. از این جهت پسر شاعر خود «پیرپوداعق» را که حاکم فارس بود، به کمک می‌طلبید. در این میان، جهانشاه از رهایی پسر یاغی خود «حسنعلی» که او را در زندان قلعه ماکو حبس کرده بود، باخبر می‌گردد. حسنعلی بعد از رهایی از زندان بلوا و آشوب برپا می‌کند. به همین جهت جهانشاه با عجله وزیر و مشاور خود «سعید آشیر» را برای مذاکره و توافق به سوی ابوسعید گسیل می‌دارد. او برای تسریع توافق شتاب می‌ورزد. در نتیجه این توافقات شرق سمنان از آن ابوسعید و غرب آن که شامل: سمنان، ری، جرجانیه و نواحی داش اوغوز که شامل مانغیشلاق، اوستی پورت، اوزبوي، بالکان و گرگان که در آن ایام «دشت قبچاق» نیز نامیده می‌شد تحت انقیاد دولت ترکمنان قره قویونلوی در می‌آید. ...



جهانشاه در ماه صفر سال ۸۶۳ق. مطابق با دسامبر سال ۱۴۵۸م. هرات را به قصد آذربایجان ترک می‌کند. وقتی که به تبریز می‌رسد، پسر یاغی خود حسنعلی را دوباره به زندان می‌افکند.

پیربوداق، ابوالفتح میرزا (مفتول به ذیقعدۀ ۸۷۰/ژوئن ۱۴۶۶)، ملقب به عضدادالدولۀ والدین، پسر ارشد جهانشاه قراقویونلو، حاکم فارس و بغداد. نخستین تاریخی که از آن می‌توان ورود پیربوداق را به عرصه سیاست پی‌گرفت، به ۸۵۲ق/۱۴۴۸م. مربوط می‌شود که وی در ماه رمضان این سال، از سوی پدرش به حکومت بغداد می‌رسد (غیاثی، ۲۸۸/۵، ۲۸۵). پس از آن، وی در ۸۵۷ق. به فرمان پدر به همراه تنی چند از امرا برای تسخیر «عراق عجم»^۱ بغداد را ترک کرد؛ پس از تسخیر ساوه، به قم رفت و پس از محاصره آنجا، سرانجام شهر را گشود (نک: یزدی، ۸۱؛ ابوبکر طهرانی، ۳۲۶؛ روملو، ۳۲۳؛ تنوی، ۱۱۳). آنگاه روی به کاشان و گلپایگان نهاد و آنجا را هم گرفت. (غیاثی، ۳۰۷/۵؛ ابوبکر طهرانی، نیز روملو، همان).

در همین سال، جهانشاه پسران خود، پیربوداق و محمدی میرزا را که در شیراز و اصفهان اقامت داشته‌اند را فرا می‌خواند. پس از آنکه با بر میرزا، شیراز را به سنجر، و یزد را به خلیل، نوادگان شاهرخ تیموری سپرد، پیربوداق از سوی پدر به شیراز رفت و در اواخر شعبان ۸۵۷ با سنجر جنگید که به پیروزی پیربوداق و تسخیر شیراز انجامید.^۲ ... ولیکن پیربوداق نیز برعلیه او قد علم می‌کند. علما و مشاورین به پند و نصیحت او می‌نشینند، اما این نصایح و خواهش‌ها بر پیربوداق کارگر نمی‌افتد. با وجود چنین احوالی جهانشاه مجبور می‌شود او را نیز از سر راه خود بر دارد و ولایات عراق عجم، را که تحت حاکمیّت او درآمده بود، دوباره به انقیاد خود درآورد.

جهانشاه با امیر ترکمنان آق قویونلوی «اویزین حسن» سر سازگاری نداشته‌اند. علت آن وجود دشمنی دیرینه‌ای بود که بین دو طایفه بزرگ قره قویونلوی‌ها و آق قویونلوی‌ها به وجود آمده بود. بستر این اختلاف که تا آن زمان نسل اندر نسل ناآرامی‌هایی ایجاد کرده بود، مورد توجه اروپاییان قرار می‌گیرد. اروپاییان از این

۱. (به لحاظ تقسیم‌بندی جغرافیایی و جغرافیای سیاسی در سیستم حکومتی ممالک «عراق عجم» شامل اصفهان، فارس و نواحی غربی ایران تا مرزهای کنونی ایران و عراق، و «عراق عرب» شامل بغداد، بصره و نواحی عمدۀ عراق کنونی است).
 (ابوبکر طهرانی، ۳۳۳-۳۳۲؛ روملو، ۳۴۱؛ تنوی، همانجا، نیز نک: ییلدیز، ۲۵۹/IX)، پیر بوداق دایره المعارف بزرگ اسلامی جلد: ۱۴ شماره مقاله: ۵۶۰۰.

اختلافات درون قومی به خوبی آگاه می‌گردند و به همین سبب هر چه بیشتر خواهان نفوذ به درون فرهنگ و رفتارهای اجتماعی و عقیدتی این اقوام بوده‌اند. آنان در جهت تحمیل و اجرای سیاست‌های توسعه طلبانه خود از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزیدند. در این میان تنها قلعه باقی مانده اروپاییان دولت فرتوت طرابوزان بود که آن‌ها را وادار می‌کردید، تا با این اقوام حاکم بر ایران قربات‌های سببی ایجاد نمایند.

جهانشاه برای روشن کردن روابط، با جمع‌آوری صدهزار لشکر سواره نظام، به سوی او زین حسن که در آن ایام بر «دیاربکر» حکمرانی می‌کرد، گسیل شد. او از سوکمان آباد تا نزدیکی دریاچه «وان» و از آنجا از طریق «آبالجواز»، «آخلاقت»، بیتلیس می‌گذرد تا این که در روستای موش چادر می‌زند. او زین حسن نیز لشکریان خود را در محلی به نام پالو در کوهستان جابه‌جا می‌کرد. اردوی او زین حسن از همه طرف روستای موش را تحت سیطره و تسلط خود می‌گیرد. جهانشاه تا پاییز آن سال اوقات خود را با کمال خوشی و لذت سپری نموده بود. در این نواحی وقتی که زمستان فرا می‌رسد، هوا بهشدت رو به سردی می‌گذارد. جنگجویان جهانشاه که لباس‌های تابستانی داشته‌اند، شروع به شکایت از سردی هوا می‌کنند. جهانشاه آن‌ها را به حال خود وامی‌گذارد و خود نیز با سیصد نفر از نظامیان و مقربان به جستجوی اردوی رقیب ادامه می‌دهد. او با گروه کوچک خود آهسته به راه می‌افتد، تا به نزدیکی محله‌ای به نام «کیگی» در روستای «جمجال» می‌رسد. جهانشاه خیال داشت از طریق ترجان و سرزمین روم وارد پاسینلر شود و در آنجا بماند، تا زمستان را سپری کند. او زین حسن جهت اطلاع کامل از تعداد لشکریان جهانشاه، جاسوسانی را به سوی وی گسیل می‌دارد، تا در بامداد همان شب به او حمله برند. هنگامی که این شبیخون صورت می‌گیرد، اولاد جهانشاه که به خاطر این حمله ناگهانی و غافلگیرانه روحیه خود را باخته بودند، با تمام توان به جنگ می‌پردازنند، اما با آن تعداد اندک نمی‌توانند کاری پیش ببرند و شکست می‌خورند.

رویارویی دو طایفه قدرتمند ترکمنان قره قویونلی و آق قویونلی

اوزین حسن بر آن بود تا سرنوشت جهانشاه را یکسره سازد. به این سبب یکی از نظامیان خود به نام اسکندر را صدا می‌زند و او را مجبور می‌کند که سر جهانشاه را از تن جدا نموده و برای او بیاورد. در این حادثه یکی از پسران جهانشاه به نام محمدی کشته می‌شود و پسر دیگر او به نام یوسف نیز کور می‌گردد. بنا به نوشته بعضی از منابع تاریخی، اوزین سر جهانشاه را برای ابوسعید تیموری می‌فرستد، ولی سر پسر او محمدی و امرای او پیروززاد بیگ و رستم بیگ را به اسلامبیول گسیل می‌دارد. این حادثه در دوازدهم ماه ربیع‌الثانی سال ۸۷۲/ق. مطابق با بیست و سوم ژانویه سال ۱۴۶۷/میلادی به وقوع پیوسته که در آن موقع جهانشاه ۷۰ سال داشته است. جسد او را در مسجدی که خود در تبریز ساخته بود، دفن می‌نمایند.

بر اساس شهادت انواع منابع تاریخی جهانشاه دارای هفت پسر و دو دختر به نام‌های پیربوداق، یوسف، محمدی، فرخزاد، ابراهیم، حسنعلی و قاسم بوده است. همان طور که پیش‌تر گفته شد، فرزندان جهانشاه هرکدام به سرنوشت خاصی دچار شدند. در مورد محل تولد شاعر منابع دقیقی در دست نداریم. و در تذکره‌هایی که به ما رسیده است، سال و زمان تولد او دقیقاً معلوم نشده است. تنها در بعضی از منابع عربی مربوط به تاریخ شرق‌شناسی به نکته‌هایی پی می‌بریم. برای مثال مورخ عرب دوران جهانشاه به نام شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمان السخاوی زمان تولد شاعر، به طور تقریبی در حدود قرن پانزدهم عنوان می‌کند. همچنین این تانگری بردی.^۱ در آثار خود

۱. ابن تغْری بردی ابوالمحاسن جمال‌الدین یوسف بن تغْری بردی ابن عبدالله ظاهری حنفی (ح ۸۱۲-۸۷۴ق / ۱۴۰۹-۱۴۶۹م)، مورخ مسلمان. وی در خانه امیر منجک، جنب مدرسه سلطان حسن در قاهره زاده شد (مرجی، ۱۰/۱) و به گفته خود ابن تغْری بردی در النجوم (۱۱۸/۱۴) تولدش تخمیناً پس از ۸۱۱ق. بوده است. نام تغْری بردی مرکب است از دو واژه ترکی تغْری (تنگری) و بردی (بیردی یا ویردی) که جمعاً به معنای «خداداد» است.

تاریخ تولّد او را در سال ۱۴۰۷ م/ق. مطابق با ۸۱۰ ق. می‌داند. آ. غفاری تاریخ تولّد او را بین سال‌های ۱۴۰۵ – ۱۴۰۶ م/ق. مطابق با ۸۰۸ قمری ثبت کرده است. به عقیده ابن اینانچ بر اساس شهادت ابن تانگری بردى: «... زمانی که قوه یوسف جهت تسخیر آنادولی و آذربایجان در سال ۱۴۰۵ از سوریه حرکت می‌کند، در مسیر راه در شهر ماردین پیش یکی از حکام ترکمن از طایفه آرتق به نام مجددالدین شاه مدتها توقف می‌کند که در آن زمان فرزندش به دنیا می‌آید. ابتدا می‌خواستند نام او را ماردین شاه بنامند، اما قوه یوسف اظهار می‌دارد که: «نام شهر را بر روی دختران می‌گذارند.»، پس نام او را «جهانشاه» گذاشتند.

در مورد سال وفات جهانشاه موثق‌ترین منبع به عقیده ما همان تاریخی است که م. اینانچ براساس آثار موّرخین هم‌دوره جهانشاه در نیمه دوم قرن پانزدهم به نام دولتشاه سمرقندی و ابن تانگری بردى و دیگران ارائه می‌دهد. زمان فوت او را ۱۴۶۷ میلادی مطابق با ۸۷۲ قمری می‌داند که براساس سالنامه میلادی ۷۰ ساله بوده و براساس سالشمار هجری - قمری ۶۸ ساله، براساس این سالشماری، زمان تولّد جهانشاه در سال ۸۰۲ قمری مطابق با ۱۳۹۹ میلادی بوده است، بنابراین به صراحت می‌توان گفت که جهانشاه در سال ۱۳۹۹ میلادی مطابق با ۸۰۲ هجری - قمری متولد و در سال ۱۴۶۷ میلادی مطابق با ۸۷۲ قمری کشته شده است.

در رابطه با زندگینامه جهانشاه در منابع مختلف به روایات گوناگونی برخورد می‌کنیم. بر اساس آنها، مطابق با آداب و رسومی که در بین اهالی شرق زمین کنار داشته، در جوار اسم اصلی، القاب نیز می‌آمده است. القاب جهانشاه عبارتند از: «مظفر الدین»، «ابوالمنظفر»، «حقیقی» و ... که بیشتر دارای مفاهیم و ترکیبات عربی یا ترکی ترکمنی بوده است.

همانطور که بیشتر بدان اشاره کردیم، جهانشاه در سال ۱۴۳۷ میلادی به پادشاهی دولت قره قویونلوی‌ها برگزیده می‌شود. در دوره سلطنت جهانشاه، دولت ترکمنان با حوادث و وقایع تاریخی بسیاری مواجه می‌گردد. به شهادت تاریخ، حضور و تأثیر کشورهای غربی و مسیحی، در میان اقوام حکمران ترکمن سبب حوادث فاجعه بار

بسیاری می‌شود. سیّاحانی که به منظور سیاحت به این اکناف می‌آمدند ابتدا ادبیات و معنویت این اقوام را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دادند. در همین ایام است که، بسیاری از نوشه‌ها و آثار قدیمی ترکمنان، خریداری می‌گردد یا از جانب سیاحان اروپایی دزدیده می‌شود. از جمله «قروقوت عطا» یا «آتا»: حمامه گئراوغلوی (کراوغلی) و بسیاری از آثار و کتاب‌های مفاخر ترک مانند آثار یوسف خاص حاجب، محمود کاشغری، خواجه یوسف همدانی، و ... نیز دیگر آثار مربوط به علوم دینی، عرفانی، فلسفی، ریاضی، طب، نجوم، تاریخ و ادبیات و ... که از آن دوران به ما به ارت رسیده است و به زبان‌های عربی، فارسی و ترکی - ترکمنی نوشته شده بود، جلد به جلد مورد خریداری و یا سرقت غربی‌ها قرار می‌گرفته است. در حال حاضر بسیاری از این آثار علاوه بر این که در موزه‌های شخصی یافت می‌شوند، در موزه‌های ارمیتاژ روسیه، لوور پاریس، واتیکان رُم، موزه برلین و درسدن آلمان، بریتانیا می‌وزم لندن و دیگر موزه‌های اروپایی تا متروپلیتن نیویورک و ... وجود داشته، تا به امروز تحت مطالعه بوده و از آن‌ها به خوبی نگهداری می‌شود.

برای دست یافتن به دوره صحیح پیدایش و خلق آثار کلاسیک ترکی - ترکمنی باید خود این آثار و از جمله اثر «صایاد - همرا» را به دقت مطالعه نمود. در جای این اثر به چنین سطرهایی بر می‌خوریم:

«... اوندان سونگ، صایادخان عاشیق احمدی چاغیردیپ گتیردی، و آیندی: «ای بابا ایندی اوغلینگی بیزه تابشیریپ او زینگیز گیدیپ مال و ملک لرینگیزه سرانجام برینگ! - دیدی». اوندا عاشیق احمد ناچار بولوپ بیر سؤز آیتدی.

يعنى:

پس از این که عشق «همرا» در دل «صایاد خان» شکوفه می‌زند وی پدر «همرا» را صدا زده و می‌گوید: «پدرجان اینک پسرت را به من بسپار، و خود بازگرد و به دارایی و ملک و کشورداری ات بپرداز». آنگاه احمد از روی ناچاری می‌گوید:

ایندی من گیدر بولدوم آذربایجانا،
صایادخان همرانی سانگا تابشیردیم.
سیزلری تابشیردیم قادر سبحانها،
صایادخان همرانی سانگا تابشیردیم. ...

ترجمه:

حال من به آذربایجان خواهم رفت،
ای صایادخان، همرا را به تو می‌سپارم.
و هر دوی شما را به خداوند می‌سپارم
ای صایادخان، همرا را به تو می‌سپارم.

در واقع در این اثر غنایی موقعیت مکانی و زمانی قهرمانان اثر به روشنی بیان می‌گردد.
یا در ابیات دیگری نیز به اسم «تبریز» برمی‌خوریم:

آصلی عرب آتلی^۱ گنجه محله م، ... تؤوریزینگ بگلری صونام گلدی می؟؟

يعني:

عرب نام و اصلش از محله گنجه مگر مشرف شد بیگ زاده زیبای تبریزی من؟
این همه عبارات و سطور دلالت بر صحبت نظرات فوق دارد.^۲

تاریخ باید در ابتدا بکوشد تا واقعیت‌های زمان خود را به طور واضح و صحیح بیان
دارد. در راستای این سخن، بایست واقعیت‌ها را از دریچه چشم تاریخ بنگریم، تا
بتوانیم به نتیجه مطلوب خود برسیم. بنا به نقل یکی از مفاخر ترکمن که می‌گوید: «مدام
میراث‌های فرهنگی و ادبی خود روى آورید و مراجعه کنید! آن میراث‌ها افکارستان را
به روی حقیقت باز، حلال را از حرام متمايز و عشق به وطن پدری، خاک مادری،
جامعه و والدینات را به تو می‌آموزد.»

۱. کلمه «آت» در زبان ترکی ترکمنی بسته به کاربرد جمله دارای دو مفهوم با معنی «اسم» و «اسپ» است. در تفسیر این سطر از شعر، هم می‌تواند «عرب نامه»، ترجمه گردد هم «کسی که دارنده اسپی از تبار عربی است».

۲. جهت دسترسی به این مطلب میتوانید به آدرس صفحه ۱۸ فایل پی دی اف آن در اینترنت مراجعه کنید!
<http://www.turkmenstudents.com/modules/wfdownloads/visit.php?cid=1&lid=10>

حال به تحلیل کوتاهی از دوره سیاسی - اجتماعی شاعر عارف، پادشاه نامی ترکمنان قره قویونلوی مشهور به جهانشاه و متخالص به «حقیقی» که اشعار عارفانه بسیاری از او به یادگار مانده است، می‌پردازیم.

در دوره او، بعد از این که اروپا نتوانست طی جنگ‌های طولاًی صلیبی بر حکام مسلمان ترکمانان سلجوقی و ممالک مملوکان ترک حاکم بر مصر و شامات چون سلطان بی برس (بای بارس) در خاورمیانه و خاور نزدیک غلبه پیدا کند، سیاست تسخیر بازارهای پر گنج مشرق زمین را از راهی غیر از جنگ‌های رو در روی صلیبی جستجو می‌نماید. این دوره مقارن بود با دوره رنسانس و شروع انقلاب صنعتی در اروپا، که تولیدات صنایع آن با اشیاع بازارهای داخلی اروپا روبه‌رو و به حالت رکود در می‌آید. پاپ در واتیکان و پادشاهان اروپایی صنعتی هر کدام به دنبال عدم موافقیت و پیروزی در جنگ‌های صلیبی، اسلام و فرق اسلامی را بیش از آن که خود مسلمانان مورد تعحّص قرار دهند، تحت مطالعه قرار دادند، تا با ایجاد اختلاف میان ایران و امپراطوری عثمانی، بتوانند از راهی نزدیک‌تر به آسیای مرکزی و هندوستان و چین دست یابند.

نیرومندترین حکام ترکمن در آسیای صغیر و ایران زمین، گذشته از یگانگی ملی و قومی، دارای مذهب اهل سنت بودند. این واقعه به مثابة مستحکم‌ترین دیوار مسلمانان که اروپا قادر به نفوذ و تخریب آن نبود، نمود پیدا می‌کرد. این دیوار به ویژه بعد از تسخیر قسطنطینیه توسط سلطان محمد فاتح، استحکام بیشتری یافته بود.

اروپا به دنبال مطالعه دقیق رفتارهای دینی و سیاسی ایرانیان، زمینه روی کار آمدن نیرویی از ترکمنان را مهیا می‌کرد که از یک طرف تابع اروپا و از طرف دیگر دارای مذهبی غیر از تسنّن باشد. با این قصد، سفرا، ایلچیان و کارگزاران علنی و مخفی را به درباریان حکام ترکمن ایران و عثمانی گسیل می‌داشتند، تا زمینه نفوذ روابط امپریالیستی - کاپیتالیسم نوپا را در مشرق زمین فراهم نمایند.

این رویدادها مقارن بود با حضور سلاطین اهل تسنّن ترکمن در دولت عثمانی و سلسله‌های قدرتمند قره قویونلوها و آق‌قویونلوها که در خط مقدم جبهه جنگ سرد اروپا با امپراطوری عثمانی قرار گرفته بودند. اروپا از هر طریقی که می‌توانست به اختلافات مذهبی و قومی این اقوام دامن می‌زد.

ضمن آن که روند گرایش به شیعه اثنی عشری در زمینه‌های عقیدتی بعضی از گروههای مسلمان اهل تسنن همیشه فراهم بود، در بین اقوام شش گانهٔ ترکمان (قزلباش) از یک سو با گرویدن اعقاب شیخ صفوی‌الدین اردبیلی به مذهب تشیع دوازده امامی و طرح ادعای سید بودن، و از سوی دیگر، تبلیغات گوناگون آخرین پادشاه طرابوزان که در ارتباط با واتیکان و دول اروپایی قرار داشت، این دشمنی با اهل تسنن، به شدت تقویت می‌شد.

در همین ایام بود که در ابتدا شش یا هفت طایفه از ترکمانان (قزلباش) حاکم بر ایران در روند گرایش به مذهب شیعه قرار گرفتند. این طوایف عبارتند از: صفویان، افشاریان، قاجاریان، ذوالقدر، اینانلو، استاجلو، بیات و بهارلو. این طوایف از ترکمانان که بیشتر در معرض جنبش‌های عقیدتی قرار گرفته بودند، در یک روند تاریخی چندین سده در استحالهٔ ملی قرار گرفتند، که نتیجه آن فرارویی قشری از ترکمانان قزلباش بود که از مذهب اهل تسنن رویگردان و به مذاهب شیعه اثناء عشری و غیره روی آوردند. چنان که در طول تاریخ هزار ساله حکومت ترکمانان در فلات ایران مشاهده می‌کنیم، در دوره قره خانیان تشابهات عقیدتی مذهب تک خدایی (شممنی) ترکان (یکه تانگری) با توحید اسلام، باعث تغییر دین در دولت ترکان «قره خانی» به اسلام شد. در دوره سلاطین غزنویان زبان ترکی زبان قشون و اشرافیت حاکم و زبان فارسی در مراسلات دیوان دولتی به زبان رایج تبدیل می‌شود. در قرن شانزدهم (۱۵۰۱) میلادی مذهب تثبیت یافته دولت ترکمانان که تابع اهل سنت بودند به مذهب شیعه اثناء عشری مبدل می‌گردد و در اوایل قرن بیستم با خلع حکومت قاجار آخرین نشانه‌های حاکمیت ترکمانان و ترکان^۱ در کشور ایران، با تکیه بر نژاد پرستی از ریشه برکنده می‌شود.

۱. جهت تمایز روند شکل‌گیری این عناوین، شکل نوشتاری آن را در منابع موثق روسی - انگلیسی به شکل‌های، «ترک(Тюрк)»، قبل از شکل‌گیری عنوان تورکمان (تورکمن یا ترکمن) بوده است. اطلاق وجه تسمیه «تورکمان»، در روند «تورک ایمانی» که آن اولین بار به شکل «تورکمان» از تاریخ بیهقی شروع می‌شود. همچنین اطلاق وجه تسمیه «ترک» بعداز تغییر مذهب در دوره صفویان از جانب شاه عباس کلمه «تورکمن» را از اسمی «تورکمنان صاحب منصب» در دربار برداشته می‌شود. به جای آن کلمه «ترک» یا شاهسون (در ترکی شاهسون، در ترکمنی شاسویین، در فارسی و عربی شاه حسین)، مورد استفاده قرار می‌گیرد.

امروزه با استناد به دانش مردمشناسی و قومشناسی (اتنولوژی) تمامی طوایف ذکر شده در بالا و گروههای جدا شده از آنها و سایر طوایف و اقوامی وابسته به آنان به دلایل گوناگون، وابستگی نسبی خود به ترکمنان را نفی یا کتمان می‌کنند!

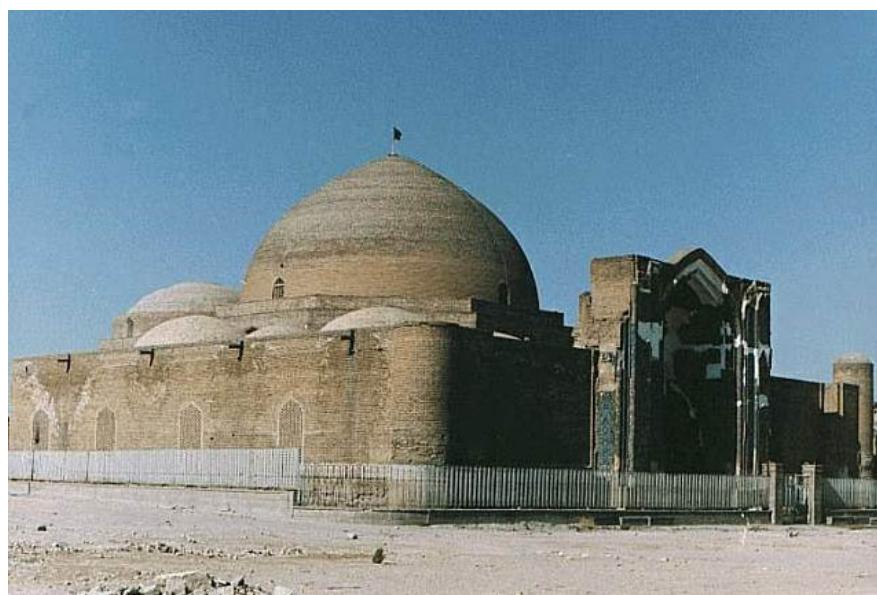
با تسخیر بزرگترین قلعه و مرکز مسیحیان یعنی قسطنطینیه (کنستانتنیاپل) در سال ۱۴۵۳ میلادی از جانب سلطان محمد فاتح، اروپا بر تلاش‌های عملیات سیاسی خود می‌افزاید. ارتقاء روز افزون نیروی اوزین حسن آق قویونلوی حکام مسیحی شهر «ونیز» را به تفکر وامی دارد. درست در همین ایام آخرین دختر امپراطوری مسیحی طرابوزان به نام «کاترینا» خاتون به همسری حاکم رو به قدرت ترکمانان آق قویونلوی برگزیده می‌شود. اروپا با استفاده از ایجاد این زمینه‌ها درجهت رو در رو قراردادن اوizon حسن آق قویونلوی برعلیه سلطان محمد فاتح (پادشاه عثمانی) دست به عملیات سیاسی می‌زند. (پیش از این با پیروزی بر جهانشاه به حاکمیت قره قویونلو نقطه پایان گذاشته بود). در پی اجرای سیاست‌های به کار بسته شده سفیران خود را به حضور اوزین حسن آق قویونلوی، که مقر حکومتی او قبل از پیروزی بر جهانشاه قره قویونلوی دیار بکر بوده است، اعزام می‌دارد.^۱ به دنبال همین سیاست‌ها بود که اروپا در قرون وسطی مبادرت به کاشتن تخم نفاق در بین این اقوام کرده، آینده این ملل برادر نسبی را که تا به امروز تداوم یافته است، پی‌ریزی می‌کند.

سلسله وقایع و حوادث این ایام با حضور شیخ جنید صفوی در لشکر بزرگ اوizon حسن آق قویونلوی از یک طرف و جهانشاه قره قویونلوی که مقر پادشاهی او تبریز بود از جانب دیگر و نیز عدم حمایت صریح و جایگزینی سیاست متحد کننده این خاندان از جانب امپراطوری عثمانی باعث بروز جنگ‌ها و درگیری‌های خونینی بین آن‌ها می‌شود. بدین ترتیب اروپاییان زمینه نفوذ خود را در میان این اقوام بیش از پیش فراهم می‌کردند. اوizon حسن آق قویونلو در پی قدرت‌یابی لشکریان خود از وجود شیخ جنید که مریدان سلحشور زیادی در اختیار داشت، او را تحت حمایت خود قرار می‌دهد. جهت تمکین شیخ جنید، خواهر خود را که «خدیجه بیگم» نام داشت، به نکاح وی در می‌آورد.

۱. این سفراء و جاسوسان اروپایی به نام «تاجرین ونیزی» در تاریخ مشهورند.

در چنین اوضاعی اروپا توانسته بود دو نیروی عمدۀ حکمرانان نیرومند ایران یعنی جهانشاه و اوژون حسن را رو در روی هم قرار دهد. چون از یک طرف با وصلت سبی خانوادگی بین خاندان آق قویونلوی و آخرین امپراطوری طرابوزان و از سوی دیگر با استفاده از ترفند نفوذ به داخل لشکر تحت فرماندهی شیخ جنید که زمینه‌های روبه رشد مذهب شیعه اثنی عشریه داشتند، آن‌ها را تحت تأثیر خود درآورند. بدین ترتیب آن‌ها را بر علیه جهانشاه قره قویونلوی که سیاست مستقلانه‌ای در پیش گرفته بود، بسیج نمایند. اروپا اوژن حسن را بعد از پیروزی بر جهانشاه، بر علیه سلطان عثمانی ترغیب می‌کند. چنان که لشکر اوژن حسن در جنگی که بین سلطان عثمانی در گرفته بود، به شدت شکست می‌خورد و مجبور به عقب نشینی می‌شود.

* Orta asyrlarda (XIV-XV aa.) Türkmen döwleti Garagoýunlylar
nesilşalygy tarapyndan bina edilen Töwrizdäki Gök masjid



مسجد کبود تبریز (گوک مسجد) از آثار باقیمانده دوره حکمرانی
دولت ترکمنان قره قویونلی (مربوط به جهانشاه حقیقی)

در پی همین دسیسه‌ها و توطئه‌های گوناگون اروپاییان، از استحکام دولت جهانشاه حقیقی کاسته می‌شود. تأثیر این اختلافات و رقابت‌ها که در جهت به دست آوردن قدرت به راه انداخته شده بود، به درون دولت قوه قویونلویی‌ها راه یافته و لشگریان ترکمان آن متزلزل می‌شوند. همانطورکه پیشتر بدان اشاره گردید، سلسله وقایع و حوادث به نفع ترکمانان آق قویونلو پیش می‌رفت و باعث قدرت‌یابی آن‌ها می‌گشت. این بی‌آمدهای سیاسی همسو با خواسته‌های سیاسی سرکردگان و اتیکان و رؤسای وزیر بود. چنانکه در بالا بدان اشاره گردید، در اوخر سال ۱۴۶۷ میلادی در طی جنگی که در صحرای موش به سرکردگی او زین حسن آق قویونلوی با جهانشاه حقیقی در گرفته بود، پیروزی به نفع لشگریان آق قویونلوی‌ها تمام شد. «درنتیجه این جنگ خانمان سوز جهانشاه حقیقی در دهم ماه نوامبر سال ۱۴۶۷ میلادی در ۶۲ (در واقع ۷۰) سالگی به قتل می‌رسد.»^۱ البته در مورد سن و تاریخ فوت او در مباحث گذشته، با تکیه بر منابع موثق تاریخی مسئله را مورد بحث و کنکاش قراردادیم، که این مورد از سن و سال او با مباحث فوق مغایرت دارد.

تاریخ پادشاهان ترکمان در بعضی ادوار سرفراز و پر عظمت نمود می‌یابد و در برخی از ایام شاهد صحنه‌های رنجبار و اندوه برانگیز در بین این اقوام هستیم. چنانکه در مورد صحنه جنگ و روایت غافلگیری پادشاه در کتاب «روضه الصنفای» محمد خاوندشاه چنین بیان می‌گردد: «... میرزا یوسف بازگشت و پدر را خبر داد که مجال توقف نیست. میرزا جهانشاه یک زانو بند بسته بود که این خبر رسید، فرصت نیافت که آن دیگر را بند و ناچار سوار شد و میرزا محمدی و میرزا یوسف گرفتار شدند. ...

... میرزا جهانشاه با صد درد و داغ روی به دره نهاد و مجھولی از لشکریان اسکندر نام در عقب او روان شد و چون به وی رسیدند، میرزا جهانشاه از بیم جان نام خود را بر زبان آورد و آن شخص به او التفات نکرد و فی الحال هلاک گردانید و جامه‌های قیمتی او را بپوشید، سرش از فتراک بیاویخت و به لشگرگاه مراجعت نمود. در راه غافل شده، سر از فتراک بیفتاده، اسکندر صورت قضیه به هیچ کس نگفت. ...».

1. Jahanşa Hakyky, "Goşgular Diwany", TMGI, Aşgabat – 1999 ýyl, 5 sah.
ЖАХАНША ХАҚЫҚЫ, "Гошгулар Диwanы", ТМГИ, АШГАБАТ-1999 йыл, 5- сах)

در مورد جریان گم شدن سر پادشاه و دزدیده شدن لباس فاخر او، عبدالرزاق سمرقندی در کتاب «مطلع السعدين و مجمع البحرين» چنین می‌گوید: «... بعد از دو روز جامه میرزا جهانشاه را که در وقت فرار دربرداشت، در اردو بازار شناخته و به واجبی تفحّص نموده، او را در پای درختی که از سرما مرده و خشک شده بود، یافتند و سر او را به درگاه امیر حسن آوردن...»

بعضی از مورخان همدوره پادشاه شاعر بعد از فوتش از او بدگویی کرده و او را متهم به بداخلاقی و ستم نمودند، مانند مورخ همدوره او «دولتشاه سمرقندی» که در مورد او چنین گفته است: «پادشاهی قاهر و صاحب دولت بود، ولیکن مردی ناعتماد و بدخوی بوده و سواران را به هر بهانه محبوس کردی و حبس او زندان ابد بودی ... تراکمه به عهد او مسلط شدند و جباری و قهاری او مرتبه عالی یافت...».

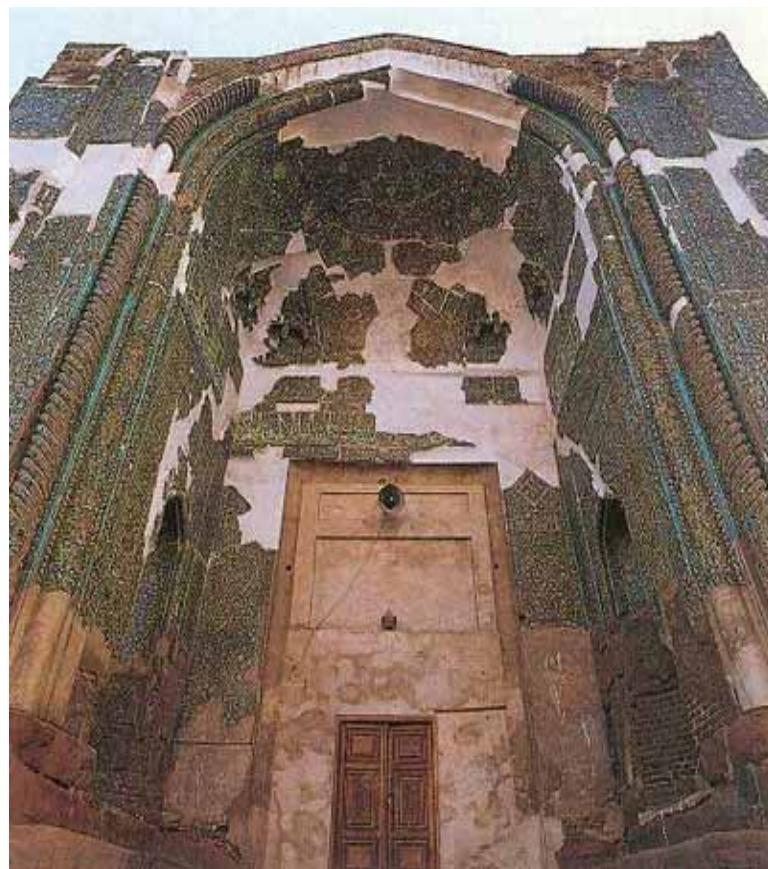
قضاؤت این چنین در مورد جهانشاه نادرست است. چرا که در آن شرایط از یک پادشاه چنین رفتارهایی آن چنان بعيد هم به نظر نمی‌رسد. این وضعیت را بر اساس موقعیت زمانی و مکانی می‌توان تحلیل و روشن نمود. چرا که در شرایط ارباب و رعیتی قرون وسطی، او به عنوان پادشاه حاکم یک مملکت وسیع چند ملیتی، چطوری می‌توانست یک ایده آلیست انعطاف پذیر باشد؟!

البته بسیاری از مورخان همدوره جهانشاه، قضاؤت‌های صحیح و منصفانه‌ای را از خود بر جای گذاشته‌اند. یکی از آن‌ها در دوره تیموریان «عبدالرزاق سمرقندی» می‌باشد، که در مورد اخلاق، سیاست، مردمداری او و اداره مملکت چنین توصیف کرده است: «مملکت آذربایجان به حُسن و عنایت و لطف عاطفت میرزا جهانشاه در غایت معموری و آبادانی بود و آن پادشاه نیکخواه به عدل و داد و تعمیر بلاد و توقیر عباد اهتمام تمام می‌نمود و دارالملک تبریز به وفور رعیت و ظهور غیرت فضای مصر جامع و فروغ بخش خورشید لامع شد... مقیمان ممالک محروسه‌اش از آسیب خدنگ حوادث چون صید حرم فارغ‌البال و ساکنان ولایت معموره‌اش از اندیشه تطاول زمان چون معتکفان زوایای آسمان آسوده و مرفه الحال...».

همچنین باید خاطرنشان ساخت که جهانشاه هم یک سیاستمدار و دولتمرد و هم شخصیتی فرهیخته بود. او هیچ وقت ترسی به دل راه نداده و هرگز از مقابل هیچ

دشمنی نگریخته است. هر وقت گناهی از وی سر می‌زد، فوراً توبه می‌کرد. چنان که در
شعر زیر چنین بیان می‌کند:

کفر و ایمان شرحینی تأیینی شم علم اليقین،
بولمئشام ایمانا یولداش، کفری انکار اتمیشم.
چون شدم واقف که باشد کفر و ایمانی درست
همره ایمان شدم وز کفر انکارم بود



نمای در ورودی مسجد کبود تبریز (گوک مسجد)
که به دست جهانشاه حقیقی بنا گردیده بود.

اما «دولتشاه سمرقندی» او را به بی‌اعتقادی متهم می‌کند. او چنین می‌گوید: «... فضلا بر آن‌اند که در روزگار اسلام از او بداعتقادتر پادشاهی ظاهر نشده است. اسلام را ضعیف داشتن و بر فسق و فجور اقدام نمودن^۱ ...».

بعضی از منابع جهانشاه حقیقی را شاعر قرن هفدهم می‌شمارند که این البته درست نیست، چرا که بر اساس شواهد تاریخی مرور شده او از شاعران قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی می‌باشد.

بازمی‌گردیم به شخصیت انسانی و اجتماعی او؛ وی از نظر قوم‌شناسی، از قبیله بهارلویی^۲ ترکمنان قره قویونلویی می‌باشد. در این باره مورخان طراز اول اروپا مانند: «ا. بُسُورْت» و «دبليو. مينورسكي» در تحقیقات خود بهارلویی‌ها را از نسل اوغوز و نام قبیله را قره قویونلوی درج کرده‌اند. همچنین آن‌ها بر پرچم خود سمبول گوسفتند سیاه را به تصویر در می‌آوردن. در این باره جالب است، که مراجعه کوتاهی به «بهجَتِ التَّوَارِيخ» موّرخ هم عصر این پادشاه به نام شکرالله داشته باشیم. او در مورد نسب نامه جهانشاه چنین گفته است که: «... چنانکه از منابع تاریخی برمی‌آید، طوایف ترکمنان قره قویونلی در نواحی شمال و غرب ایران، در اطراف رودخانه ارمیه، وان و در مناطق تبریز، ارجیسا، بغداد سکونت داشته‌اند. پدر جهانشاه، قره

۱. این سخن دولتشاه سمرقندی نشان می‌دهد که جهانشاه معتقد به مکتب حروفیه بوده است. چون در نزد پیروان دیدگاه حروفیه اعتقادات تند مذهب و شریعت بهشت تعدلیم می‌یابد. بعدها همین امر زمینه پیدایش تفکرات سکولاریستی در بین مسلمانان می‌شود.

۲. بعد از شکست جهانشاه قره قویونلوی از لشکریان اوزین حسن آق قویونلوی عمدۀ جمعیت این طوایف، بخشی به جانب افغانستان و شبه جزیره هند مهاجرت می‌کنند (از جمله شخصیت‌هایی که در هندوستان بهقدرت رسیدند بايرام خان و پسر او عبدالرحیم خان که در دربار پادشاهان تیموری صاحب منصب وزارت می‌شوند. همچنین معروفترین آن‌ها در هندوستان سلسله «بهمنی» یا «قطب شاهیان» را بنیاد گذاشتند. مؤسس این سلسله سلطان قلی قطب‌شاه همدانی بود که از همدان ایران و از ترکمن‌های بهارلوی و از اعقاب قرا یوسف و اسکندر، از پادشاهان قراقویونلو به شمار می‌رفت. او از نوادگان میرزا جهانشاه قراقویونلو و نوادگان دختری علی شکریگ بود. ...) و بخشی دیگری که بجانب ترکمنستان سرازیر می‌شوند در حال حاضر با عنوان «بهارلوها» شناخته می‌شوند. بر حسب اتفاق ایامی که اینجانب در آکادمی علوم کار می‌کردم (۱۹۸۹-۲۰۰۵) یکی از همکارانم بهنام آزاد پولاد اکایف (بهارلوی) از همکاران اینجانب بود و تحقیقاتی هم در مورد این دوره از تاریخ در موضوع (دوره حکمرانی ترکمنان سلسله قره قویونلوی و آق قویونلی ...) نیز داشت.

یوسف ابن قره مُحَمَّد ترکمن بنیان‌گذار دولت قره قویونلوی‌ها می‌باشد. او غیر از پیرپوداق و جهانشاه فرزندان دیگری به نام‌های مُحَمَّد، اسفند، ابوسعید، اسکندر و کیومرث نیز داشت. او هر کدام از فرزندان خود را حاکم یکی از مناطق گوناگون ایران تعیین کرد.».

حال اشاره‌ای خواهیم داشت به دوره‌ای که میراث ادبی حقیقی را برای ما به یادگار گذاشته است. جهانشاه، بنا بر عادت، در اوقاتی که از مسایل دولتی و جنگاوری‌های خود فارغ می‌گشت، به خلق آثار ادبی می‌پرداخت.

اثر جهانشاه حقیقی به دلیل پراکندگی و از هم گسینختگی دولت ترکمن از دوره بعد از آق قویونلوی‌ها و روی کار آمدن دولت‌های غیر اهل تسنن ترکمنان در ایران از یک سوی، به دنبال آن انزوای فرهنگی و رشد بدون پشتونه فرهنگ ترک زبانان از سوی دیگر باعث کم جلوه شدن این گونه از آثارهای ترکمنی شده بود.



اثر نقاش معروف فرانسوی «جلس لاورنس
از گوی (کبود) مسجد تبریز قبل از تجدید بنا (Jules_Laurens)

در تداوم این روند، بسیاری از آثار مفاخر ترک، حتی در بین فرهنگ‌گان این فرهنگ به دست فراموشی سپرده شده، این روند دلایل تاریخی خاصی داشته است که به آن‌ها اشاره می‌شود.

از آن دوره‌ای که گروهی از ترکمنان غز (اوغوز) نخستین دولت اسلامی خود را در شرق ایران استحکام بخشیده‌اند، در بین سه زبان عربی، فارسی و ترکمنی، زبان فارسی را به عنوان زبان دیوانی دولت ترکمنان انتخاب کرده‌اند. این زبان که از دوره سقوط سلسله ساسانیان و حضور اعراب در موارء النهر جلوه عمومی خود را از دست داده بود، با سرودن شاهنامه توسط فردوسی کلید می‌خورد. غزنویان نیز مانند سامانیان زبان فارسی را به عنوان زبان دیوان خود بر می‌گزینند. پس از آن در دوره پادشاهی ترکمنان سلجوقی نیز، این روند ادامه می‌یابد.

براساس اطلاعات موجود و چنان که از اشعار جهانشاه معلوم می‌شود، او برای خلاقیت آثار، علوم، فرهنگ و هنر اهمیت ویژه‌ای قائل بوده است. مفاخر هم عصر در نزد او از احترام خاصی برخوردار بودند. او رابطه خود را با استادان سخن مشرق زمین مانند «عبدالرحمان» جامی حفظ می‌کرده است. چنان‌چه در یکی از منابع تاریخی چنین روایت می‌شود که «جهانشاه جهت نقد و بررسی آثار خود یک نسخه از دیوان خود را به نزد عارف مشهور معاصر خود عبدالرحمان جامی ارسال می‌دارد (۱۴۹۲-۱۴۱۴). در آن وقت عبدالرحمان جامی بعد از مطالعه آثار جهانشاه، برای شاه حکمران پاسخی ارسال می‌دارد که حاوی ۲۸ بیت شعر بوده است.^۱ متأسفانه این اشعار جامی هنوز به دست نیامده و نامکشوف مانده است.^۲

چنان که در دیوان چاپ شده جامی از جانب علی اصغر حکمت، چاپ تهران - سال ۱۳۲۰ش. این شعر با این بیت شروع می‌شود:

بده ساقی آن جام گیتی نمای، که هستی ربای است و هستی فزای...

۱. در یک مأخذ دیگر این تعداد ۲۹ بیت نشان داده شده است.

۲. البته این نظر مؤلفین اثر چاپ شده جهانشاه حقیقی می‌باشد.

در ادامه این قصیده جامی با شعری که ارسال می‌دارد، ارزش بسیار والایی به شعر جهانشاه داده و گواهی می‌کند که او با نام حقیقی تخلص می‌کند:

زشاه حقیقی نشان داده باز، ... به صورت پرستان کوی مجاز،
نوی یافته رازهای کهن، چو در مثنوی داده داد سخن،

بعد از آن جهانشاه برای عبدالرحمان جامی زیباترین خلعت (دون) ترکمنی را به عنوان تحفه ارسال می‌دارد. قصایدی که شامل ۸۷ بیت شعر بوده، در کلیات دیوان جامی که در سال ۹۹۶ق. مطابق با ۱۵۸۸میلادی به رشتہ تحریر درآمده است، وجود دارد.

او در ایام پادشاهی خود در سال ۸۷۰ق. مطابق ۱۴۶۵م. در پایتخت - تبریز - ساخت مسجد بسیار با شکوهی را دستور می‌دهد که نام آن را به یاد بود پیروزی‌های جهانشاه «مظفریه جهانشاه» نامگذاری کرده‌اند. این مسجد بعدها به دلیل زیبایی گنبد آن که به رنگ آبی مزین شده است، «مسجد کبود یا گوئی (گوک)مسجد» نامیده شده. در حال حاضر این مسجد به عنوان یکی از زیباترین بناهای تاریخی قرن پانزدهم به حساب می‌آید.

چند تن از پژوهشگران جهان در مورد زندگینامه و خلاقیت جهانشاه تحقیقات پر اهمیتی انجام داده‌اند. یکی از معروف‌ترین آن‌ها شرق‌شناس مشهور «و. مینورسکی» می‌باشد. او در سال ۱۹۲۴م. طی مقاله‌ای که در روزنامه «تايم» که از جانب «إ. ادوارد» با عنوان «اثر سلطان عبدالحمید» ارائه شده بود، از وجود دیوان (مجموعه شعر) جهانشاه حقیقی با خبر گردیده است.

این دیوان که شامل ۸۵ صفحه به صورت دست‌نوشته می‌باشد که اندازه هر کدام از صفحات آن به قطع 23×6 سانتیمتر مربع و اندازه متن آن 11×16 سانتیمتر مربع است که در آن ۱۰ تا ۱۱ بیت شعر نوشته شده است، و در موزه بریتانیا به شماره أ. ز- ۹۴۹۳ حفظ می‌شود. این دیوان توسط قنبرعلی خسرو اصفهانی، ۲۱ سال بعد از کشته شدن جهانشاه در ماه شعبان سال ۸۹۳ق.- سپتامبر سال ۱۴۸۸میلادی دوباره نویسی شده است. در این کتاب ۱۰۵ شعر از غزلیات و یک مستزاد به زبان فارسی و نیز ۸۷ غزل، ۳۲ رباعی نیز و اشعاری در دیگر قالب‌های مختلف شعری به زبان ترکمنی از جهانشاه

درج شده است. و. مینورسکی بر اساس همین دیوان مقاله‌ای تحت عنوان «جهانشاه قره قویونلوی و اشعار او» ارائه داده است، که در آن ۲ غزل به زبان فارسی و ۴ غزل و ۱۱ رباعی به زبان ترکمنی با ترجمه انگلیسی آن، درج گردیده است. میکرو فیلم نسخه‌ای که مربوط به آکادمی ارمنستان است، در حال حاضر در انتستیتو نسخ خطی ترکمنستان که قبلًا با عنوان فوند دستنوشته‌های تاریخی آکادمی علوم ترکمنستان شوروی شناخته می‌شد، وجود دارد. درباره اشعار ترکمنی شاعر نیز مقاله‌ای از جانب «أ. الیاسف»، کالندیدای علوم فیلولوژی ترکمنستان، در شماره چهارم نوامبر ۱۹۶۴ در هفته نامه «ادبیات و صونغات (هنر و ادبیات)» ترکمنستان به‌چاپ رسیده است. علاوه بر آن چه گفته شد مترجم س. دوردیوا نیز آثار جهانشاه حقیقی را به زبان امروزین با الفبای ترکمنی برگردانده است. همچنین ح. گ. کُراوغلى دارای دکترای علوم فیلولوژی کتابی دارد به‌نام «نظری بر شعائر خلقی س. س. س. ار.» که اشعار چندی از ل. آروتیونف، و. تانییف، به همراه ۵ غزل و یک رباعی جهانشاه با ترجمه آ. کافانوا در آن آورده شده است اما این کتاب در مورد زندگی و بدایع شعری جهانشاه معلومات کافی و لازمی در اختیار نمی‌گذارد. پس از وی و در اواخر قرن بیستم لطیف حسینی زاده به زبان ترکی آذربایجانی کتابی را جهت چاپ تهیه و آماده کرده است، که در مورد زبان و صنایع ادبی شعر جهانشاه ایده‌ها و نظریه‌های بسیار جالب و تازه‌ای ارائه می‌دهد.

دیوان موجود جهانشاه در آرشیو «ماتنادران» ارمنستان کامل نیست. چون این نسخه عبارت است از: ۵۴ صفحه بدون جلد؛ در هر کدام از صفحه‌های این نسخه در ابعاد ۱۲×۲۰ سانتیمتر مریع که تعداد ۱۰-۱۱ بیت شعر در آن گنجانده شده است.^۱ «در این نسخه نیز ۷۹ غزل در ۵۵ بیت به زبان فارسی و ۵۸ غزل در ۴۳۰ بیت، ۱۶ رباعی و مستزد به زبان ترکی - ترکمنی با عنوان «دیوان حقیقی» درج شده است، که در آن شعرها به ترتیب الفبای عربی مرتب شده است. این نسخه را آقای ل. حسینی زاده به عنوان «آوتورگرافی جهانشاه» می‌نامد.^۲

۱. حقیقی، «شعرلر کتابىنىڭ ترتىبى و شرح لرى»، فیلولوژی علیملر نامزدی، لطیف حسینی زاده نىن دىرى. ایروان - ۱۹۶۶ م.

۲. در همانجا.

ستون اصلی میراث‌ها ادبی جهانشاه عبارت است از غزل، مثنوی و مستزاد. در دیوانی که او به عنوان هدیه برای جامی ارسال کرده بود، یکی دیگر از مثنوی‌های شاعر نیز وجود دارد که آن را هنگام محاصره بغداد برای پرسش پیرپواداق به عنوان گوشزد سروده بوده است.

چنانکه‌ی ا. برتس با صراحة اذعان می‌دارد، در قرن پانزدهم، غزل یکی از شیواترین و شورانگیزترین قالب شعری در مشرق زمین بوده است. در این رابطه می‌توان گفت که با پیروی از این قالب شعری نه تنها فارسی زبانان، بلکه شاعران ترکی - ترکمنی نیز شعر سروده‌اند. از جمله می‌توان از برهان الدین سیوسی، سقاکی، نسیمی، لطفی، عطایی، نوایی و مختومقلی نام برد که در جهت رشد و شکوفایی زبان و ادبیات ترک زبانان در سده‌های اخیر نقش بسیار شگرفی بازی کرده‌اند. در واقع می‌توان گفت که «غزل» جهانشاه حقیقی، ستون فقرات دیوان او را تشکیل می‌دهد.

متاسفانه بسیاری از آثار جهانشاه حقیقی پراکنده شده است. حتی به درستی معلوم نمی‌شود همین اثری که در حال حاضر از او چاپ شده است، که همه اشعار وی را دربرگرفته است یا خیر. بنابر شواهد و قرائن، ابیات و آثار جهانشاه حقیقی بیش از این یک جلد باید باشد. اما همان طوری که پیشتر بدان اشاره گردید، خیلی از آثار و دستنوشته‌های آن ایام دستخوش سرقت، سودجویان و قربانی تعصبات کور شده است. در مقدمه اثر چاپ شده موجود در ترکمنستان تعداد اشعار و غزلیات شاعر این گونه آمده است:

«... در حال حاضر دو جلد از نسخه‌های خطی شاعر معلوم و مکشف شده است. یکی از این دستنوشته‌ها در موزه معروف بریتانیا، رویال لندن وجود دارد. یکی دیگر از این نسخه‌ها نیز در آرشیو انسیتو پژوهشی نسخ خطی دستنوشته‌های قدیمی ارمنستان نگهداری می‌شود. در حال حاضر از این شاعر عارف به زبان ترکمنی ۹۱ شعر در قالب غزل و ۳۶ شعر در قالب رباعی برجای باقی مانده است. همچنین به زبان فارسی نیز ۱۱۶ شعر در قالب غزل و ۱۱ شعر نیز در قالب مستزاد وجود دارد. البته در این که این تعداد تمام آثار شاعر نیست شکی وجود ندارد و معلوم است که آثار این

شاعر بیش از این‌ها بوده است. اگر در این رابطه پژوهش و جستجوی بیشتری صورت پذیرد، حتم داریم که اشعار دیگر این شاعر گرانمایه نیز به دست خواهد آمد.^۱ چنانچه گفته شد آثاری که در این دیوان گرد آمده شده، اکثراً در قالب غزل سروده شده است. این قالب از دیرباز یکی از قالب‌های رایج در ادبیات ترکی اغوز (اعم از ترکمنی، ترکی آذربایجانی و ترکی ترکیه) بوده است. در این قالب شعری، زیبایی شناسی و روح نفیس انسان وصف و همچنین گره احساسات بدیع انسان در آن نرم و انعطاف‌پذیر می‌شود.

چنانچه به آن خواهیم پرداخت، تأثیر سبک شاعران نهضت حروفیه، به طور کلی و تأثیر سبک عمالالدین نسیمی به صورت مشخص در اشعار حقیقی به چشم می‌خورد. از این روست که می‌توان در آن جانمایه‌ها و درونمایه‌های حروفیه را به وضوح مشاهده کرد. می‌دانیم که در غزل‌های بدیع زبان‌های عربی، فارسی و ترکی خورشید، دنیای پرنور، چهره و اعضای آن همچون لب‌ها، ابروan و زلف‌های افسان و ... جایگاه ویژه‌ای دارند. شاعر ما نیز - چون یک غزلسرای راستین - به آن‌ها پرداخته است، در زیر به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

تا دمی از چهره آن دلبر براندازد نقاب،
دیده‌ها را نور بخشاید فروغ آفتاب،

چشم و ابرویش کند یغمای شهر روم و چین
حال هندویش کند صد ملک هندوستان خراب

شمّه‌ای از نکهٔت زلفش اگر آرد صبا،
عالی عابر فشان گردد ز بوی مشک ناب

شاعر چهره و گیسوان معشوق را در چنان توصیفی جای می‌دهد که تجسم آن در نظر خواننده به طور وصفناپذیری ابهت می‌یابد:

1. Jahanşa Nakıky, “ Goşgular Diwany” TMGI, AŞGABAT-1999 ýyl, 5 sah. (Жаханша Хакыкы, «Гошулар Диваны», ТМГИ, АШГАБАТ-1999 йыл, 5 сах.).

ای رخُنگ گلزارِ جنت ساچلاوشنگ ریحانی دئر

ای رخت گلزارِ جنت زلف تو ریحان آن

وی دوداغنگ آب حیوان جان اوشنگ حیرانی دئر

وی لبانت آب حیوان گشته جان بر آن پریشان

گفته شد که در بسیاری از آثار شعری جهانشاه ایده‌های صوفیگرایانه حروفیه دیده می‌شود. چرا که جهانشاه پیش از آن که شاعر باشد صوفی مشربی بوده که گرایش به نهضت حروفیه داشته است. در عقاید و اعتقادات حروفیه انسان با دیدگاه وحدت وجودی تا مرتبه انسان - خدایی یا همان «اناالحق» که در واقع همان «کرامت انسانی» است که زمینه رشد انسان‌گرایی، به زبان امروزی «اگزیستانسیالیسم» و «هیومنیسم» را فراهم ساخته، تعالیٰ یافته و ارزش والایی می‌یابد.

در ایيات تغزلی و عاشقانه شاعر مراتب عشق، مهر، محبت، دوستی و انسان‌گرایی که از ویژگی‌های برجسته و باشکوه بعضی از مکاتب عرفانی است، به وفور دیده می‌شود. برای مثال به ایيات زیر توجه نمایید:

بو نه حسن جانفزا دئر که اونگا نظیر یوقدور.

این چه حسنی بالفزا باشد که مانندش کم است

که اونونگ کمین جهاندا دها دلپذیر یوقدور.

دلپذیر است آن چنان کو، بی‌نظیر عالم است

سنی بوجهان ایچینده کیمه ایلسما تشیبه،

کی توان کردن تو را در این جهان مانند کس

که سینگ کمین جهاندا دها بیر خاطر یوقدور.

چون تو اندر خاطر کون و مکان کم آدم است

حقيقی کلامی حقدان، نه بيان قئلسا حق دئر

هست اشعار حقيقی حق و از سوی خدا

کیمه شرح ادم بوحالی که اونگا خبیر بوتدور

کی تواند شرح دادن حال خود؟ کی محروم است؟

این اثر بر محور دستور زبان ترکی با کلمات عربی و فارسی همچون تار و پود چنان به هم بافته شده است که در آن سیمای یک جامعه سه زبانه ستی را با تمام رنگارنگی خود مشاهده می‌کنیم و این جامعه بر پایه یک سیستم حکومتی کارآمد که در بطن خود نوعی دموکراسی ستی را پرورش می‌دهد، بنا شده است.

علاوه بر غزل، دهها نمونه از اشعار حقیقی در قالب رباعی سروده شده است. این قالب نیز در ادبیات ترکمن - ترکی از دیرباز مرسوم بوده است. حقیقی با تکیه بر تجربیات ادبی خود در این قالب نیز اشعار سیار جالب و پرشوری از خود به یادگار گذاشته است. میراث‌های ادبی این شاه شاعر عارف تبیین کننده اوضاع ادبی، مکتبی و سیک بدیع ادبیات ترکی ترکمنی روزگار خود می‌باشد. بدیهی است اگر آثار و میراث ادبی ترکمنی تا به امروز راه پیشرفت طبیعی را در عرصه ادبیات طی می‌کرد، شعر و ادبیات کنونی ترکی - ترکمنی در این سطحی که امروز شاهد آن هستیم نبوده، بلکه تمام شعائر شعری و به ویژه صنایع بدیع ادبی آن به مراتب بیش از این‌ها وسعت و غنا می‌داشت. در آثار حقیقی زیبایی انسان، عشق و امید، با شور و هیجان به تصویر در می‌آید. چنانکه در ابیات زیر چنین می‌خوانیم:

عشق او دوندان دوشمیشم بیر یانا من،

سن‌ها چان بو عشق او دوندا یانا سن.

یانمازام عشقئنگ او دوندان تا ابد،

گر بو حسرت اندیشه دن یانا من.

ترجمه:

عطش عشق تو انداخت مرا کنج قفس

سوی تشه کی تواني که بیایی دو نفس

من نمی‌سوزم از عشقت به ابد هر چه بود

گرچه این حسرت و اندیشه مرا سوخت هوس

آثار و میراث ادبی جهانشاه حقیقی که و بدایع، بلاغت و فساحت زبان و ادبیات ترکمنی را با صنایع بدیع شعری و زیر و بمهای پرشور آن درهم آمیخته است، قابل تعمّق، تعبیر و تفسیر بسیار است. و امیدواریم که در عرصه ادبیات ترکمنی امروز جایگاه و ارزش مناسب خود را باز یابد.

حال به چند نمونه از اشعار سده‌های چهاردهم و پانزدهم می‌پردازیم تا دریابیم که ادبیات فارسی و عربی تا چه حد در آثار مکتوب اندیشمندان، ادبیان و شاعران ترکمن رخنه کرده است. چنین نمونه‌هایی مخصوصاً در آثار سلطان جهانشاه قره قویونلوی به وفور به چشم می‌آید. اشعار زیر به همراه ترجمه لفظ به لفظ یعنی بدون تغییر لغات مشترک سه زبان، و تنها با تغییر و ترجمه افعال و حروف اضافه آورده شده است تا میزان لغات مشترک این سه زبان در آثار جهانشاه به خوبی نشان داده شود:

«سنده دیر»، «نزدِ توست»

ای مَلَک سیما! نه جان سن؟ وجهه رحمان سنده دیر.
مصحف حق دئرجمالشگ، شرح برهان سنده دیر.

ای مَلَک سیما! چه جان هستی؟ وجهه رحمان نزدِ توست.
مصحف حق است جمالت، شرح برهان نزدِ توست

نا فضول - جاوید از آن صد امر تورار عالی،
جمله عالم سینیگ ظَبینگ، چه فرمان سنده دیر؟^۱

نا فضول - جاوید از آن صد امر برخیزد عالی،
جمله عالم مظنون توست، چه فرمانی نزدِ توست؟

دردِ بی درمائشما وصلینگدن آیری چاره یوق،
ای طبیب دردمدان، گل که درمان سنده دیر

دردِ بی درمانم را، غیراز وصالت چاره نیست،
ای طبیب دردمدان، پیش آی که درمان من نزدِ توست

کوثرینگ خاصیتی لعلینگده دیر، من خضروار ،
زنده، جاوید از آنم که آبِ حیوان.^۲ سنده دیر.

۱. این بیت از اصل اثرکه در حروف الفبای عربی - فارسی نگاشته شده است، به حروف الفبائی کریلسکی(سیریلیک یا کریلیک) نامفهوم برگردانده شده است! آن را به این شکل برگردانده اند: «جمله عالم سینیگ ظَلَّاتِنِنگچا، فرمان سنده دیر؟» در اصل علامت ویرگول بعداز کلمه «ظَنَّ»، قبل از کلمه «چه» می‌باشد گنجانیده می‌شد. (خ. اونق).

۲. در اصل «آبِ حیان» باید باشد. «حی»(زنده، زندگی)» و «آن» اسم جمع آن است. در ادبیات سالق نوشتاری براساس قواعد دستوری کلمه «حیان» به صورت «حیوان» نوشته می‌شده، که در این صورت با «یای» مشدد حرف «واو» خوانده نمی‌شده است.....مانند «خوان» که «خان» خوانده می‌شد. در هر حال به مفهوم زندگان است.

خاصیّت کوثر در لعل توست، من خضروار ،
زنده، جاوید از آنم که آب حیوان نزد توست.

دنیا رغبتی سینیگ کامشگ، چه سن در کام دل؟
ای سلیمانِ دو عالم، گل که دوران سنده دیر.

رغبت دنیا در کام توست، چه هستی در کام دل؟
ای سلیمان دو عالم، پیش آی که دوران عالم نزد توست.

گل کرم بیرله نظر قتلغئل حقیقی حالشگا،
صاحبِ خُلق کرم سن، لطفِ احسان سنده دیر.

بیا و با ترّحّم نظر کن، حقیقی به حالت،
صاحبِ خُلق کرم توبی، لطف و احسان نزد تواست.

همچنین در دیگر آثار ادبیات ترک در قرون وسطی نمونه‌های دیگری از اشعار شاعران و عارفان آن دوره از ادبیات ترکمنی را می‌توان یافت که قرابت سه زبان عربی، فارسی و ترکی ترکمنی را تبیین می‌کند. برای مثال توجه‌تان را به شعر عارف نامدار عmadالدین نسیمی جلب می‌کنیم که با شعر فوق در یک قالب، در یک سبک و در یک مکتب ادبی و فکری سروده شده است:

«منده دیر»، «نژدم است»

عاشقًا ! گلگیل باری، جان بیرله جانان منده دیر،
زاهدا ! سن باری گل، دین بیرله ایمان منده دیر.

عاشقًا! پیش آی، جان و جانان نژدم است،
زاهدا! پیش آی تو، کاین دین و ایمان نژدم است.

حق تعالی ایندِریدیر آسماندان دُررت کتاب،
من آنے منظور قیلمان، چونکه فرقان منده دیر.

حق تعالی کرد نازل از آسمان چهار کتاب،
من آن را منظور نخواهم، چونکه فرقان نژدم است.

نه باقارسینگ اول کتابشنج آقنا - قره سئنا،
سال غولاغنگ دینگله گیل، آواز قرآن منده دیر.

چه ناظری بر سیاه و سفیدِ آن کتاب،
فرا ده گوش و بشنو، آواز قرآن نژدم است.

دنیا! سنده پهلوان لار، رستم و زال اولدیلر،
جمشید و اسکندر - تختِ سلیمان منده دیر.

دنیا! در تو پهلوان رستم و زال مرده‌اند،
جمشید و اسکندر – تخت سلیمان نزدم است.^۱

من نسیمی سور لارام شاه مردان نسلیدن،
گر قبول قئلسا خلایق، عید قربان منده دیر.

نسیمی را گر شوند جویا، شاه مردان هم نسلم است،
گر قبول کنند خلایق، عید قربان نزدم است. ...

حق منم، حق سؤیله رم، حق منده دیر.
اهل حق گشتم، انا الحق گویم دم زنم
این بند بسیار مهیج را که در نسخه ارمنی آن موجود نیست، از جانب خانم لیلی خاقانی مسئول صفحات ترکی هفته نامه «هفتة» مونترال که جهت انتشار مقالاتی در این باب، ارائه شده بود، بر آن افزوده شده است و بدینوسیله از یاری سرکار خانم لیلی خاقانی بی‌نهایت متشرکریم.

جهانشاه به روایت آخرین تحقیقات آکادمی علوم ترکمنستان - ماهنامه «صدای ترکمن»

بعد از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۱م. کشورهای استقلال یافته از آن، با یکدیگر روابط دیپلماتیک علمی و فرهنگی آغاز کرد. از جمله این روابط، بین ارمنستان و ترکمنستان ایجاد شده بود که در طی آن متخصصان و پژوهشگران دو کشور در آکادمی و مراکز علمی - تاریخی خود موفق شدند پژوهش‌های مهمی را به انجام برسانند.

درباره روابط «ترکمن - ارمن» و اشتراکات تاریخی - فرهنگی میان ترکمن‌ها - ارمنی‌ها می‌توان گفت، که ما می‌توانیم اسناد زیادی پیدا کنیم که نظریه‌های ما را اثبات می‌کند. پژوهشگران «ترکمن - ارمن»^۱ «دبليو گريگوريان»، «س. آروشاتیان»^۲، «آ. آشيراف»^۳ در بین اسناد موجود در ماتناداران عمده‌آثار و اسناد مربوط به دوره دولت‌های ترکمنان قره قويونلی و آق قويونلی را مورد توجه قرار داده‌اند.

درحقیقت تمامی سرزمین ارمنی‌ها جزو متصرفات کامل قلمرو دولت قره قويونلی‌ها بوده است. با پژوهش در اسناد موجود، این سؤال پیش می‌آید که: مگر دولت قره قويونلی کی و در کجا تأسیس شده و تا چه زمانی بر سریر قدرت باقی مانده بود؟ آنچه ما با عنوان سلسله قره قويونلی در تاریخ می‌شناسیم، در اصل یکی از تیوهای بزرگ ترکمن‌های اوغوزی مربوط به شاخه بهارلویی طوایف ترکمن‌های قره قويونلی می‌باشد.

1. W. gerigoriyan.

2. Arewshatian

3. AnnagurbanAshyrow

در «تاریخ آذربایجان» آمده است^۱ قره قویونلی‌ها شجره نسبی خود را به قبایل اوغوز - ترکمن آسیای مرکزی می‌رسانند^۲. اساس سلسله قره قویونلی‌ها را شخصی به نام «بایرام خوجه ترکمن» پی‌می‌ریزد. در آن زمان بایرام خوجه به عنوان یکی از امرای «سلطان اویس جلایری تیموری»، در تبریز سکونت داشته است.

وی بعد از فوت سلطان اویس جلایری با متّحد کردن طوایف ترکمن قره قویونلی، زمام امور کشوری را به دست می‌گیرد. در سال ۱۳۸۰/م. رخت از جهان بر می‌بندد و در بین بازماندگان وی بر سر تصاحب حکومت مبارزه در می‌گیرد. در نهایت، یکی از فرزندان او به نام قره محمد ترکمن پیروز میدان می‌شود و حاکمیت را از آن خود می‌کند. ناگفته نماند که او اساس دولت قره قویونلی‌ها را در مرکز شهر «وان» پی‌ریزد و آنجا را به عنوان پایتخت انتخاب می‌کند.

در آن زمان وسعت این دولت در فاصله میان دریاچه وان تا رود فرات گسترده می‌گردد. این رخداد مربوط به سال‌های ۱۳۸۷/م. می‌باشد. تیمور لنگ که در آن زمان در سمرقند حکمرانی می‌کرده است، متوجه رشد و حضور رقیب در تبریز شده و با وی وارد جنگ می‌شود. فرزند برومیل قره محمد ترکمن به نام «قره یوسف» به همراه یکی از امرای قره قویونلی به نام پیر حسن دولت را مستحکم و از آن دفاع کرده تیمور شکست‌ناپذیر را در جنگی که در میدان «موش» در می‌گیرد، چنان شکست سختی می‌دهند که منجر به عقب نشینی و فرار آن لشگر به طرف سرحدات خود می‌گردد. در پی آن، تیمور لنگ در سال ۱۴۰۵/م. در شهر اوترار چشم از جهان فرو می‌بندد.

قره یوسف و سلطان احمد که مدتی به دور از دسترس تیمور طی طریق کرده بودند، به محض رهایی از زیر بار مملوک‌های سوریه و مصر، با جمع آوری قشون در سال ۱۴۰۶/م. بغداد و سپس تبریز را به تسخیر خود درمی‌آورند. سال بعد، پادشاه

۱. «قاراقویونلو ای آق قویونلو ولی سوایی پرایزخاڙنیه اوٽ اوغوزیسکو- تورکمنسکیخ بله من سردنھی آزىٽی «Karakoyunly i Ak-koyunly welli swayi praizhazhdeneiye ot Oguzisko- Turkmenskih plemenn srednyi Azii»

يعني: «استوريا آذربایجان». ت. آی، باکو، ۱۹۵۸، ص. ۲۰۲. [Baku, 1958- 202 sah, Storya Azirbaydzana] t. II ۲۰۲. «Произхождение от Огузско-Туркменских племен Кара Коюнлы и Ак Коюнлы вли свой», «Средняя Азия, История Азербайджана», т. I, Баку, 1988 г., 202 стр. 2. «Storya Azirbaydzana» t. I, Baku, 1958- 202 sah. -История Азербайджана т. I. Баку, 1988-202 стр.

گرجستان گئورگی (جورجی) هفتم^۱ را تابع خود می‌کنند. لشگریان در ماه آوریل سال ۱۴۰۸م. از جانب سمرقند و خراسان به فرماندهی فرزندان تیمورشاه به نام‌های «میرانشاه» و «شاهرخ» بر دولت تازه شکل گرفته ترکمنان قره قویونلی سایه می‌اندازد. از این رو قره یوسف ترکمن به‌پا می‌خیزد و آن‌ها را تار و مار کرده، میرانشاه را به سزای اعمال خود می‌رساند. این واقعه از جمله یکی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخی به عنوان «جنگ در آترپاتاکان» صفحات ویژه‌ای را در تاریخ به خود اختصاص می‌دهد. بعد از آن واقعه، اردبیل و سلطانیه زنجان نیز تحت تأثیر دولت قره قویونلی‌ها قرار می‌گیرد. قره یوسف در سال ۱۴۰۹م. ماردین را نیز به تصرف خود در می‌آورد. در سال ۱۴۱۰م. قره یوسف دوست و رقیب همدرجه حکمران خود احمد جلابری را نیز از صحنه خارج می‌کند. این جنگ در نزدیکی تبریز اتفاق افتاده است. قره یوسف در سال ۱۴۱۱م. با پرچم پیروزی وارد بغداد می‌شود. بدین ترتیب دولت قره قویونلی‌ها شکل می‌گیرد. وسعت دولت قره قویونلی‌ها در آن ایام از کورдан شروع و ارمنستان، کردستان و عراق عرب را نیز شامل می‌شده است. در آن ایام است که پایتخت به تبریز منتقل می‌شود. قره یوسف در سال ۱۴۲۰م. بدرود حیات می‌گوید. بعداز او پسرش اسکندر زمام امور دولت قره قویونلی‌ها را بر عهده می‌گیرد. او در سال‌های ۱۴۲۹-۱۴۲۱م. بر تخت پادشاهی می‌نشیند و با سرزمین ارمنستان خود را «شاه ارمن» یا «ارمن پادشاهی» می‌نامد. اسکندر ۱۶ سال بر سریر دولت قره قویونلی (۱۴۳۶-۱۴۲۱م.) حکمرهایی کرد. او در مسائل ملی ارمنی فعالانه شرکت می‌جست و اقدامات موثری در پیشبرد مسائل مملکتی از قبیل سیاست، فرهنگ و مسائل دینی به انجام رسانیده و در تمام مسائل مملکتی، رهبران دینی ارمنی را نیز شرکت می‌داد.

این تفاهم بهویژه در دوره حاکمیت جهانشاه قره قویونلی از اهمیت خاصی برخوردار است. جهانشاه فرزند قره یوسف ترکمن در سال‌های ۱۳۹۹-۱۴۶۷م. به عنوان برجسته‌ترین شخصیت تاریخی این سلسله به منصه ظهور می‌رسد. او برادر کوچکتر اسکندر است. کسی که در به دست آوردن تخت شاهی به یاری جهانشاه شتافته، کسی نیست به جز شاهرخ، سلطان خراسان و جهانشاه با سیاستمدار ظریف نسل تیموری اما به تفاهم رسیده بود.

برای تحقیق و شناخت بیوگرافی، سیاست، زندگی و حتی خلاقیت‌های ادبی جهانشاه فوند «ماتنادران (Matenadaran)» بالارزش‌ترین خزانه ملی محسوب می‌شود. جهانشاه از جمله حکمرانان شاعری است که دارای استعداد ژرف و صاحب افکار و اندیشه‌های اصیل می‌باشد. او در ادبیات با عنوان «حقیقی» تخلص می‌کرده است که انگیزه واقعی انتخاب این تخلص هنوز بر کسی معلوم نیست ولی می‌توان علت آن را در افکار و اندیشه‌های عرفانی او که همانا عنصر حقیقت‌یابی در مکتب حروفیه است، باید جستجو کرد. یکی از اسناد قابل ملاحظه‌ای که در مورد جهانشاه نظر ما را جلب می‌نماید، مقاله‌ای است که در هفدهم نوامبر سال ۱۹۲۴ م. در نشریه «تایمز» به چاپ رسیده است. در این مقاله از وجود یکی از دستنوشته‌های «دیوان شعر» جهانشاه حقیقی پرده برداشته می‌شود. این دیوان شامل ۱۰۸ غزل و یک مستزاد است. از این تعداد ۸۷ قطعه به زبان ترکی ترکمنی می‌باشد. «دبليو. مينورسکي» بعد از مطالعه این مقاله به تحقیقات بیشتر درباره آن می‌پردازد. وی، چندی بعد، مقاله‌ای تحت عنوان «جهانشاه قره قويونلى و آثار ادبی او» را در بیولتنی که در لندن به چاپ می‌رسید، منتشر می‌کند.^۱ بر اساس اطلاعاتی که از دیوان دیگر جهانشاه، که در موزه لندن طی شماره ۹۴۹۳, Muzey) نگهداری می‌شود، درباره ترکمن بودن وی اطلاعات قاطعی به دست می‌آید. این اطلاعات موضوعات ارزشمندی از تاریخ ادبیات ترکمنی را ارائه می‌دهد که مربوط به حلقه ادبیات قبل از «مختومقلی» می‌باشد. از سال ۱۹۶۰ م. به بعد نسخه دیگری از دیوان جهانشاه یافته می‌شود. این بار این نسخه از خود ایروان، از ماتنادران پیدا شده است و در آن ۵۸ غزل و ۱۶ رباعی به زبان ترکمنی، و ۷۹ غزل به زبان فارسی وجود دارد. از غزلیات فارسی این مجموعه تعداد ۲۰ غزل را پژوهشگر زبان و ادبیات جمهوری ترکمنستان آقای د. قندوم قربان اف به زبان ترکمنی ترجمه کرده است.

خانگلدی اونق

عشقآباد - دسامبر ۲۰۰۴ میلادی

۱. طی سری شماره y" Byulleten", t. XVI. 2 bel. 1954

منابع و توضیحات:

- [۱] . مصوبه کنفرانس «اتحادیه انسانی ترکمن‌های دنیا»، موضوع کنفرانس: «آ فورمیلّنیه‌ایی پرایزخاڑنیه تورکمنسکی ناروُد (بستر باستانی و شکلگیری خلق ترکمن)»، عشق آباد – سال ۱۹۹۲-۱۹۹۳ / م.
- [۲] . Jahaşa Hakyky, « Goşgylar diwany », TMGI, Aşgabat – 1999 ýyl, 5 sah.
- [۳] . در بعضی از روایات «داغ آلپ» بوده و آن نیاء اسطوره‌ای ترکمنان امروزی قلمداد می‌شود. (خ. اونق).
- [۴] Курбанов Г » Персоязычное литературное наследие туркмен в XIV – XV вв. », Ашхабад – 1990 г. , 113 стр .
- [۵] . Jahaşa Hakyky / ,görk .iş /, 5 sah.
- [۶] . ГОРКУТ ATA .., ۱۵۰۰ – ,Макалалар йыгындысы) , Hangeldi OWNUK , »Gorkut ata eposynyň daşary ýurtlardaky warianty « » , (Магарыф „А ۱۹۹۹ –.. م) .Konfrensiya.(
- [۷] . نسل آل اوغوز دارای نشان‌های خاصی بودند که مربوط به ۲۴ فرزند آنان می‌باشد. اصل کلمه شکل معرب شده «تموغ» می‌باشد که مفهوم آتش را می‌رساند. آن عبارت از ابزاری بوده است که علامتی را با فلز ریخته و هنگام علامتگذاری بر احشام خود آن را در آتش داغ و نشان مربوط را بر روی احشام «تموغ» می‌کرده‌اند.
- [۸] Jahaşa Hakyky, « Goşgylar diwany », TMGI, Aşgabat- 1999 ý., 5 sah.
- [۹] . در یک مأخذ دیگر این تعداد ۲۹ بیت نشان داده شده است.
- [۱۰] . البته این نظر مؤلفین اثر چاپ شده جهانشاه حقیقی است.
- [۱۱] . حقیقی، «شعرler کتابئشن ترتیبی و شرح لری»، فیلولوژی علیملر نامزدی، لطیف حسینی زاده نهن دئر. ایروان - ۱۹۶۶ / م.
- [11a.] [ا]. این تَغْرِي بِرْدِي ابوالمحاسِن جمال الدِّين يوْسُف بْن تَغْرِي بِرْدِي ابْن عبد الله ظاهري حنفي (ح ۸۱۲-۱۴۰۹ق/ ۱۴۶۹م)، مورخ مسلمان. وی در خانه امیر منجک، جنب مدرسه سلطان حسن در قاهره زاده شد (مرجی، ۱۰/۱) و به گفته خود ابن تغري بردي

در النجوم (١١٨/١٤) تولدش تخميناً پس از ٨١١ق. بوده است. نام تغري بردي مرکب است از دو واژه تركى تغري (تنگرى) و بردى (بىردى يا ويردى) که جمماً به معنای «خداداد» است [12]. در همانجا .

[١٣] . Jahanşa Hakyky, « Goşgylar diwany », / Görk.iş,/

[١٤] . اين بيت از اصل اثرکه در حروف الفبای عربی - فارسی نگاشته شده است، به حروف الفبای لاتین نامفهوم برگردانده شده است! آن را به اين شكل برگردانده‌اند: «جمله عالم سينىگ ظاننىڭچا، فرمان سنده دير.؟! اين بيت در اصل باين شكل باید باشد: «جمله عالم سينىگ ظئىنگ، چە فرمان سنده بار». (خ. اوشق).

[١٥] . درا صل «آبِ حيّان» باید باشد. در ادبیات سابق نوشتاری براساس قواعد دستوری کلمه «حيّان» بصورت «حیوان» نوشته می‌شده، که در این صورت با «ياي» مشدد حرف «واو» خوانده نمی‌شده است... مانند «خوان» که «خان» خوانده می‌شد. در هر حال به مفهوم زندگان است.

[١٥b] .^١ به لحاظ مفهوم شعری اين بيت از شعر شاعر درست برگردانده نشده است. در اصل نسخه تركمنی از روی دستنوشته آن به اين شكل برگردانده شده است:
Ылмы мухыйятдан беян шерхи текрар этмишем.

... داده شده است

- [-“Жаханша Хакыкы”, Гошгулар, Ашгабат, ТМГИ, 1999 й., сах., 46]

به شکل «علم محیات دان» داده شده است. در حالی که در اصل «علم و حیات دان» باید باشد.

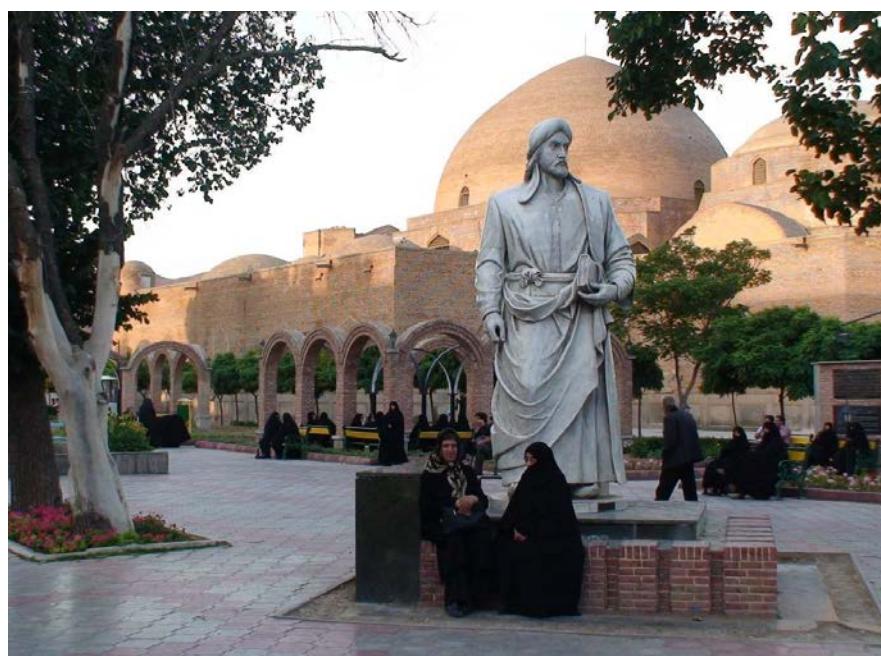
[١٦] . می‌توان آن را در «در خلقتِ نفس» نیز ترجمه نمود!
[١٧] . ابن کربلايی، حافظ حسين بن کربلايی، روضات الجنان و جنات الجنان،/ تأليف حسين کربلايی تبريزی، با مقدمه و تکمله و تصحيح و تعليق جعفر سلطان القرائی، به سعی و اهتمام محمدامین سبطان القرائی. - تبریز: شتوده، ١٣٨٢ - ٤٧٨ - ٤٨٠ ص. ص.

[١٨] . «Storya Azirbaydzana» t. I ,Baku, 1958- 202 sah.

19 . پیر بوداق دایره المعارف بزرگ اسلامی جلد ١٤ ، مقاله: ٥٦٠٠

بخش دوم

مجموعه اشعار جهانشاه حقیقی
شاه قره قویونلوا



مجسمه خاقانی در جوار گوک مسجد (مسجد کبود)
«مظفریه» جهانشاه قره قوبونلی (حقیقی) در تبریز

غرق آب

ای خط و خالنگ کلام الله.^۱ هم ام الكتاب،
حسرتینگدن دیده عشاق اولوپدئر غرق آب.

ترجمه: ای که خط و خال بر رویت چونان ام الكتاب
گشته از حسرت دیدار تو چشمان همه غرق در آب

غمزه چشمینگ اشارت قتلدی اهلی وعدیه،
مستِ عشقنگ شول جهتدن غالماً عینیمده خواب.
ترجمه: غمزهات گشته اشارت سوی مردان وفا
که نمانده است ز عشق تو به چشمانم خواب

ليلة الاسراء والليل ايندي زلفينگ شانثنا،
آيتِ والشمسِ وجهينگدن گورييندي آفتاب.
ترجمه: گشت نازل بهر زلفت ليله الاسرا و والليل
آيهِ والشمس رخسارتم دليل آفتاب

ای منینگ عینیمده رخسارئنگ نوری لم یزل،
وی ساچنگ هر تاراسئدان عالم او زره مشک ناب.
ترجمه: ای که چهر تو به چشم نور باشد لم یزل
گشت دنيا با شمييم تار زلفت مشک ناب

عالمي قتلدائنگ منور نورِ رُخْنگ تا ابد،
لوح محفوظنگدا روشن بولدی هم يوم الحساب.
ترجمه: هست از نور رخت دنيا منور تا ابد
لوح محفوظ قيامت با تو روشن بي حساب

۱. کمال الله

زار و بیمارم اگر تشریف قئلسانگ بیر نظر،
خاکِ راهِ مقدمینگده سپمیشم گوژدن گلاب.

ترجمه: زار و بیمارم بیا یک لحظه بر بالین من
تا که بفشانم ز چشمانم به راه تو گلاب

اول خطّ و خال و رُخ و زولفینگ حسابشن قئلما غا،
حسابِ عشقه میسر اولدی حقدان احتساب.

ترجمه: کیست بتواند نگهدارد حساب زلف و خال و خط تو
گر نباشد حضرت حق یاورش، نارد حساب

صورتنگ آئینه عشق بولدی اهلی عالمه،
لوح محفوظنگدا فرقان بولدی حکمتدن کتاب.
ترجمه: آئینه عشق است رخسار تو بر اهل دو عالم بی گمان
چهرهات فرقان محفوظ است و در حکمت کتاب

ای حقیقی باشتنگی قوى اول جنابِ حضرته،
قویماغئل الدن وصالنگ دامتنگ از هیچ باب.
ترجمه: ای حقیقی سر فدا کن در ره سلطان دوست
هان نگه کن برنچیند دامش این وصل ناب

اتمیشم

دلبرآ عشقتنگ يولندا نالهء زار اتمیشم.
جنت وصلینگدن آیری، ترک گلزار اتمیشم.

ترجمه: دلبرا در راه عشقت ناله زارم بود
دور افتاده ز وصلت ترک گلزارم بود.

موندان آیری من داها جبره تحمل قلمازام،
گرچه من صد جبر ايله اول ياري آوار اتمیشم.
ترجمه: اندرین هجران ندارم بیش از این تاب ستم،
گرچه ویرانی این تن بهر آن يارم بود.

کفر و ایمان شرحینی تأ بیلمیشم علم اليقین،
بولمئام ایمانا يولداش، کفری انکار اتمیشم.
ترجمه: چون شدم واقف که باشد کفر و ایمانی درست،
همره ایمان شدم وز کفر انکارم بود.

بولماسئن روز وصالی جنت وصلینگ مانگا،
دنیا عقبده سندن اوزگه گر يار اتمیشم،
ترجمه: دور باشم از بهشت وصل تو تا روز حشر
گر به دو عالم دگر بیگانه‌ای يارم بود.

دانه خالئنگ خیالتدان من آشفته دل،

مرغ جانی دام زلفینگده گرفتار اتمیشم.

ترجمه: من به امید وصال دانه‌ی آن خال تو

مرغ جان بر دام زلف تو گرفتارم بود

داعوی ذکر انا الحق قلمشام منصور وار،

بر سر دار محبت گور نه گفتار اتمیشم.

ترجمه: همچو منصورم بود ذکر انا الحق دعویم

بین سر دار محبت من چه گفتارم بود.

صاحب کشافا منطق دان معنا سورمشام،

علم حیات دان بیان شرح تکرار اتمیشم.

ترجمه: صاحب کشاف را معنا بجستم با خرد

هم بیان علم عالم، شرح تکرام بود.

گورمیشم رخسارئنگی روشن ضمیر چشم بیله،

ناظر حسن بولمشام بس کسب دیدار اتمیشم.

ترجمه: چهره‌ات را دیده‌ام با چشم دل ای بار من

ناظر حسن توا من، وه چه دیدارم بود.

قلمشام جان جهان شکرینه بارئنگ وصلینه،

زی مجّرد، کیم ملک ملکینده بازار اتمیشم.

ترجمه: جان دنیا را به شکر وصل بارم داده‌ام

عارفانه با چنین داد و سند کارم بود.

نافضول جاویدای وحدت بولدی روح قدسیان،

من بو ذاتی خلقینگ نفسینده زینهار اتمیشم.

ترجمه: روح قدیسان عالم تا ابد در وحدت است،

اندرین نفس وجود خلق زینهارم بود.

چون حقیقی بیلمیشم سر کلام الله نی من،

حمدالله کیم بو علمی کشف اسرار اتمیشم.

ترجمه: چون حقیقی گشت آگه از سر کلام باراله،

پس ثنا و علم (کامل) کشف اسرارم بود.

آفتاب

تا سنبلينگ گۇتردى جمالىنگدان نقاب،
تۇتدى جهانى فجر آئىندان آفتاب،

دئورى قمرە دوشدى صحاف فراغ يىلن،
تابىنده حسن نقشِ حلالىندان آفتاب.

چىكىدى ساچى كمندىنه خال و رۇخى منى،
أۇورندى فتنە، فتنە لوى خالىندان آفتاب.

محو بولدى گلستان وصالىندان تا ابد،
تا رنگ و بويى بىردى رۇخ آئىندان آفتاب.

جام لېينىڭ مىيىندىن اىچىرىدى حقيقىيا،
آب حياتى، لعل زلالىندان آفتاب.

حایرانی دئر

ای رُخْنَنگ گلزارِ جَنَّت، ساچلارئنگ ریحانی دئر،
وی دوداغئنگ آب حیوان جان اوئننگ حیرانی دئر.

صورتنگ لوحَنَدا حقَّ چکمیش کمالِ قدرتَن،
احسنِ صورت کمالِ قدرتِ رحمانی دئر.

مؤمنینگ قلبَنَدا دئر اهلِ یاغى نئنگ روپه سى،
عارفِ اسرار حقَّ شول روپه نئنگ رضوانی دئر.

ای که حسنهنگ دئر کمالِ قدرتِ رحمائمهٔ نزد،
قدرتِ رحمانا حیران بولمايان شیطانی دئر.

دلبرینگ يولوندا گر اهلى سن بولغئل جان فدا،
ترکِ جهان اتمك بو يولدا عمرِ جاودانی دئر.

گل که ياندئردى منى حسرت دا عشقئنگ آتاشى،
شربىتِ وصلينگ بو دردى خسته نئنگ درمانى دئر.

ای حقيقى، حقَّ سانگا بولدى اى ز فضلش مستعan،
شكى ايامى وصالا رحمتِ رباني دئر.

ایله دی خراب

گل، گل که دوشدی سوزِ فراقشند اجانا تاب،
خلوت سرای کوئنگلومی هجر ایله دی خراب.

یا ربّ نه دردی میش که غمِ عشقشند عاشقا،
نه فکرِ دنیا قویدی، نه فکرِ دینی خواب.

به پرتوِ جمالِ تو ای نورِ چشمِ دل،
مانند پاره بولمیشام ای عشق آفتاب.

یا ربّ وجودِ ذاتشند و اصل بولماشئ که رند،
بولشئ نصیبِ دوشماشند تاب و تاب.

تا شانه قتلدی طره‌ی عنبرافشانِ ساچشنگ،
افلاکیانِ عشق از آن توتدی مشکِ ناب.

بولدی یسیر دانه‌ی خالتنگدا جان غوشی،
دام بلايا سالدي مني زلفِ پیچ و تاب.

گل - گل که سندن آيرا حقيقی بي سوزِ دل،
چکدی فراقِ آناشند هجرینده بس عذاب.

بى خبر

حَشَرِينْگ حاسابىنى نا بىلر جاھل بى خبر،
گل حشره ۱ قايىل بول كە، بو حكمتىدە دير ناظار.

اى تاچ و تخت-آ، ملک جهانا حریص بولان،
عاريف قاطئندا تاپمادى موقدار سيم و زر.

زاهد اشىتىدى ناف هاي - صورئىنگ صداسئنى،
يوم القيامت بولدى نه ياتار سىن، اى بشر.

دوشدى جاهانا فتنە ئى، آشوب و قُلُعَلَا،
تا سُبلىن گۇتردى جمالىندان اول قمر.

آشقتە زولف خال و رُخى چشم غامزاسى،
قىلدى منى غنا بىلە از خويش بى خبر.

ادراكىم منىنگ عريشىمىدى او صافِ ذاتشا،
قىلدئم حديث لغلىنگ اونونگ شرح محتسب،

اندىشائينىنگ گۈمانىنى تر ك ايلە، فارغ اول،
پىمانە دولمايىنچا دؤكىلمىز خون از جىگر.

۱. محشر گونى، قيامت گونى، حاسابات بىلەيأن گون.

اى جىتىنگ شرابى لب ياردئر ديه ن،
جانتم حياتِ (حيات) لم ازلى اول ياردان ديلار.

فضل عالميندن ايکى عالمده شاه ايميش،
اول أهل دل كه يار بيله عمرىنى صرف(صارپ) ادر.

بردى حقيقى جاننى يارئىگ وئصالنا،
تركِ علاقىق اتدى يۇ كۈيوندە غويدى سر.

طغن ادر

نغمه و لغشنگ ای صنم روح و روانا طغن ادر،
خوپلوق ایچینده صوراتشنج خویر و جنانا طغن ادر.

وصلِ روحشنج باهاسئشنگ بیگینه جان ببر کؤنگل،
جیتِ وصلینگ ایسته بین کؤونُ مکانا طغن ادر.

خاکِ درینگده باشئنى کيم سالار آياغشا،
تاج بيله تختى خسروا، ملكِ جاهانا طغن ادر.

غمزالارئنج حدنگگينى چكدى کمانا قاشلارئنج،
باغرئمى غمزا يارالى قىلدى، کمانا طغن ادر.

فردِ وجودِ مطلق اول گۇوهرى لامكانِ بىل،
کيم كە يقين بىلر اونى ئىنِ گمانا طغن ادر.

سود و زيانى كىرتى دوشىمكده بولما كيم،
وحدتِ محو بولان کؤنگل سود و زيانا طغن ادر.

زولف و رُختنگ حقيقىيا كفرِ ايمان ايميش نه دن،
كفر و ايمان بىلن کؤنگيل پىر مُغاننا طغن ادر.

سنده دیر

ای ملک سیما! نه جان سن؟ وجهه رحمان سنده دیر.
مصحفِ حق دئرجمالشنج، شرح برهان سنده دیر.

نا فضول - جاوید از آن صد امر توارار عالی،
جمله عالم سیننگ ظنننگ، چه فرمان سنده دیر؟^۱

درد بی درمانتما وصلینگدن آیرئ چأره یوق،
ای طبیب دردمندان، گل که درمان سنده دیر.

کوثریننگ خاصیتی لعیننگده دیر، من خذروار،
زنده، جاوید از آنم که آب حیوان^۲ سنده دیر.

دنیا رغبتی سیننگ کامننگ، چه سن در کام دل؟
ای سلیمانِ دو عالم، گل که دوران سنده دیر.

گل کرم بیرله نظر قتلغل حتفقئ حالتنگا،
صاحبِ خلق کرم سن، لطفِ احسان سنده دیر.

۱. این بیت از اصل اثر که در حروف الفبای عربی - فارسی نگاشته شده است، به حروف الفبای لاتین نامفهوم برگردانده شده است! آن را به این شکل برگردانده اند: "جمله عالم سیننگ ظانننگچا، فرمان سنده دیر." . ؟ !!! (خ. اونق).

۲. در اصل "آب حیان" باید باشد. در ادبیات سابق نوشتاری براساس قواعد دستوری کلمه "حیان" بصورت "حیوان" نوشته می‌شده، که در این صورت با "یا" مشدد حرف "واو" خوانده نمی‌شده است..... مانند "خوان" که "خان" خوانده می‌شد. در هر حال به مفهوم زندگان است.

نه يرده بار

قىدىنگ كىبى ستوده صنوبر نه يرده بار،
عنبر افسان ساچىنگ كىبى عنبر نه يرده بار.

خط رۇخىنگ كە آياتا ضرب المثال ايمىش،
بو حسن ايله خطوط معېر نه يرده بار.

شىريين لىبنىڭ حدىشى كە جانبخش عالم است،
بو ذوق اىچىنده قىدە مكېر نه يرده بار.

خۇستىنگ بياضئنا دوشىدى دانە ئى سياھ،
بو طور اىچىنده خال مۇدوّر نه يرده بار.

اول قلم كە قدرتى چىكمىش جمالىنىڭ،
نقاش چىن دە بىلە مصوّر نه يرده بار.

بادى صحابادا نكھت زولفى رۇخىنگ كېي،
رضوان اىچىنده بوي معطىر نه يرده بار.

ايچىدى حقيقى جامى لىبنىڭ خمرئىنى، دىدى:
بو دؤور اىچىنده ماھ مۇنبر نه يرده بار.

ادر

اُل که در روحِ حقیقت عقلی عشق‌ها پیر ادر،
دعوای جانبازنگندا عشق ایله تاغصیر ادر.

فاروغِ اُبال است از دُنیا به عقبه تا ابد،
شول دل آرامش‌نگ خیالی هر کیمه تأثیر ادر.

آیتِ "سبع المثاننگ" معانی اسرارئی،
کاتبِ قدرت بی لوحِ جان و دل تحریر ادر.

کُنت و کِنزینگ شرحینی اول جان بیلر کیم تأ ابد،
عالَمِ اهلینینگ کلامئن عالمه تفسیر ادر.

عالَمِ سرینگ بیانندان خبار برمز فقیه،
زاهدِ زرّاقه غارشی ناله و تزویر ادر.

تأ منی آشفته‌ی دیوانه قتلدی غمزاسی،
زولفِ مشک افشاشه بر خلقِ جان زننجیر ادر.

ای حقیقی گُورمیشم در خواب من بیر وجهی من،
یوسفِ مصری اوئی یوز وجه بیلن تعییر ادر.

دلپذیر یوقدئر

بو نه حسن جانفزا دئر که اونگا نظير یوقدور.
که اونونگ کمین جهاندا داه‌ا^۱ دلپذير یوقدور.

بو جمال و خط و خالا نیجه باقئن اول نظرستن،
کیم اونونگ بصیرتینده نظر^۲ بصیر یوقدور.

بیر کمان قوپسا غارشی هدف ایلام بوجانی،
یاناشما کیم حدنگ غمزانگ کمین جانا تیر یوقدور.

سنی بوجهان ایچینده کیمه ایلسم تشبيه،
که سنینگ کمین جهاندا داه‌ا بیر خاطر یوقدور.

بو صراتِ مستقيم دان گؤزینى فقيه باغلار،
چون اونونگ مشیتینده بجز از ضرر یوقدور.

سنینگ اول کمند زولفينگدأکى دام خالا غارشى،
من دردمند خسته کمین بیر اسیر یوقدور.

حقيقى كلامى حقدان، نه بيان قىلسا حق دئر،
کیمه شرح ادم بو حالى که اونگا خبیر یوقدور.

^۱. داه‌ا، داهى، داغى. "که اونونگ کمین جهاندا داغى ...".

گفتارئنگدادئر

ناف های روح القدس لغل شکربارئنگدا دئر،
نکته ي علم الّذئى شرح گفتارئنگدا دئر.

قبله ي ايمان دئر اول پيوسته غاشئنگ عالمه،
فتنه ي آخر زمان شول عين مکارئنگدا دئر.

خلقتنگ شائندادا مُنْزَل دير حروفِ کائنات،
آيت "سبع المثائنگ" خطِ رُخسارئنگدا دئر.

کؤثرینگ جام مي لغئىنگدا رؤشن دير سينىگ،
مستِ عشقتنگ رونقى شول خمر، خمارئنگدا دئر.

طاموغننگ نارئندا اظهار اولدى هيجرىنگ علّتى
جتّينگ ذوقِ حضورى وصلِ گلزارئنگدا دئر.

حويزِ رضوانا طفن ايلار جمالئنگ حسنى ايله،
صدره المأوا سجودى قدِ روح نارئنگدا دئر.

عَالَمٌ قَدَّارٍ چون دارالپناه بیلدى كؤنگل،
دعوى منصور "اَنَّ الْحَقَّ" سر دارئنگدا دئر.

ای خط و خالشىڭ كلام الله^۱، لغاشىڭ سلسىيل،
لوح محفوظنىڭ حروف نقش ديدارئنگدادئر.

ای حقيقى حق سانگا فضلىدان بولدى مستغان،
علم توحيدىنگ بيانى كشف اسرائىنگدادئر .

۱. در نسخه دیگر بصورت "كمال الله" آمده است.

دأگيلميدير(دأل مى دير?)

لغاشنگدا جام خمر مصفاً دأگيلميدير.

خالنگ سياسى حبّة السؤدا دأگيلميدير.

مهر رُختنگ كه دئور قمردان خبر برق،
عرش و سماء دا نور معلاً (معلى) دأگيلميدير.

چون شاهدِ حيات (حيات) سن بولدونگ بو عرصه ده،
روح قدس بو حكمته گواه دأگيلميدير.

جهت دأكيل نشاطِ كمال ليننگده دير.

شول صورتِ خجسته مهيا دأگيلميدير.

حضر دليم كه، كؤثر جام ليننگده دير.
از چشمە ي حيـاتـ تو احياء دأگيلميدير.

هر بی خبر کی بیلمندی قدر وصالشنگی،
خایواندان اول اؤلیک، ادنا دأگیلمیدیر.

پیوسته دؤکدی غائتمی مستانا گؤزلرینگ،
شول کافر از ایمان میرا دأگیلمیدیر.

مرآتِ لامکان که رُخنگ آفتابی دئر،
عاریف قطئندا منظر اعلاءِ دا گیلیمیدیر.

جان بردى چون حقیقی بهای وصالشنگا،
واصلشنگدان اول فقیرا تمّنا دأکیلمیدیر.

گؤرسِدر (گؤركزى)

تا كە حۇستىنگ صورت و معنى دە دعوى گۈرسە در،
عرىيپىئىنگ نورى جمالىتىنگدان تجللى گۈرسە در.

سجده ي ايمان گىتىرمىز غاشلارئىنگ محرابئنا،
ھر بسىرتىئز كىم اونى تكىبىر كىرى گۈرسە در.

سورە ي "صېرىالىثانى" خط رۇخسارئىدا دئر،
شول جەتىن صوراتىنگ ھر شىء دە معنى گۈرسىدەر.

اى مسيحَا! دم سىنيتىنگ انفاس لەلىشكى عاشقا،
ناف ھاي روح الله، سىندىن نقطى مسيحَا گۈرسىدەر.

كىيم كە حايىران بولماز معشوغئىتىنگ رۇخسارئىنا،
أھل دل اول مۇشكى معنى دا عامىي گۈرسىدەر.

زاهدا، گل سجده قىئل شول صورت راخمانا سن،
سجده حىچى سانىغا چون أھلى تقوا گۈرسىدەر.

چون حقيقى ھر كى منصور بولدى در ميدان عشق،
بر سىر دار محبّت شرطى داعوى گۈرسىدەر.

زولفِ پریشانئنگدا دئر

علمِ توحید اول لبینگ نطقِ ڈر افشارئنگدا دئر،
وحتینگ جامِ میں لغلِ درخشارئنگدا دئر.

لوحِ محفوظنگدا دئر یوم الحسابی عاشقئنگ،
حلقهِ ی دامِ بلا زولفِ پریشانئنگدا دئر.

صورتِ انا فتحنا دیر، خطِ امَ الكتاب،
آیتِ فتحِ مُبین اول صوراٹنگ شانگدا دئر.

لأیزال مستِ عشق بولدوم من اول معنی دا کیم،
کؤثرینگ خمرِ نیگارینگ آبِ حیانئنگدا ۱ دئر.

صورتِ والشمس، واللیل عنبرافشان زولفی دیر،
عاشقئنگ دینی مگر کیم ۲ کفرِ ایمانئنگدا دئر.

۱. در نسخه اصلی "خایوانئندا دئر." آمده است.

۲. "کیم" سؤزی ترکمن کلاسیک ادبیاتندا "که" سؤز بالغائجی سی بیلن دنگدیر.

لبلرینگ جمالندا دئر عیناً نسيم سلسيل،
کأبِ قوسين اول جمالنگ عرشِ راخماننگدادئر.

چون حقيقى اول لب و دندانى شرح ايلار بو گون،
کؤثرینگ خاصيّتى نطقِ دُر افشارنشنگدا دئر.

خبر برق

زولفِ رُخنئنگ که شامِ سحردن خبر برق،
اونئنگ مشانیِ روحِ بشردن خبر برق.

شیرین لبینگ حدیثی که جان بخشِ عالم است،
شکر ایلام که شهد و شکردن خبر برق.

موسى چو بيلدى رمزِ آنا اللهم، عاريقا!
آنست ناري تور و شجردن خبر برق.

پيوسته دؤكدي غانشمى مستانا گؤزلرى،
اول غامزالار جانِ جيگردن خبر برق.

ميدان ايچينده بولمادى اسپندىيارِ عشق،
مرتايِ موز که ايپ سن يردن خبر برق.

کشف ايله دى حقيقى حدېشىنېڭ بىاننى،
اول دېر افشارنى گۇر كە گۇوهەردىن خبر بىر.

هركيم كە گۇردى اى خسرو زمان سنى،
تۇھى جهانا دئور قىرداڭ خبر بىر.

کیتابشنگدان می دئرا!

کؤوثرینگ عین لبینگ جام شرابشنگدان می دئر،
صورات راحمان رُخشنگ حرف کیتابشنگدان می دئر.

طُرّه ی عنبر فshan زولفینگ نسیمی عالمه،
سر بسر قتلدی معطر مشک نابشنگدان می دئر.

جِتینگ باعئندا صدره^۱ شول قدر بالامی دئر،
آفتاب لم يزل اول حُسن تابشنگدان می دئر.

حَبْت سُؤودامی دئر یا دانه ی خال رُخشنگ،
فتنه لوی^۲ عایتنگ می دئر یا فتنه ی خوابشنگدان می دئر.

آب حیان چشمeh ی لغلهشندان ایستاد پ خضر جان،
مست عشقئنگ باداسی عایتنگ آئندان می دئر.

لألينگ قلبندان داغ از آه دلی شیدامی دئر،
کؤوثرینگ جامئندا می لغلهشگ شرابشندانمی دئر.

۱. درخت درازی در بهشت، بهشت ده بیر او زین باغ

۲. فتنه لی

کۈنگلۇمېتىڭ دلخوارى اول عنبر فشان زولفىكىرى مى دىر،
عىينىمىنگ نورى جمالىنىڭ آفتابىندان مى دئر.

عشوه بىرلە باغرئىمى ياندەردى واصلەتىڭ فرقى،
حشر و نشر اول عشوائىنىڭ نازى عتابىندان مى دئر.

واجىپ بولمىشىدئر حقيقى سىجىدە قىلىماق وجىھىنە،
بە أَبْدِوَاللَّهِ وجىھە ي خطابىندان مى دئر.

نور

ای خطئنگ "صیع المثانی" وی لبینگ می طهور،
ای جمالئنگ پرتووئندان سربسر عالم ده نور.

وعده ی بوم القيامت ايندي حقدان عارفا،
روز حشر بولدي، چالئندی وحدتینگ کؤينده سور.

خلقئنگ شانئندا مُنزَل بولدي امر "اوسجدو"،
بيلمدي شيطان بو امريئنگ شکرينى بولدى غيوپ.

شببه دن آرين و اهل ساجد بولغئل سجده دن،
ليث معقول الصلاة القالپ الا بالحضور.

خاطر جمعيت اول زولف پريشانئندا دئ،
شوول جهتدن بولمادي حال خيائينگ از خطور.

عائشما گلمز جهانشگ ظلمتى بير شمعى چا،
چون ايکى عالم ده سن سينگ مردمك عينيمده نور.

حمد الله كيم حقيقي بولدى يارئنگ واصلئنى،
فارغ البال از غم دونيا و مونگ يوم النشور.

حیوان دئر

بویونی دئر صدر طوبی، دوداغننگ آب حیاندئر،
اونننگ بخت ذوقئن ناآیلسين اول که حیوان دئر.

یوزینگ انا فتحنا دئر، تبارک شانشنگا مُرزل،
بو وجهه احسنى صورت دیینلر اهل عرفان دئر.

رُخننگ گلزارئنا غارشی غئزاردي مغربننگ رنگکى،
طلوغ مشرئقا زولفینگ نسيمى عبرافشان دئر.

جمالننگ پرتووی، نور منور قىلدى آفاقى،
دوداغننگ آب حياني ساچننگ ئالئندا پنهان دئر.

حدىت كۈرافاشاننگ هدایت دئر نهايت سىز،
او قولى اهل عرفاننگ اونننگ شرحىنده حيران دئر.

وصالنگ حسرت نوری منی یاقدی فراقتند،
نه ماھیت سن ای جان جمالنگ حویر رضوان دئر.

حقيقی چون سنى گُوردى منزه بولدى عالمدن،
گُوزینگده صورت رحمان، ديلينگده ذکر سبحان دئر.

قئلار

بو جبرى كه مانگا اول قىلىپ، سنگ خارا قىلار،
تىغ جفا بىرلە باغرىمنى پارا-پارا قىلار.

فلك ده بير گىجه اول ماھ تابى گۇرینگ،
اي چون، شرر بو ائسىسىم او دوندان هجر ستارە قىلار.

خوناب چىمىمى يارئىڭ غامى روان اتدى،
فقىيە مدرسه از عشق ما كنارە قىلار.

كمانا غاشلارى، آشفترە زولف غمزالارى،
نىجە بو محنە جبرى، جفانى يارا قىلار.

جمالى آئينە اول دلبرىنگ ناظار قىلماق،
درون آئينە ئى قالبىمى غبارا قىلار.

عجَبْ دأڭلەمى كە اول قدرتِ جمیل الله،
صاھابِ سونبىلىنى آفتاتا تارا قىلار.

حقيقى جبر و جفادان كىمە شىكايىت ادە،
جەنە و جېرىنى چون يار بىشمار قىلار.

بیله گره ک

تبأرك الله، حُسْنُ جمال بيله گره ک،
بو حسن صورت هم خط خال بيله گره ک.

اگرچه وجهينگه تشبیه قئلسا آيی،
ولي ملاحت بیلن بو کمال بيله گرک.

بهاء وصالشنجا جان برمیشم از روز ازل،
سعادت ابدی مُلکی مال بيله گرک.

لبینگ مراجئني سورماقدا ايسترم خضرى،
ديه م که چشمهاي آب زلال بيله گرک.

آياغئىگى باشىما سالمئشام من درويش،
جناب حضرتىنگه اتصال بيله گرک.

اوميد وصالشنجا شاد بولمئشام فرقىشىنگدا،
حقيقات اهلينه دفع ملال بيله گرک.

وصالننگى ديلارم كام بيلن از فضل الاه،
من شکسته يه كام وصال بيله گرک.

بصيرت اهل گؤزىنده قيام قاماتشىگ،
 ديدى كه سرو و صحيح دير مثال بيله گرک.

حقيقى شرح دهائىنگ قىلاندا روز ازل،
 اوئىننگ بيانىنا شيرين مقال بيله گرک.

جاهی کونگلومنگ

ای ساچشنگ ظولمات، روحنگ مهر بیلن ماھی کونگلومنگ،
خاک در گأسینده دیر اقبالی جاهی کونگلومنگ.

واچپ بولمئشدئر مانگا قئلامق مسخر عالمی،
چون ایکی عالمدن سن سینگ پادشاهی کونگلومنگ.

ای خطشنگ شائشنگدا مُنْزَل آیت ام الكتاب،
لوح محفوظنگدا دئر حقدان گواهی کونگلومنگ.

حسرتینگ دردی منی یاقدی فراقتنگ نارئنا،
جنت وصلینگدن بولدی عذر حقی کونگلومنگ.

تاج خسرو دئر سینگ ظالنگدان ای سلطان حُسن،
فر اقبال سعاداتدان کلاهی کونگلومنگ.

آفتاب صوراتشنگ زولف پریشانشندادئر،
شول جهت دن رؤوشن بولمئشدئر سیاهی کونگلومنگ.

غمزه ي خونریز بیلن قتلدئنگ مسخّر عالمی،
چون خط و خائنگدان لشگر سپاهی کؤنگلومینگ.

وختینگ اؤیندن محو بولدى خقيقى تا ابد،
تور عشقئنگدئر ازldن تكىه گاهى کؤنگلومينگ.

اھل جنتىنگ

اي جمالىنىڭ صوراتِ رحمانى اھلِ جنتىنگ،
وى دوداغئىنگ چشمە حىانى اھلِ جنتىنگ،

كفرِ زولفىنگ استواسى دئر سيرت المستقيم،
عرىيپىشىنگ نورئىندا دئر ايمانى اھلِ جنتىنگ.

صدره دير سرو گل اندامىنىڭ رۇخىنگ آسمانِ حُسْن،
لوحِ محفوظىنگىدا دئر قورخانى.^۱ اھلِ جنتىنگ.

اي خطئىنگ ام الكتابى، راهىناسى عالىينىڭ،
وى وصالىنىڭ روپىه رضوانى اھلِ جنتىنگ.

دامنِ وصلينىڭدە دير دارالحلودى عاشقىنگ،
دامِ زولفىنگ بندى دير زئندانى اھلِ جنتىنگ.

۱. قورخان: تلفظ قرآن بزبان تركمنى

دلبرینگ عشقندادا گر منگ ايلسه زاھد منى،
واچپ اولمئش درديمينگ شيطانى أهل جتنىگ.

چون حقيقى كيم كه كشف ايلار جمالنگ آياتن،
شرح انفسندا دئر برهانى أهل جتنىگ.

کیتابی کونگلومینگ

ای جمالشنگ پرتوی چون آفتابی کونگلومینگ،
صوراتشنگ مصحف، خطشنگ ام الکتابی کونگلومینگ.

دونیای عقبدا سندن اوزگه دلدار ایستمن،
چون ایکی عالم ده سن سینگ انتخابی کونگلومینگ.

حضر عشق بولدوم من آشقته بر یادِ لب ات،
آبِ حیان دا رقص ایلار حبابی کونگلومینگ.

زولف مشک افشارشنگی چون شانه قتلدئنگ در صباح،
سر بسر توتدي جهانی مشک نابی کونگلومینگ.

لبلرینگ پیمانائنداده دئر حیاتى کؤنگلومینگ،
سلسبیلينگ ساغارئنداده شرابى کؤنگلومینگ.

خاک در گاهینگده دیر کهول بصرى عینیمینگ،
زولف رخسارئنگداده نور حجابى کؤنگلومینگ.

چون حقيقى فارغ ام من ز يوم حشر و اتصال،
رحمتینگ دئورینده دیر يوم الحسابى کؤنگلومینگ.

يوزينگ

لامع نور، تجلی آفتابی دئر يوزينگ،
ليلة الاصراء ساچئنگ، ذال حجابی دئر يوزينگ.

احسن صورات جمالنگ دئر ايکی عالمده چون،
عالم اهليينگ کلام انتخابي دئر يوزينگ.

صوراتنگ انا فتحنا دير، خطئنگ ام الكتاب،
شول جهتدن عارفنتنگ يوم الحسابي دئر يوزينگ.

لوح محفوظنگدا مُنَزَّل دير تبارك آياتي،
قتل تبراء شانتنا حقدان خطابي دئر يوزينگ.

ليلة المراجعا عشردا رافع بولدى ساچئنگ،
غاب قوسين هلالنگ ماهتابي دئر يوزينگ.

صدره دير سرو گل اندامنگ، رُخئىگ آسمان حُسن،
سورة ئى تنزيل خط خالنگ كيتابى دئر يوزينگ.

ايسته سنگ شرحينى مندن بيان ايالر، فقيه،
كنز حكمت دن كلامنگ احتسابى دئر يوزينگ.

رؤشن بولدى جمله عالمده وجهينگ پرتوى،
چون حقيقىئنگ چرااغى، آفتابى دئر يوزينگ.

لېينگ

ای سقائیم، رېیم، حمر مصقاپاسی دئر لېینگ،
مست عشقئنگ ساغرى جامئنگدا صحباپاسى لېینگ.

علم الاسماء کلامئندان هدایتى گۈرسدر،
كىز حكمت دن بیان بولدى مسماسى لېینگ.

شول سپاه غمزالار يغمايا بردى كۆنگلىيمى،
غرات جان و جهان قىلدى چو يغماپاسى لېینگ.

لوح محفوظنگدا دئر "صبع المساعى" عاشقئنگ،
كۈۋەرینگ جامئندا دئر عيناً تۇسماسى لېینگ.

وحدتىنگ نورى مى دئر يا آفتابِ صوراتىنگ،
حبه السؤودامى دئر يا حالِ سؤوداسى لىينگ.

اى حقيقى جان لبه يتدى غمِ عشقىندا چونگ،
لعلِ جولاپىنگدا^۱ دئر حقدان تمناسى لىينگ.

عشقا كونگول

شه ها غمئنگدا چو دوشدي بيانى عشقا كۈنگول.

عرىشدى مرتبه يى لامكانى عشقا كۈنگول.

جفاسىندا منى محو ايله دى وفا قىلماز،
نه چاره ايله مه سه بو دل ستانى عشقا كۈنگول.

پۇر بولدى مشرب تو حيدى عشق لم يىلى،
كىناره قىلمادى، دوشدى ميانى عشقا كۈنگول.

چو كأف نون بىلن كشاف بولدى عالم ارواح،
محيطا دوشدى نظر، كۈون.^۱ و ميانى عشقا كۈنگول.

گۈتردى پرده رُخىندان زامانا اول يارئىنگ،
قول بولدى تأ ابد بو رامانى عشقا كۈنگول.

۱. آسمان

حيات لم يزلى بولدى جان وصالئندا،
يتيردى منزلينى جاويidanى عشقا كؤنگول.

حقيقى ميعاد شرح ايله دى جمالئندا،
گتيردى مطاق حقدان بياني عشقا كؤنگول.

پريشانئنگ

داغلەمئش آفتاپ اوزرە نقاب عىبرافاشانىنگ،
معطر قىلمئش آفاقى، اول زولف پريشانىنگ.

حروف لوح محفوظىنگ يازئلمىش آياتا حقدىر،
اوئىنگ شرحىنده رؤشن دىرى بىان عرفانىنگ.

خطئنگ ام الكيتابئندان آچىلدى علم ربائى،
كلامى ترجمان اتدى حديث كۈوثرافاشانىنگ.

بويون دئر صدرە و توبى، جمالىنگ جىنت المأوا،
سر كوى جنابىنگ دئر مقام حويىر رضوانىنگ.

گۇتردى پرده زولفينىنگ جمال آفتاپىنگدان،
توكندى عقلئمىنگ صرىقى، قرارى غالمادى جانىنگ.

حقيقى جام لعلئىنگدان عريشدى بالاي عشقا،
كيم اوئىنگ چشمە سىندىن دىرى خواصى آب حيانىنگ.

دیلار کؤنگول

جام لبىندن چپشمه ئى حيّان ديلار كؤنگول،
وصالئىنگ باغىندا روضه ئى رضوان ديلار كؤنگول .

دام بلاي زولفه نىچىك بولمايا يسىر،
چونگ عريضتىدان چاه زىخدا ديلار كؤنگول.

درمانده درد اىچىنده طلب ايلار اهل دل،
بو درد بى نهايتا درمان ديلار كؤنگول.

جان ذرّه وار رقصا گىرر در سماع قول،
رخسارئىنگ اوزره مهر درخشان ديلار كؤنگول.

چون هدى زمانه سن بولدىنگ بو عرصه ده،
خاك دريندن ملک سليمان ديلار كؤنگول.

گل، گل كە عىينىما شب مراج مئش ساچىنگ،
اول استوا دا صورت رحمان ديلار كؤنگول .

اي اوّلين و آخرین و اي نسخه ئى عشق،
ز لطف بىكران تو احسان ديلار كؤنگول.

دأگيل

غره عشق بولان كونگول ملطفت جهان دأگيل،
تو تاشدي آتش عشقىدا، تابا دوشدى كونگول.

گورنگده آيت رخسارئن اول پريزادئنگ،
حروف وجه ييلن ام الكتابا دوشدى كونگول .

نه وصال اي ميش كى اوئىنگ حاسراتى فراقتىدا،
گاهى تأشويشه، گاه اضطرابا دوشدى كونگول .

گۈزىمدىن آبىمى باغرىم غان روان اتدى،
بي دست دامن دلبر خيزابا دوشدى كونگول ،

چو اوسىدى دانگ يلى عنبرافشان ساچىندان اوئىنگ،
نسيم مشك بىلە بس مشك نابا دوشدى كونگول .

عتاب و ناز بىلە و ياقدى حقيقى نى يارى،
اول أهللى ناز بىلە ناز و عتابا دوشدى كونگول .

بىر بولدى مشرب توحيدى عشق لم يزل دي،
چو واحد ابد بىلە خطابا دوشدى كونگول .

گلگیل

گلگیل کی سندن آیری داهی یار بیلمن،
بی گلشنِ وصالِ تو گلزار بیلمن .

برمنم بو چرخِ کچ رُوی قدارا کؤنگلومی،
اول تجريدم کی عالمِ قادر بیلمن .

عشقشنگ قدیمی، مهرِ روحننگ لم بیزل ایمیش،
من موندان اوزگه نکتهٔ اسرار بیلمن .

خمرِ لیندن اثره میشم، یاز خمارئمی،
خمرِ لینگ کمین داهی خمار بیلمن .

منصوروار اگر ده منی دارا چکسه لر،
دارِ عالم شفا دیرم من اونی دار بیلمن .

گر قویمشام لباسئمی میخانه دا گرو،
سرمستِ باده یم و سر و دستار بیلمن .

شمع رو خئىدا جانمى پروانه قىلىنىشام،
اول نارا دوشمىشىم داها من نار بىلەنم.

پيوسته غاشلارىڭ كمىن محرابا باقمانام،
مستانا گۈزلىنگ كمىن عىار بىلەنم.

شرح لىينگ چو نطاقا گتىردى حقيقىنى،
من موندان اۆزگە نطق دورربار بىلەنم.

بیلمزم

عشقئنگ یولئندا من سانگا تقصیر بیلمزم،
عشقئنگدان اوزگه تأثیر بیلمزم.

تقدير لم يزل مني قول ايلدی سانگا،
تقدير ايچينده شمه اي تغيير بیلمزم.

تزوير زارق زاهد كچ روان بولدي فاش،
من رند و عاشقم غم تزوير بیلمزم.

تا گورميشم جمال و روح بي مثالنتى،
تكبير قلائمشام ديه م ، تكبير بیلمزم.

ياندى حقىقى غم عشقئندا فراق بىله،
وصالئندان آيرى چاره و تدبیر بیلمزم.

اي نكته اي حقiqات عشقا موريد بولان،
گلگيل كه سندن اوزگه داها پير بیلمزم.

دیداری بیلمیشم

تا نورِ دیده اول روحِ گولناری بیلمیشم،
صبحِ لم یزلی اول دیداری بیلمیشم.

کؤونِ مکانی برمیشم اونئنگ و صالحنا،
بازارِ عشق ایچینده بیر بازاری بیلمیشم.

تفسیر قئلمشام خط و خالنگ کیتابشنى،
اول عارف ام که نكته‌ى اسراری بیلمیشم.

غرق بولمئشام غمئندا فراقنگ جفاسئنا،
چون وصالِ لم یزلی من اول گلزاری بیلمیشم.

ای گؤوهرينگ حقيقى نطقىندان أشىگار،
شكرايلرام که نطقِ گؤهربارى بیلمیشم.

جانِ جهانى وصالنگا شكرانه قئلمشام،
ناسخ مانگا سن بولام، من اول كاري بیلمیشم.

تا زلف و ساچى تاپ ايله سؤودايا دويشميشم،
دام بلادا طره ئى طراري بيلميشم.

اي صوراتىنگ تجليسى انوار كونگلومينگ،
خورشيد لم يزلى من اول رخسارى بيلميشم.

يار بولدى چون حقيقى يارئنگ غمى بوگون،
يارئنگ غمنىدان درد ايلسما، يارى بيلميشم.

دیدیم

یوزینگ کيتاپنا تأ آياتِ الله ديدیم،
جانابِ حضرتینگی جانئما پناه بيلديم.

مجرد ايله دى عشقىنگ منى زمانادا چون،
نه فكرِ دونيَا و عقبه نه فرّ و جاه ديدیم.

آياڭئىنگا يوزىمى سالدىم از سرِ اخلاص،
من گدايا سنى پادشاه و شاه ديدیم.

دوشىنده گلشنِ وجهىنگدن آيرى، بللِ جان،
ساچئنگ كمين من اوئىنگ بختىنى سياه ديدیم.

سن بولدىنگ اوال - آخردا چون مانگا هادى،
ايکى جهاندا سنى حائلما گواه ديدیم.

تجلى قىلدى جمالىندا واحبِ صورات،
بو معنى دان سانگا من مظهرِ الله ديدیم.

گۇئىدى پرده يوزىندىن حجاب زلفىنگ،
غلام حُسن روحىنگ بولدى مهر ماھ دىديم.

تو تاشدى چىخ فلك بىلەن آسمان و زمين،
اول دم كە فرقت عشقىنگ غمىئىدان آه دىديم.

حقيقى ام بو درد و مدار اىچىنده سنى،
سرير سلطنت اوستونىدە پادشاه دىديم.

گۈرمىشىم

چىمندە سرو قادىئىڭ دك چىتار گۈرمىشىم،
رۇخىنگ كەمىن سەمن گلەذار گۈرمىشىم.

ازل گۈنىنده سەنینگ عشقىنگ بىلەن تأ ابد،
منىنگ كەمىن داها بىر بىقىرار گۈرمىشىم.

فراق و درد، غەمىندان نە فيكىريم بولار منىنگ،
چو سەن تك صىنمى غەمگىسار گۈرمىشىم.

جمال ھۇستىنگ آئىنا دئر، ضىمير منىر،
جمالىنگ آئىناسىئىدا غبار گۈرمىشىم.

ساچئىنگ كەمىن ختن مشك بارا باقىئاشام،
رۇخىنگ كەمىن چمن مەغزاڭ گۈرمىشىم.

گناه قىلماشتام عشق بىلەن ز روز ازلى،

ميان عشقا دوشندن کنار گئرمىش.

ساقچىنگ سلاسلى دام بلايا سالدى منى،
بو دام هجر بلادان گذر گئرمىش.

آپاردى صبر و قرارئمنى اول قارا گۈزلى،
اوزىمده من داها صبر و قرار گئرمىش.

حقيقى من بو دئوران دار ايچىينى من،
بو حُسن بىلن صنم روزگار گئرمىش.

نسیم

سحرده سُنبل زولفینگدن اوْسدی باد نسيم،
حایاتِ (حیات) لم يزلى تاپدی استخوانِ رميم.

وصالِ جتنیگه واصل بولمادی زاهد،
انایتیدن اونگا مسگن بولدی نایِ جهیم.

حروف آیاتی صدبار قىلمىشام تكرار،
ساچئنگا، غاشئنگا تشبيه بولاندا "نون" بىلن "جيم".

بو جهتدن سنى خلقت قىلمىش خالق،
نه احتياج بولار بو حُسنِ صوراتا تغظيم.

حياتِ لم يزله واصل بولمادی ابدى،
 يولىنگدا جانشى كيم كه قىلمادى تسليم.

فرس كناره ي پىلدىن گچيرگه رُخَا غارشى،

پيادا سورمگى فرزينه شاه ادر تغليم.

نثار قىلماغا عشقئىڭ يولىتىدا جان و جهان،
طريقت أهلينه احتياج بولمايا تكليم.

حقيقىا سنى محبوب قىلدى خالق خلق،
اول دم كە خلقت آفاقى ايله دى تقسيم.

فدا دیمیشم

ازلده چون سنى بير يار مخلوقا دیمیشم،
هزار جان و دلى عشقىنگا فدا دیمیشم.

گۈزىنگ بىلن مردۇمنى فتنە ئى زمانا بىلىپ،
ساچئىنگ سلاسلىنە خلقە ئى بلا دیمیشم.

بو جانا مأھر رُخنىڭ دلپذير بولاندا سىنىنگ،
اوئىنگ شعاعينا والشمس والضوها دیمیشم.

پناه قىلمىشام اول آستان دئولته من،
خداست شاهد حالم كە بى ريا دیمیشم.

هدایت ايندى سىنىنگ شائىنگا ز فضل الله،
بو معنى دان من سانگا ختم انبىاء دیمیشم.

وصالِ عشقِ روحنگ گنج ميش نهايت سئز،
ويرانه کؤنگلیمى اول گنجه آشيان ديمىشم.

حياتِ لم يزلى بولمئشام وصالشنداد،
لبىنگدە چشمه ئى حيان جانفزا ديمىشم.

سنی يگانه مقصدِ كائينات بيلip،
وجودِ ذاتنگا همسايد خدا ديمىشم.

حقيقى بارِ غامئندا بىمارِ هجر بولوپ،
حديثِ لعلِ شكربارئنگى شفا ديمىشم.

منینگ

تا از لدن دوشدی اول یار بیله بازارئم منینگ،
فرقئندان عرشا چئتدی ناله ی زارئم منینگ.

راز عشقئنگ جانئمنگ ایچینده ساقلا دئم ولین،
عاقبت فاش بولدی گیزلى گنج اسرارئم منینگ.

دلبرینگ يولوندا قوربان بولماغا، اى متّقى،
بولماغئل ناسخ که باردئر اوんだ اقرارئم منینگ.

روضه رضوان معطر بولدی از بوی لب اش،
تا گل خاندانشنى گؤرسىدى گلزارئم منینگ.

شول مکرم پاکىزه گۇوهر كە يوقدور قىمتاتى،
كىم دورار عالم ده اول يارِ وفادارئم منىنگ.

سەدن آيرى يا رب بولماسىن بو چىخ روزگار،
گل كە سەن سىنگ دونيأ و عقبىدە دلدارئم منىنگ.

چون حقيقى گۈردى اول مغشوچىنىڭ رۇخسارئى،
دؤولتِ اقپالا يتدى بخت بىدارئم منىنگ.

اتمیشم

دلبر-آ عشقئىگ يولىندا ناله ئى زار اتمیشم،
جىتِ وصالىنگدان آيرى ترى گلزار اتمیشم.

موندان آيرى من جىرى داها تحمل قىلمازام،
گرچە من صد جىرى بىلن اول يارى آوار اتمیشم.

كفر و ايمان عئلمئنى تأ بىلمىشم علم اليقين،
بولمىشام ايمانا يولداش، كفرى اينكار اتمیشم.

بولماسين روزِ وصالى جىتِ وصالىنگ مانگا،
دونياً و عقبده سىدن اۋزگە گر يار اتمیشم.

دائىه ئى خالىنگ خيالىندان منِ آشفته دل،
مرغِ جانى دامِ زولفىنگدە گرفتار اتمیشم.

دعوى ذكرِ أنا الحق قىلمىشام منصور وار،
بر سرِ دارِ محبّت گر نه گفتار اتمیشم.

صاحبِ كشافا منطق دان معنى سورمىشام،
علمِ محيّات دان بىان شرحِ تكرار اتمیشم.

گۈرمىشم رۇخسارئىنگى رؤشن ضمير چشم بىلەن،
ناظر حُسن بولمىشام بس كسب ديدار اتىشىم.

قىلمىشام جان و جهان شىكرا نه يارئىنگ واصلئتا،
زى مجرّد، كيم مِلِك مولكوندە بازار اتىشىم.

حافىظ الجاویداى وحدت بولدى روح قدسيان،
من بو ذاتى خلقتنىنگ نفسىنده زىنەر اتىشىم.

چون حقيقى بىلەن سرّ كلام اللهى من،
حمدالله كيم بو عئلمى كشف اسرار اتىشىم.

بیلمیشم

دونیا و عقبه من يار اول نیگاری بیلمیشم،
کؤنگلیمینگ مقصدی من اول گلغزاری بیلمیشم.

ایچمیشم جام لبیندن لایزالینگ خمرئنى،
مست جاویدان شرابى بى خمارى بیلمیشم.

جىت المأوا نیگارينگ مرغزار واصلئنگدا دئر،
مرغ زارم که وصال مرغزاری بیلمیشم.

تا موريد بولدوم سر کؤينده من اول دلبرينگ،
پير عشق ام که طريق روزيگاری بیلمیشم.

لوح محفوظنگدا دئر حشرينگ حسابندان شمار،
حسيب عشق بولمائشام من اول شمارى بولمائشام.

خاك درگاهينگده دير كوه بصارت عينيمينگ،
بولمائشام بيتاي خاك، نور اول غبارى بیلمیشم.

چون حقيقي سالمشام باش اول نیگارينگ پايننا،
حمدالله که جناب شهريارى بیلمیشم.

سلام

من دلشکسته دن بو گون اوں یارا دی سلام،
تاؤ روزِ حشر اوں بُتِ عیارا دی سلام.

عشقا وفا و جبرِ تحمل، فراقا صبر،
اوں اهلِ عشقا، یارِ وفادارا دی سلام.

دارالخلود ایمیش مانگا اوں حضرتِ جناب،
دارالخلودا، حضرتِ دلدارا دی سلام.

بولدی بهار، آچئلدى گلستانِ مرغزار،
گلزار ایچیندہ اوں روحِ گلنارا دی سلام.

من رندِ لابالی، اوں مستِ باده کش،
میخانا لاردا خمر بیلن خمارا دی سلام.

یارئنان آیری یاندی حقیقی فراق بیلن،
کؤیِ وصالا، اوں بُتِ عیارا دی سلام.

هجرانا دیدیم

اول رُخننگ شمعیناً چون جان پروانا دیدیم.

یاقدی – یاندئردی منی آتاشی هیجرانا دیدیم.

نیجه زاهدلری پای بندِ بلا قتلدی ساجحی،

نیجه آشته لاری چکدی اول زئندانا دیدیم.

یوزینگ آیاتئشیگ اوّلی چون فاتحه دیر،

یاز اوّننگ حارفئنی سرnamه‌ی قرآن دیدیم.

قلمئشام قاماٹئی صدره‌ی رضوانا مثال،

عاشقام جان بیلن اول صدرِ رضوانا دیدیم.

قدم خاک درینگدن یوزیمی اتمن اثراق،

زیبِ دؤولتِ من که اول رازئمی ساطانا دیدیم.

عشوه غمزه لاری قرائتِ دین ایلار ایمان،

که من اول آئینا نیچون کافرِ تورکانا دیدیم.

ای حقیقی بو ملاحت که رُخِ یاریدا دئر،

یاقدی حسرتِ غم بیلن باغرئمی بریانا دیدیم.

يانا ديديم

زهى، جان كه بو جيگر غائنا بويانا ديديم،
آفرين اول تنه كه عشق او دونا يانا ديديم.

كيم كه جان قلماadi اول دلبرى آيرا نثار،
ياقدى حسرت غم بيلن باغرئمى بريانا ديديم.

نفسى شهوته برسنگ فوغلنا آلانما كونگيل،
كه زيان ايلار اوئنگ علنى انسانا ديديم.

زهد و تقوا خبرين عابد رباني دان سور،
اوقي اول آيتى كيم حق ديدى من كانا ديديم.

فلكينگ حشمت اندىشه سينينگ تركينى قتل،
اوزينگى سالما بو قدار بيلن عصيانا ديديم.

خلوت يار ديديم باده ي گلنگ لطيف،
هرچه كه يارا ديديم، من اونى رندانا ديديم.

قطره ياقوت جان پرورينينج جرعه سئنا،
ازل عشق شرابشدان ايچن جانا ديديم

قىلدى بىگانه منى وصلينا، همسايدى يى هجر،
بو سپاپدن من اونگا بى دل و بىگانه ديديم.

چون اونشىڭ خال رۇخى غويدى منىنگ جانىما داغ،
زەمى دئولت كە اونشىڭ داغى يىلىن جان يانا ديديم.

آه و فريادئنى بو عاشق آشقتە دلينگ،
قامت صدرە، لې چشمە يى حىانا ديديم.

چکمیین جفا

یارئنگ غامئندا بولمادی بی صفا صفا،
یارئنگ وفاسئنی نأ بیلر چکمیین جفا.

هرکیم که یار، عهده وفا قتلماز، ای حکیم،
ادراک بیلن اولیکدیر عهد بی وفا،

جانش نجات ایسلمز از دام زولف دوست،
اول خلقه‌ی سلاسل بیلن تأ بولدی مبتلاء.

عقلئمی بیتیردی لیلی و مجنون حکایاتی،
شیرین یولئندا بولدی چو فرهاد جان فدا،

عینیمدا نور لم بزل بولدی غم رُختنگ،
ای خاک آستان تو کهول بصر ما.

هر کیم که یاری غیر بیلن بیگانه بیلمه دی،
یارئنگ وصالی بولمادی اول غیرا آشنا.

قئلدى حقيقى كعبه وصالىڭ توافىنى،
حقدان ميسّر بولدى اونگا مروه و صفا.^۱

آئينه ى جهان كه جمالىنگدئر اى صنم،
هر بى بصر هاچان گئورىپ اول نوردان ضياء.

۱. صفا مروه: محلی برالى زیارت حجاج در مکه.

دییمن

زولفینگدن آیرى دام[ِ] بلايا بلا دییمن،
اول داما من منم کيمى بيرينى مبتلا دییمن.

Zahed bi غير زهد چو بيلمز طريق عشق،
 يوقدئر صفاتي من اونگا صفا دییمن.

اي خسرو زمانه حُسن بيلن خوب روئشگ،
 شاه جهان حضرتىنه بير گدا دییمن.

صبر اتميین وفادا نيگارينگ جفاسئنا،
 اول بي وفا بيلن كه من أهل وفا دییمن.

اي درديمینگ دواسى لبينگ آئينه ي كڻوثرى،
 وصالئدان آيرى جٽته دارالشنا دییمن.

محفوظ لم يزول خط و خالنگدا دئر عاشقا!
 عارف بيلر كه من بو سؤزيمده خطا دییمن.

چکدى حقيقينى سر زولفى كمندينه،
 دام[ِ] بلايا سالدى و دامى بلا دییمن.

تحسین

اول حسن بیلن خط و خالا تحسین،
اول مصحف لم یزلا تحسین.

اول آب حیات جانفزا،
اول چشمہ ذوالجلالا تحسین.

آل ایله دی، فتنه قئلدى ساچنگ،
اول فتنه لى عین و آلا تحسین.

اول قامت صدرة الجنانا،
اول نون بیلن میم و دال-آ تحسین.

شول قرص آفتاب ایچیندە،
کیم قئلماز اول هلالا تحسین.

هر کیم حقيقى بولدى قىلدى،
اول زولفی بیلن خط و خالا تحسین.

روزن دان (روزنه دان)

جمالىنگ شمغىنندن هر شب دوشىر مهتاب روزن دان،
چو اوئىنگ آفتابىندان دوشىپىدىر تاپ روزن دان.

مۇنبر زولف پ قىرچىنینگ گلر باد صحبا بىلەن،
بى خلق دردمىدان ات سالار قلاپ روزن دان.

غم دردىنگىدىن اى دلىرى اگر آه ايلە سەم دردىم،
ز عشق دىدە ئى مردوم آقار سىلاپ روزن دان.

ساقچىنگ ئاللەشىدان رۇخسارىنگ كە جاوىيدان بولدى،
بو حسرت دن سالار چطر فلك عتاب روزن دان.

حقيقى آستائىندان طماع چون وصال اتدى،
تجلى حقيقة تدان آچىلدى باب روزن دان.

نیگارینه

دوشدى دلِ غریبِ من فرقتِ هجرِ نارینا.
تاً چکه جبرِ فرقئن وصلت بولار نیکارینه.

غمزدە قىلدى جانىمى غمزاسىئىنگ عمارتى،
زولفِ كمندى صيد بىلن چكدى منى شيكارينه.

قدرِ وصال بىلمە دى ياندى كام و فراقاتى،
جان بىلن وصلت بولمايان دلبرِ غمگوسارينه.

روزِ ازل ده كۈنگلىيمى برمىشم اول نىگارە من،
يوزىمى سالماشام اوشىنگ خاكِ رُخِ غبارئنا.

جانى، جهانى ترك اديپ، ايستە مىشم وصالىنى،
بليلِ حسرت بولماشام جىڭ گلزارئنا.

تاً منى ايلە دى غمى مهرِ رۇخئىدا محتشم،
محتشم بولمايا، دوشمىيەن اوشىنگ انتظارئنا.

ناظر قدرت بولمئشام تا گۈرم اول جمالى من،
متظرام بى جان و دل اول صنمينگ گذارينا.

چون حقيقى دلبرىنگ امدى لىپىندن باده سەن،
مست السىت بولوپ دوشىر گۈزلىينىنگ خمارئنا.

مالئنا

دوشمه زامانا فکرینینگ درد سرى و خيالثنا،
بولما حریص دونیائینگ گنج بىلن ملک و مالئنا.

جنتِ وصالى دلبرى گل طالاب ات الله دان،
جته وصال بولمايان ارمز اوئىشىگ وصالئنا.

خُلق بىله جمال آدامدان آپاردى منلىگى،
آفرىن اول جمیلائىنگ خُلقئنا و جمالئنا.

احسنِ حُسنى صوراتا سجدە گتىر، عبادات ات،
تاً بىلر سن بو صوراتئىنگ حُسنى نه دير جمالئنا.

آغزئنا و ميانئنا بىر نىچە كىم باقام دىيدىم،
ذرە چەارمه دى منىنگ عقلئىم اوئىشىگ خيالئنا.

ساچلارئىنگ كىندى بىلن چكدى آپاردى منى،
جانى مقىيد ايله دى دام بلادا خالئنا.

لمعه ي حُسْنِ صوراتي طعنه بر آفتاب ادر،
قُدرات الى چکر قلم – فاشارئشنج هلالتنا.

خلقشنج تورابشنا عارفانا سجودا گل،
تأيته سن بو خلقشنج معرفت کمالشنا.

لطفِ جمال وصلشنى گل طلب ات حققىيا،
شائىه قىلماغىل اوئىنج لطفئنا و جمائنا.

جانِ جهانى ترك اديپ عشق بىلن گل بو عرصه يأ،
دوشمه بو چرخِ كچروانىشنج حرصينا و ملالتنا.

بیله

قئلدى مونىر عالمى شاهدى من جمال بىله،
مصحفِ رپ ايمىش رُخى آيتِ خط و خال بىله.

چشم بىلن زولنى خالىنى درد و غم و فراتئنى،
گل مانگا سور كه جانئمى، ياقمىشام اول خيال بىله.

جامِ لېيندن جرغە سى بادە يى عشق مئش مىگر،
مستِ است ادر ايىزنى كؤۋۇر ذوالجلال بىله.

عشوه و ناز بىلن منى گرچە ياقار جفاسئنا،
رنگكىيمى لائە گون ادر، لىلرى خمرِ آل بىله.

خُسونا چون زامانادا كىمسە بارابار بولمادى،
توتدى جهانى سربىر خُسن بىله و جمال بىله.

ای منى داغ حاسراتا ياندئرييان هلأك ادن،
گل نظر ايله حالتما غويما منى بو حال بيله.

تشنه ى لبيم دين كؤنگيل كؤوثرى جانفزائينا،
آئينه ى حياتا وصل بولا سلسبيل زلال بيله.

آل بيلن اول غارا گوزينگ غمزاسى ديلدى باغرئمى،
دئور زامانا فتنه سى ياقدى منى بو آل بيله.

عشق رُخئندا دلبرينگ اول اريشر مرادا كيم،
جان و جهانىنگ بارلاغشنا ترك اده ملك و مال بيله.

بردى حقيقى كؤنگلىنى شاهد لامكانا چون،
شوكت جاويidan ديلأر رحمت لايزال بيله.

خبری

اگر تو عارفی ای دل خبیرا بر خبری،
مناسیب ایلمه اهل خبیرا بی خبری.

گؤتردی پرده روحندان زامانا اول يارئنگ،
منور ايله دی شمع جمال بیلن باصری.

آياغئنا يوزينی کيم که سالدى از سر صدق،
قبول حضرت عشق بولدی عاپ بیلن هناري.

کمان لم يزلی قوردى قاب قوسینی،
ضدئنگ غمزاسی پیكان بیلن ديلدی جيگري.

بصيرت اهلی نظر قىلدی وجھينه دىيدی کيم،
جهان دا گۈرمى کىمسە بو وجه بیلن بشرى.

شكى لېي حديشىندن بيانا گىلدى زبان،
تكرار ايله دى اول ڈرّاشان مختصرى.

فراقت بولدى ز اندوه و محتى عالمه،
حقيقىا نظر حق كه قىلدى بو نظرى.

بولدى

جمالى اول صنمينگ صنع بر کمال بولدى،
لېينده خمر اوئشىڭ چشمە ئى زلال بولدى.

عاچاپ دأكىلىمى اول ماھ تابى يوزىنىڭ،
جمال بدرە مناسىپ، غاشى هلال بولدى.

هر آنکە بىلمدى يوم الحساب قدرىن اوئشىڭ،
زامائىشىڭ دىل آتاني زبانى لال بولدى.

يازاندا آيات "صبع المثانى" كتاب حُسن،
حروف نطق جمالىندا خط حال بولدى.

حقيقى عشق بىلن محو بولدى ذات لم يزله،
اوئشىڭ حقيقاتى چون ذات لايزال بولدى.

ازلى

ساچئنگ بىلن رُختنگ صبح و شام مئش ازلى،
لېينگدە كۈوثر حىبي اوزان مئش ازلى.

يوزىنگدە آيدىنگى هر كيم كە گۇرر بولار قربان،
مگەر كە عريض ماه سيام مئش ازلى.

صفت لعىينى گەر مختصر قىلام نە عاجاپ،
حدىت دوست چو خيرالكلام مئش ازلى.

كمال حُسن ملاحت دە صورت مغنى،
اونگا مسّىلم مُسىدام مئش ازلى.

رُخى چو قبلە و محراپ مئش غاشى يارئىڭ،
عبدات اهلىنە عىينى امام مئش ازلى.

ساچئندا دامى بلايا سالار منى خالى،
ساچى و خالى عاجاپ دأنە و دام مئش ازلى.

حقيقى جىنْت وصالئى بىلر ز فضل معين،
جىناب حضرتىنگە چون غلام مئش ازلى.

قدرتى

ای کمال حُسن ایچىنده لايزالىڭ قدرتى،
صوراتىنىڭ شانتىڭدا مۇنۇز دير كمالىنىڭ قدرتى.

**Eý kemale hosn içinde la ý ezalyň gudraty,
Suratyň şanyňda monazzeldir kemalyň gudraty.**

ماه نو محاراب غاشىنىڭ دئر حُسشتىنىڭ قبلاسى،
رؤشىن چشمە ئى آى دئر اول هلالىنىڭ قدرتى.

**Mahe now mehrabe gaşyňdyr hosnyň kyblasy,
Röwşene çeşmeye aýdyr ol helalyň gudraty.**

ای ساچى عنبر، خطىنىڭ رىحان و خالىنىڭ نقطەسى،
وى كلام الله ایچىنده خط و خالىنىڭ قدرتى.

**Eý saçý anbar, hatyň reýhan o halyň nuktasy,
Weyye kelamylla içinde hat-o- halyň gudraty.**

لېرىنىڭ دؤورىنده ظاهر بولدى ذكر سلسىبىل،
چشمە ئى لعائىنىڭدا دير آب زلالىنىڭ قدرتى.

**Lebleriň döwrinde zahir boldy zikre selsebil,
Çesmeye laglyňdadyr abe zulalyň gudraty.**

واصل بولمئش دئر ازىزىن تأ ابد بىر جان و دل،
گاؤھ جمال و لطف و احسان گاؤھ جلالىنىڭ قدرتى.

**Wasil bolmyşdyr ezelden tä ebd ber janu dil,
Gäh jemalo lutfo ihsan gäh jelalyň gudraty.**

ای که مرغِ جاویدانی آشیانت وحدت است،
شول جهتدن سنده دیر بو پر و بالشىڭ قدرتى.

**Eỳ ki murge jawidani aşianet wahdat äst,
Şol jahetden sendedir bu peru balyň gudraty.**

خُلق و الطاف و لطافت بىرلە احسان و كرم،
سن مى سىنگ يا سندە دىر بو مونچا خالشىڭ قدرتى.

**Holgo iltaho letafat birle ihsano kerem,
Sen mi siň yä sendedir bu munça halyň gudraty.**

وصلشىڭنى حقدان دىلأر جانى حقيقى تأ ابد،
بولماسئىن يا رپّ نصىبىش جۇز وصالشىڭ قدرتى.

**Waslyňni hakdan dilär jany Hakyky tä ebed,
Bolmasyn ya rep nesibeş juz wisalyň gudraty.**

دأگيل مى

جمالىنگ روپه رضوان دأگيل مى،
دوغدانچىنگ ١ چشمە ي حيان دأگيل مى.

ستاھم رب هم خمر لېيىندن،
بيان آيت و بۇرهان دأگيل مى.

رۇخ و زولفىنگ بىاز بىلەن سۈۋىداسى،
بىرى كفر و بىرى ايمان دأگيل مى.

سەينىڭ مستانە عىينىنگ ساغارئىنان،
جهان سرگىشى و گريان دأگيل مى.

شها عشقەنگ يولوندا جانى قربان،
بىورسانىڭ قىلىماقى آسان دأگيل مى.

دل سرگىشى ز سلطان عالم،
سەينىڭ اوچىن تاً ابد خايран دأگيل مى.

حقىقى كشف اسرار اتدى مطلق،
اونى فهم اتمىيىن نادان دأگيل مى.

١. دوغدانچىنگ: دوداق، قدىمىي توركمن سؤزى، لب

يارئنگ

عشقا گل يار اول كؤنگيل، بار حقدان ايسته يارئنگى،
خسرو كؤون و مكان بيل اول بت عيارئنگى.

كؤوثرىنگ پيماناسى دئر چون نىڭارينگ لبلرى،
گل اونشىگ جامئندان اىچگىل باده ئى گۇوارانگى.

زاهد طاهيردان ايسته زهد و تسبيه و نياز،
جاهل نامهرمه فاش اتمه گيل اسرارئنگى.

جۇوهرى غۇواسدان ايسته، وفانى ياردان،
بار بىلن يار اول اوئتغىل نفس ايتىن عيارئنگى.

چون ايکى عالمده فاعل بىردىر اى صاحب نظر،
گل اونشىگ يولوندا ترك ات عالم قدارئنگى.

كىت كىزىنگ نكته ئى اسرارئنى سور عابدا،
تاجر حق بول، بار اول گنج بىلن قىل بازارئنگى.

كؤنگلىنگ آئيناسىنى صاپ ايله، نفسه عاريف اول،
سەكە ئى مغنادا گورست(گۈركۈز) نقدئنگى، عيارئنگى.

اي حقيقى، عشق بىلن ميدانا گير منصوروار،
بوېشىنگى چك دارا اوندان ايسته پاي دارئنگى.

من

گلگيل كه سؤيميشم سنى جنانلاردا من،
جان اوينارام يولونگدا بو ديوانالاردا من.

ويرانا كونگلومى غم عشق اتدى چو مكان،
بير گنج بولمئشام دل ويرانالاردا من.

هر تشنائينىگ كه جام مصفاىى ليبىنگ دأكيل،
ايچن حيات آبئنگ كذا اول پىمانالاردا من.

شيرين غمئندا جانئمى تسليم قتللمئشام،
خسرو حكايائىن دىيىمن افسانالاردا من.

چون خانقاوه و مدهه ده زاهد است و شيخ،
حقدان مدد ايستاريم اول خانالاردا من.

بيگأنه كيم درور كيم اوئنگا آشنا ديم،
يا بولايىن آشنا دل بيگأنه لرده من.

ياقدى حقيقى جانئنى شمع روحىندا چون،
ياندئم بو آه و سوز بىلن پروانالاردا من.

سور

اهل عشقئنگ آهئنى گل عاشقِ جنانا سور،
خسرو خُستىنگ مقامئن روپه رضوانا سور.

ذکرِ تسبیھینگ نیازئن ایسته شیخ و شاب دان،
وحدتینگ جامِ شرابئن مستِ جاویدانا سور.

سالکینگ اسرارئنى زاهددان ایله منتشر،
سن بو رازئنگ خالئنى بار عارفِ ربانا سور.

بلبلِ آشفتائىنگ پیوسته آه و ناله سئن،
اول خطِ سیز، رُخى گل، صدره ی رضوانا سور.

داعِ حسرت چونکه اول یارئنگ غامی دئر عاشقا!
گل بو حسرت داغئنى بو جانِ سرگردانا سور.

بولماغئل شیطانِ نفسینگ علّتىندن بى خبر،
گر ز عرفان سن بو راز ی ساجدِ رحمانا سور.

ای دیین که تشنه یم من اول نیگارینگ لعلتنا،
حضر عشقئنگ باده سئن اول چشمەی حیانا سور.

چون حقيقى سوز دئور شمع روح اش پروانه وار،
آتش عشقئنگ غامىن گل بو دل گربانا سور.

ادر

عاشقِ جانان هر کیمینگ که دلینده تأثیر ادر،
جانشی جانانا قربان قئلماسا تقصیر ادر.

هر مفسّر کیم اونشگ و جهینده گوردي آیائن،
هم سجود ایلار اونگا هم عالمه تفسیر ادر.

جاویدانِ دؤولتِ منصور بولماز ياردان،
عشق میدانندا هر کیم که يار بیلن تزویر ادر.

آيتِ رُخسارئي مغشوغششگ به حرفِ بي حرف،
کاتبِ قدرات به لوحِ جان - دل تحریر ادر.

خواب ایچینده گورمیشم بیر يارِ گلِ رُخساری کیم،
یوسفِ مصری اونی يوز وجه بیلن تغییر ادر.

چون حقیقتشنگ ایکی عالمده سن سینگ دلبری،
جانشی يولوندا قربان قئلماسا تقصیر ادر.

میخانالار

لبلرینگده آبِ حیان، گؤزلرینگ میخانادئر،
مرغِ جانی صیدِ عشق اتدی شو دامِ دأنه لر.

جنتِ وصالشندان آیرى و اى دل آرامئم منینگ،
آشنا حائلن نا بیلسین غافل و بیگانه لر.

چون بو ویران کؤنگلیمینگ معمارِ عشقنگ دئر شه ها،
ز آن سبأپِ مأمورِ عشق بولدى دلِ ویرانالار.

دأنه ى خالشگ گرفتار ادبى قىلدى منى،
شمع رُخسارئندا ياندى تأ ابد پروانالار.

سوسادى لغلىشگ شرابىندان بو جانِ تشنە دل،
تا لىينگ دؤورىننە جوش اتدى شه ها، پىمانالار.

عشقئنگىز يولوندا جان قربان قىلاندئر پايدار،
هر دلِ اگرى ده يوقىئر دعواى مردانالار.

ای حقيقى جانشىنىڭى جانا قربان قىلماغا،
قىلماغىل تغصىرا، قىلغىل عذرِ درويشانالار.

واغضظ-آ، افسانە ى ترك ات كە يوقدور حاصلى،
دردِ جانا چكمىين جاھلدا دئر افسانالار.

ایسته مز

حضرِ جانِ جُرِ جامِ لعلِ ات آبِ حیانِ ایسته مز،
جّتِ وصالنگدان آیری اهلِ دلِ جانِ ایسته مز.

کفر و ایمان، رُخ و زولفینگ چو بیلمز متّقی،
سنبیلینگ سر خلقه شندا کفر و ایمان ایسته مز.

ای وصلئنگ درده درمان، ای یوزینگ دارالحلول،
دردِ درمانسیز کؤنگیل، وصلشندان درمان ایسته مز.

گرچه دؤکدی غمئمی عشقندان عایشنگ غمزاسی،
قراط و قصدی دل ایلار اول غان ایسته مز.

فاعلينگ ماهیینی بیلمز فقیهِ بی خبر،
ذاتِ بی مثالنگ صفاتن قلبی ویران ایسته مز.

مقدمِ وصلئنگدا جان شکرانه واجئپ دئر بو گون،
چون کؤنگیل تختشندان سندن اوزگه سلطان ایسته مز.

اى بويونگ صدره، ليينگ عيناً تسماء سلسيل،
سالك راه را بو شرحى نقل غورخان.^۱ اىسته مز.

جىت آباد سر كويىندن آيرى تأابد،
روضانشىڭ باغىندا زاھد حويىر رضوان اىسته مز.

چون حقيقى جام لعائىنگدان ايچرى يك جىرعه مى،
حضر عشقئىڭ چشمە سىندن آب حىان اىسته مز.

يارادئر

يارئنگ جفای غمزاسى جانئمدا يارادئر،
آه و فراق اليندن جيگر پارا-پارادئر،

يارئنگ غامئندا باغرئم اي دل جفاسئنا،
قئلغىل وفا كه جبرى اوئشىگ بى شماره دئر.

محشر گونينده مسگن دارالحلول ايميش،
اول عابدىنگ كه قبله سى رُخسارى يارادئر.

غانئمدان اثره دى چون اوئشىگ گۈزلى،
جانئنگ هميشه ميلى اول چشمى خماردئر.

يا رپ، نه دير كه كۈنگلىم اريشىز وصالئنا،
پيوسته داغ حسرتى باغرئمدا يارادئر.

كيم كه بو يولدا عشقا مُريد بولدى اي رفيق،
سمعيينده عارفىنگ نفسى گو گۈوارادئر.

چون ذرە دير حقيقي، اوئشىگ حُسنى آفتاپ،
مهتاب چۈوره سينده نىچون كه ستاره دئر.

هنیز

حجابِ وحدتی رفع اتمه دی یگانه هنیز،
محبّ عشغا وفا قئلمادى زامانا هنیز.

یولوندا نیچه من که نثار ادرم جائش،
گمان ایچینده غالپیدئر، دوشر گمانه هنیز.

اگر چه غمزاسی پیکان بیلن دیلر جیگریم،
اونشگ هلاکینه جان قئلمئشام نشانا هنیز.

بو قلبی هر نیچه پاک ایلرم من درویش،
سیمرغِ عشق گلیپ غونماز آشیانا هنیز.

وصالی جتنّه وصل بولدی عاشقِ صادق،
غالار تعجبه زاهد، قغار فسانه هنیز.

حقیقی رقصِ محبّت قنلار به چنبرِ عشق،
سرود و نغمه‌ی وحدت دیر ترانه‌ی عشق.

مدد

جانمی یاندۀردی شوئنگ، ای دل آرامش مدد،
غالمادي صبرئم توکندي گيندي آرامش مدد.

حيل ايم بولدي کيم دوشدي وصالشندان اتراق،
ای وصال روضه‌ي رضوان ايمهش مدد.

اثره دی جانم لبينگ سرچشم سيندن لايزال،
گل که اوئنگ خمرئندا دئر سرچشم‌ي جامش مدد.

گرچه بدنام بولمائشام عشقئندا ای دلبر سينگ،
موندان آيرى بولمائشان عالمده بد نامش مدد.

قامئندا غوپدي حشر عابد سجدانشانگ،
رحمته اوندان عريشدي اهل اسلامش مدد.

ياقدی جان ملكینی حقیقی ز آرزوی دام زولف،
ای ساچی دامئندا، خالی دانه‌ی دامش مدد.

سجود

حقیقت اهلینه محراب بولاندا اول مسجد،
عجب نباشد اگر قئلسا اهلِ عشق سجود.

جانبئنا یوزین سالدی بو شکسته کؤنگیل،
عریشدى سایه‌ی اقبالا طالعِ مسعود.

نی شکسته فغان ایله دی ز غمزه‌ی عشق،
رباب و چنگ و دف شاهد بولدی نعمه‌ی عود.

وصالِ جنتِ وصل بولمادی زاهد،
ز کوی دؤولتِ اقبال چون بولدی مردود.

اول دم که لیله الاسرايا وصل بولدی رسول،
عروج منزلی افلاکه قتلدی اهلِ سجود.

حقیقی سجده‌ی رویت قئلار ز روزِ ازل،
از آنکه ساجدم اول وجهه گون مسجد.

بیلمز

يولوندا جانشى ترك اتمىين وفا بيلمز،
فراق اليinde بلا چكمىين جفا بيلمز.

ساقچىنگ سوادئنى والليله قىلمايان تشىيه،
يوزىنده آيتِ والشمس و والضوها بيلمز.

جهانى توتدى نياز بىله زاھد و تقوا،
اوئىنگ حقيقىتى سالكِ ريا بيلمز.

طوافِ كعبه ي كؤيىيندن اىستىين عابد،
بجۇز راه وصالت مروه و صفا.^۱ بيلمز.

رقىيى سور مانگا، قىلما اوئىنگ حكايياتنى،
بيگانە حالتى هر اهلِ آشنا بيلمز.

الهى بولماسئىن اول دل كه از سرِ اخلاص،
بو جانى دأنه و دامثنا مبتلا بيلمز.

حجابِ ظلمت بىلن باغلادى بصيرتىن،
غبارِ پايىنى هر كيم كه توپيا بيلمز.

نوايا يتدى حقيقى مرادِ واصليندن،
اوئىنگ مرادئنى هر اهلِ بىنوا بيلمز.

^۱. صفا مروه، مکانى در شهر مگه، مگه شهرىنده بىر زيارت مکانى

ایمیش

گل، گل که باعِ وصالِ تو خلدِ برين ايميش،
خمرِ لب ات کؤثرِ جان آفرین ايميش.

دامِ بلاي عشقا گرفتار ادن مني،
شول زولف ايميش که طره سى حبل المتين ايميش.

کؤونِ (كنه) مكانِ وصالنا شكرانه برميشم،
بو رسمِ ايچينده رسمِ محبت همين ايميش.

روزِ ازلده چشمها حيان ايميش ليينگ،
زولفينگ نسيمي مشكِ رُختنگ ياسمن ايميش.

دارالخلود ايميش سرِ کؤپينگ حقيقتي،
هر گوشه وحدت اهليه بير ملكِ دين ايميش.

چون هادي زامانه سن بولدونگ بو عرصه ده،
شكرايلرم که واسطِ روح الامين ايميش.

چكدي حقيقيي سرِ زولفينگ كمندينه،
شول غاشلارئنگ کماناسي که اندر کمين ايميش.

گرچک ایمیش

آغزئنگى عنچه خندان دیديلر، گرچک ایمیش،
خط رُخسارئنگى ريحان دیديلر، گرچک ایمیش.

لوح محفوظئنگى تأ گوردى اهل قلم سينىڭ،
آيت وجهينىگى قورخان دیديلر گرچک ایمیش.

ذوق عشقئنگ كە غم دونيا و عقابا دىرى،
بو كؤنگىل تختىنا سلطان دیديلر، گرچک ایمیش.

عنبر افشار زولفينىگى كفره مناسىپ قىلىبان،
دُرج ياقوتئنگا مرجان دیديلر، گرچک ایمیش.

اھل تقاوا كە سجود ايله دى وجهينىگە سينىڭ،
ساجد صورت رحمان دیديلر، گرچک ایمیش.

اي حقيقى، چو سانگا نقل كلام بولدى معىن،
نفسىنېنگ شرحىنى برهان دیديلر، گرچک ایمیش.

کیتاب ایمیش

ای آفتاب عشق، رُخنگ آفتاب ایمیش،
وجهینگ حروفی آیت ام الکتاب ایمیش.

یا رب، نه حُسن ایمیش بو ملاحت ده کیم،
تعزیف وجه شائنا حقدان خطاب ایمیش.

ایمان و کفر ایمیش رُخ و زولفینینگ حقیقتی،
کان نور فی صوات عجب ماہ تاب ایمیش.

یاقدی فراق او دی بیله منی، حسرتِ غمئنگ،
گلگلیل که حستینگ غمِ یوم العذاب ایمیش.

اسرارِ کنتِ کنزین بیان ایلدی لبینگ،
نظاره‌ی جهانا رُخنگ آفتاب ایمیش.

یارئنگ غمئدا قئلما شیکایت حقیقیا،
یارئنگ غمی فراقی چو ناز و عتاب ایمیش.

وحدت ایمیش

طلعِ مهرِ رُخنگ آفتابِ وحدت ایمیش،
جمالنگ آیاتی امَ الكتابِ وحدت ایمیش.

حیاتِ چشمِهِی حیانِ ایمیش لینگِ حیضرا،
شامِ زولف و خطنهنگ مشکِ نابِ وحدت ایمیش.

آیاغنهنگا کیم سالدی باشئنی از سرِ عشق،
فراقت از غمیِ یوم الحسابِ وحدت ایمیش.

گؤتردی پردهِ رُخندانِ جمالِ لم یزلی،
هنیز اهلِ تیلهِ حجابِ وحدت ایمیش.

ساقنهنگ که سایاسیِ ذال (ظال) الهی میش ابدب،
اوئنهنگ شیینده یوزینگ ماهتابِ وحدت ایمیش.

حقيقی کعبهِی حق بیلدی وجهین اول یارنهنگ،
چو امرِ "او سجدو" حقدان خطابِ وحدت ایمیش.

عشق

ازلده شوفا گتيردى منى بدايت عشق،
سعادتى كشف ايله دى مانگا سرايت عشق.

آياغئنا باشيمى سالدى اول پريزادئنگ،
يتيردى منى دامن وصالثنا هدايت عشق.

هر آنكه بىلمى يارئنگ غامئنى عين صفا،
ميسّر بولمادى اول جاهلا كفایت عشق.

مُحب نكته ئى توحيدى كشاف ادر فاعل،
گۇتردى پرده اسرارى چون روایت عشق.

بيان شرحينه مستغرق بولدى جان و كۈنگلى،
محيطا سالدى منى گنج بى نهايت عشق.

منور ايلدى ويرانه كۈنگلىيمى عشقتنگ،
همين بودور نظر اي شاه من رعايت عشق.

جفا و جبر وفادئر حقيقيا يارئنگ،
بىر بولدى مشرب توحيد بىلن حكايىت عشق.

سینینگ

گل، گل که نورِ دیده جمالشندگادئر سینینگ،

دؤورِ قمرده فتنه‌ی هلالشندگادئر سینینگ.

آغزئنگ چو میم و زولف و غاشئنگ نون و دال ایمیش،

کؤنگلیم همیشه اول میم و دالشندگادئر سینینگ.

ظلمات ایچینده چشم‌هی حیان ایمیش لیبنگ،

خذرئنگ حیاتی آبِ زولاشندگادئر سینینگ.

آفاقی تو تدی عشوه و عینینگ ملاحتی،

اول فتنه دن که مردوم آلنگدادئر سینینگ.

تاؤ روزِ حشر نورِ هدایت دیر ای صنم،

مسیحای لم بیز که جمالشندگادئر سینینگ.

خطئنگ حاسابئنی بیلن اهلِ خبرا سور،

اول آیتی که نقطه‌سی خالشندگادئر سینینگ.

ایستاپِ حقیقی واصلینی حقدان به کامِ دل،

اوئننگ مرادی کامِ وصالشندگادئر سینینگ.

دلیلی کؤنگلیمینگ

ای لبینگ عیناً تُسماء سلسلی کؤنگلیمینگ،
وی رُخنگ شمع هدایت دن دلیلی کؤنگلیمینگ.

روز خلقت دن مصور دیر جمالشگ عایشما،
نور حکمت دن منور دیر خلیلی کؤنگلیمینگ.

چون شهید غمزه ی یارم من آشفته دل،
عشق میدانندادئر کائن اول قاتیلی کؤنگلیمینگ.

حسرتیندن وصلشتیگ پیوسته از هیجر غم ات،
جاری دئر خون جیگردن آب نیلی کؤنگلیمینگ.

أُستوار اتدی سنی بیر اهل ائسلام سليم،
فاعل مطلق که هم اولدور جلیلی کؤنگلیمینگ.

خاک درگاهینده دیر کهله بصر عایشمنگ،
مهر رُخسارئنگدادئر نور جمیلی کؤنگلیمینگ.

ای حقیقی عشق بیلن سریشته دیر از فاضل حق،
آتش باد هوا دان آب و گلی کؤنگلیمینگ.

اونئنگ

به تیر چو قىلدئنگ سينا آماجئن اوئىنگ،
دىلأر ايسه جانىمى گل برگىل احتياجئن اوئىنگ.

دليل شمع رۇخى بولدى، هر كيمە هادى،
ازلى سراج بىلە ياندئىرى حق سراجئن اوئىنگ.

يولوندا صادق بىلە هر كيم كە يېشىرمىز اتمىگىنى،
الىيندن آلدى پلک رزق و نان و ساجىئن اوئىنگ.

جهانى كُفر بىلن ايمانا چىكدى زولف و رۇخى،
گتىردى روم بىلن چىنى خطا خىراجئن اوئىنگ.

طواوف كعبە يى كؤيىيندن اىستىين عابد،
دىلأر كە بوسە كۈند دامن حجّاجىن اوئىنگ.

غامىندا چونكە كۈنگىل بولدى درد بىلن خاسسا،
طبيب عشقا دىگىل كە قىلا آلاجئن اوئىنگ.

حقىقى خاڭى درىنگىدىن باشئنا تائج اندى،
پلکدە عرشا ملائىك يىتىرىدى تائجىن اوئىنگ.

قرار ينه

چو رقصه گيردى بو گون ماه گلغزار ينه،
توکندي صبر و کونگيل، غالمادى قرار ينه.

گذرگاهينه يوز قويどوم اول پريزادئنگ،
مگر ز روی كرم ايليه گذر ينه.

غبار پائينى كهل بصر قىلدى کونگيل،
وجودى عينه صاف بولدى از غبار ينه.

غامشىگدا ناله و فرياد قىلدى بليل جان،
آچىلدى گلشن وصلئىدا مرغزار ينه.

مُحبّت عشقى اوزين ظاهر ايله دى -فاعلى،
گۇتردى پرده ي اسرار شاهسوار ينه.

شجردە "إِنَّا إِنَّ اللَّهَ-أَنَا" واصل بولدى بشره،
سعادت ايدى بول دى خاكسار ينه.

حقيقى غرق محيط بولدى اي فقيه بو گون،
به سمع جان يتيرر دُر شهوار ينه.

دارئنا

ای منی دام ساچنگ چکدی سر دارئنا،
جانمی یاقدی غامئنگ آتش رُخسارئنا،

مسگن اعراف ایمیش، آئیناسی صاف ایمیش،
کیم که قول بولدی بو گون سن بُت عیارئنا.

ای ازلينگ روشه سی وصل رُختنگ عاشقا،
بلبل مست اولمايان ارمه دی گلزارئنا.

سُبیل پُرتابئشنگ دامئنا دوشدی کؤنگیل،
جانئما قئلدي اثر چشم دل افكارينه.

اول بُت عیارئشنگ دردی، غم حسرتی،
باخرئمی خان ايلدی، یاقدی منی نارئنا.

ایجدى حقيقى ازل خمرئنى از جام عشق،
تا کیم عريشدى لىينگ باده ی گلزارئنا.

اولا

هر عاشقشگ که نالا و دردی ز جان اولا،
جان یولوندا عاقبت اول جانفshan اولا.

یارئنگ غامئندا ترک جهان اتمیین کؤنگیل،
اول جان دأگیل که خلقت اونگا جاویدان اولا.

بی منت فراق و صالحنگ طلب قتلان،
واجپیدئر اول فقیرا کیم تارک جان اولا.

درد و فراق و محنت و اندوه و هجر و غم،
یارئنگ یولوندا جمله سی بیر گلستان اولا.

هر کیم که صدر باشئنا در آستان دوست،
تخت سریر سلطنت اول آستان اولا.

اسرار عشق ایچینده حقیقی تأ دم مزن،
هر کیمسائینگ مرتبه سی از خود عیان اولا.

درخشناندئر ينه

دلبر-آ، انفاسِ لعینگ منبعِ جان دئر ينه،
طلعتِ حُسنِ رُخشنگ مأهرِ درخشناندئر ينه.

ذکرِ تسبیهینگ نیازی بولدى ذاتنگدا ظهور،
حقیقتئنگ شائینده مُنزل شهرِ غورخان دئر ينه.

استوای زولفینی برهم که قىلدى دان الى،
خاطیرِ جمعیتینگ حال پريشاندا دئر ينه.

حسرتينگ دردى منى ياقديفراقتئنگ نارئنا،
حمدالله كيم وصلئنگ دردى درمان دئر ينه.

اى خطّ و خالىنگ كمال الله، لعینگ سلسىيل،
عرىضئنگ دئورىنده زولفینگ عنبر افسان دئر ينه.

عالٰمِ ارواح راهىر بولدى نقطئنگ، تأ ايد،
نفحه‌ى روح القدس دان گور نه بُرهان دئر ينه.

نالايا

تا چکدى شاه سُبئل زولفين کلالایا،
آخ اينه دوشدى بيليل آشفته نالايا.

صوراتدا گوردى كاتب قدرات جمالنى،
واصف كمال حسنونى يازدى رساليا.

ياندئردى عشق اودى منى يارئنگ جفاستنا،
داع فراق منگزتدى قلبىمى كالايا.

اول جانا كه شراب وصالىنگ نصىب بولا،
حوير بهشته طعن اده، آب زلايا.

گر خسته پا و گر كه غنى سن، گدا ناگاه،
لطف بيلن گل ليبىنگدن عريشدير نووالايا.

اثرتدى شوق بيلن منى ذكر لبى رختنگ،
تا سلسبيل لعائى دؤكدى پيالايا،

آغلاتدى هيجرى گلشن وصالىنگ حقيقى،
خوناب دل بولاشدى چمن اوزرە جلايا.

ایماندئر ایه

کفر و ایمانئنگ سوادی زولف و رُخسارئنگدا دئر،
زولف رُخسارئنگ سوادی کوف و ایمان دئر ینه.

رحمتینگ کؤبیننده چالئندی بشارت دن سرود،
اهل عرفانئنگ کلامی شُکر رحمان دئر ینه.

چشمھے ی حیان که خذر ایچدی بولدی جاویدان،
ظلمات زولفینگدھ لعلینگ آب حیان دئر ینه.

وحدتینگ احوالئنی عرض اتدی واحد کثرته،
عارف حق سن خبیر بول گر نه دؤوران دئر ینه.

رند و سر مستینگ مقامی گوشھے ی میخانه دئر،
اهل تقوائینگ کلامی ذکر صباحان دئر ینه.

ای حقیقی ساجد اول آدامدا حقئینگ وجهینه،
اولمايان ساجد بو وجھه اهل شیطان دئر ینه.

امیر بولا

يارئنگ گرک که مأهر رُخى دلپذير بولا،
تا حُسن و خُلق ايچينده جهاندا امير بولا.

هر كيم که قىلمايا نظر اول حُسن و صوراتا،
يوقدور اوんだ بصيرت گر اهل بصير بولا.

حُسنى بىلن چون نظير بولونماز جمالنا،
عَالَمَ دَهْ اوْلَ يَكَانَهْ مَغَرْ بِيْ نظير بولا.

بيچاره نيلبي عشقا تدبير و چاره،
معشوقا شاه عَالَمَ و عاشق فقر بولا.

توحيد ايچينده نكته ي اسراري بىلمىشىم،
صاحب نظر گرک که بو حالا خبير بولا.

منصور عشق بولانگدا حقيقى ز فضل حق،
اوئنگ موئينى آيت نُغمان، نشر(ناصر؟) بولا.

ینه

طالب_ِ یارم از لدن یارا مُشتاقام ينه،
جّتینگ کؤییندە اول دلدارا مُشتاقام ينه.

گرچه دلدارئنگدا يتدى جان و دل مقصدئنا،
حمدالله که من اول دیدارا مُشتاقام ينه.

دونياً و عقبه خرام بولدى مانگا بيوصل_ِ يار،
يار بيلن یارام از لدن یارا مُشتاقام ينه.

عشقىشتنگ اسرايئنى فاش اتمىشيم عالمده من،
گل بو سرى گۇر كيم اول اسرارارا مُشتاقام ينه.

بولمىشام شەناز بىلن عشاق شرحىن در ائراق،
بو مقامىندان من اول ادوارارا مُشتاقام ينه.

جّت آبادى سر_ِ کؤيىندەن آيرى دلبرىنگ،
بىلىپل_ِ آشفته يم گلزارا مُشتاقام ينه.

چون حقيقى دغواي_ِ منصور قىلسام نأ بولار،
نصير_ِ منصورا حايран دارا مُشتاقام ينه.

نارئنا

يا رپ نه نور ايميش كه، ياقدي نارئنا،
يا رپ نه ذات ايميش كه مني چكدي دارئنا.

صبح از لده قتلدي معطر دماغئمنى،
تا اريشدى دانگ يلى ساچئىنگ مشكبارئنا.

كهول بصر و دиде قتلام خاك پايىنى،
گر به گذر اريشىسم اوونونگ كھسارئنا.

حال و چشم و غمزاسى آشفته كۈنگلەمى،
چكدى كەند زولفتىن، سالدى شىكارىنە.

باغريم غائىنى گۆزىمدن آقىئىرىدى غم رۇخى،
سيمين الينى قتلدى اوونونگ بىلن نىڭارينە.

دئورىنده لعلئىنگ مىي اثرتدى تأ ابد،
شول باده دان كه كىمسە اريشىمز خمارئنا.

باغئىما عشوه بىرلە قىلار يارا غمزاسى،
يا رپ نه عشوه دىر كە قىلار غمزا يارئنا.

يارئىدان آيرى ياندى حقيقى فراق بىلن،
گلگىل تفرُج ايله اوونونگ آه و زارئنا.

عالمه

خسرو خوبان بو گون سن يارى دىپىلر عالمه،
خُسن يوسف سن رُخ گلناري دىپىلر عالمه.

چون ايکى عالمده سن سينگ دردم و عينيمدا نور،
عاشقئىنگ مقصدىن اول ديدارى دىپىلر عالمه.

حضر عشقئىنگ چشمە ي حيانىشىنگ ماھىتىن،
لېرىنگ بارئىدان آقغان بارى دىپىلر عالمه.

گرچە دؤكدى غائىمى دئورىنده عىنتىنگ فتنە سى،
كافر خونرىز اول مكّارى دىپىلر عالمه.

من دل آشفتاڭىنگ پيوسته آه و نالاسئن،
ز آرزوی سن بُت عيّارى دىپىلر عالمه.

چون حقيقى دئولتى بيدار بولدى يار بىلن،
عارف و آزادى اول بيدارى دىپىلر عالمه.

يتمه دى

هرجان كه عاشق بولماسا جنانا يتمه دى،
سُؤودايِ عشقها، زولفتِ پريشانا يتمه دى.

عاصف مثال قدرِ سليماني بيلميين،
بولدى گدائى، حضرتِ سلطانا يتمه دى.

عشقئنگ يولوندا كيم كه قدم غويمادي به صدق،
كأمِ وصالا ارمدى، درمانا يتمه دى.

قدر وصالِ لعلنى هر جان كه بيلمه دى،
آبِ حياتا، چشمە ئى حيانا يتمه دى.

هر كيم كه حقيقي حالىنى بيلمز به كؤويِ دوست،
دارالخلودا، روضه رضوانا يتمه دى.

دیدی

فترت رُخسارئى حق صوراتِ راحمان دیدى،
لوح محفوظئنگ حروفئن آيتِ غورخان دیدى.

كالا مِن يوحى العَزَام؟ بولدى ليبىنگدن اشىگار،
شرابُ الخمر اول دوداغى چشمەمى حيوان دیدى.

احسنِ صوراتِ جمالئنگ دئر دیدى روح القدس،
سرى گل اندامئى هم صدرە ئى رضوان دیدى.

استوای زولفينىگى كە بىرەم قىلدى دانگ يلى،
شول پريشانىنگ مشامى نكھەتِ ريحان دیدى.

چون هادى للمتقين بولدى دليلينگ عالمە،
نقطە ئى لأريبِ فيه شانشىنگدا دئر برهان دیدى.

دامئىنگ نارئىدا گريان ايلە دى عاشقلارى،
جىتنىنگ كؤيىندىن سەن مەشۇغا پنهان دیدى.

آيتِ أنا فتحنا دان آچىلدى عشقا باب،
استوای عرش راحماندان مونى سُبحان دیدى.

چون حقيقى گوردى اول مەشۇغئىنگ رُخسارئى،
حوبىِ رضوانىمى دئر يَا صوراتِ انسان دیدى.

بولدى

غاشئنگ چو "نون" و لېينگ "لام" و "بى" و "ميم" بولدى،
حروف لوح رُخنىڭ آيت عظيم بولدى.

عرىشدى جنتى وصالىنىڭ جنابىنا كۈنگلىم،
رقىپ دوشدى بو حسرتىن و مۇقىم بولدى.

آيتىنگا يوزىنى كيم كە سالدى از سرى صدق،
سەرير سلطنت اوستۇنده مەحتشم بولدى.

شجرىدە نە آنالحق سؤيلە دى خلائق،
موسايى عشق اوشىنگ شرحىنە كلىم بولدى.

وصال جنتى وصل بولمادى مۇكىر،
مگر كە اول بىشىنگ قىسمت جاھىم بولدى.

لېينگىدە چىشمە ئى حيائانى عرىشىدى كۈنگىل،
حيات لەم يېلى تاپدى و سليم بولدى.

جنابِ حضرتینگه واصل بولدى اهل طارئق،
اونتنگ معنېي مگر ملک القدیم بولدى.

ویرانا کۈنگلىيمى مغمور قىلدى عشقِ رُختىنگ،
عمارتِ ابدى اوندا مستقىم بولدى.

حقيقى وصالىشا جان بىرىدى خون بەها دىلە مز،
باھانا قىلمادى عشقىنگدە، مۇختىم بولدى.

جنت المأوا دیدى

بویونگى هر کیم که گئوردى صدرالاغلاء دیدى،
وجھینگە هر کیم که باقدى جنت المأوا دیدى.

دام زولفینگەدە گریفتار بولدى عشاق ازل،
سُبیلینگ هر تاراسئن سورمه ى سؤودا دیدى.

خزرا لعلنگدان نصيب بولدى حیات جاویدان،
سرچشمە حیائىنگا چشمە احیاء دیدى.

تائشب مراجعا اسراء دا رفیق بولدى ساچنگ،
غاب قوسینینگ بیانئن شرح ات ادنا دیدى.

کائب قدرات قلم چکدى جمالنگ لۇھىنا،
اول خط و خالنگ حروفىنگ اعلام الاسماء دیدى.

مرغ دل دوشدى گریفتار بولدى زولفینگ دامئنا،
دانە ى خال سیاهئنگ حبت ئىسۋدا دیدى.

صوراتىنگ شانتىنگدا ظاھر بولدى اطراف النهار،
عريضئنگ دئورىنده زولفىنگ ليله الاسراء ديدى.

چون حقيقى گوردى رُخسارئنگ حروف آيتىن،
آفرىن صد آفرىن بو صىنع - آ ماء احياء ديدى.

چئراغئنى

هر كيم كه گورسە شمعِ جمالىڭ چئراغئنى،
آنست نار بىلن غويار قلىتىدا داغئنى.

چكدى كمندِ دامِ بلايا منى ساچىنگ،
تا سالدى آفتاب يوزىنە پِ زاغئنى.

اي نكتهِى حقىقتِ عشقا موريد بولان،
پيرِ طارقا سور راهِ عاشقىنگ اسرارئنى.

يارئىنگ وصال واصلى چو دارالخلود ايمىش،
يا رپِ نصيبة قتل مانگا اول وصل باغانى.

خمرِ الستو دان بولمايا مىستِ جاويidan،
جامِ لىينگىدن اىچمىين عشقىنگ آياغئنى.

وجهىنده تأ نور و ظلماتى گوردى اهلِ عشق،
برمز اىكى جهانا سياه بىلە آغنى.

يارئىنگ حقيقى جىتِ وصلين طالاب قىلار،
نارى جاهئما سالدى چو اهلِ دوزاخنى.

هر كيم كه عريشىدى نكھتِ زولفىنگ نسيمىنه،
بادِ صحبا دا قىلدى مۇطر داماغانى.

ابدی

لیینگ که نفخه سی خیرالکلام ایمیش ابدی،
اونونگ بیانشی چو دُرِ نظام ایمیش ابدی.

جانبئنا یوزینی کیم که سالدی از سرِ عشق،
ایکی جهاندا اوننگا احترام ایمیش ابدی.

چو اهلِ سجده یا محراب بولدی قوسینینگ،
اقامت اهلینه عینشنگ امام ایمیش ابدی.

جمالنگ آیتِ اُمَّ الكتابِ وحدت ایمیش،
اول اهلِ شُربه – شُربه مئدام ایمیش ابدی.

یولوندا هر کیم که صدق بیله جان فشانا قتلار،
وجودِ ذاتی اونونگ مُسِتدام ایمیش ابدی.

ازلده چون سنی مقصدِ کُوون و مکان دیدی حق،
حقیقی خاکِ درینده غلام ایمیش ابدی.

دوشمه دی

هر دل که سوزِ عشق بیلن بریانه دوشمه دی،
وصائنه غمئندآ آتشِ هیجرانه دوشمه دی.

قتل دا منی ساچئنگ کمین آشتهه ی روزیگار،
بادِ صحبادا زولفینگه تأ شانه دوشمه دی.

گل، گل که حیضراء چشمه ی حیان ایمیش لینگ،
هر بی خبر بو چشمه ی حیانه دوشمه دی.

بیر لحظه گچمدی که غمئندان فراق بیله،
خونِ جیگر بو، دیده ای گریانه دوشمه دی.

اول زولف و خالا جانشی تسلیم ادن کونگیل،
دامِ بلايا چاهِ زنخدانه دوشمه دی.

پیمانه دولدی وعده ی وصالشندان ای صنم،
دارالخلودا، روضه ی رضوانه دوشمه دی.

هر بی خبر که بیلمدی قدرِ وصالشندگی،
دارالخلودا، روضه ی رضوانه دوشمه دی.

بیر سوز بیله تو تاشدی حقیقی بو شمعه کیم،
پروازِ عشق بیلن اونگا پروانه دوشمه دی.

رباعی لار

.١.

يار دلبر اول بُت عيّار ايميش،
طُرّه سى عنبر رُخى گلنار ايميش،
عاشئشىنگ رسمي غمئىدا زار ايميش،
باغِ وصلى روپه ئى گلزار ايميش.

.٢.

آى جمالشىڭ آفتاب لايزال،
وي يوزىنگ دئور قمر، غاشىنگ هلال،
چشمە ئى لعلشىنگدا دئر آب ژلال،
آيت حق دئر يوزىنده خط و خال.

.٣.

اي گىه ن عشق قبا و درعىنى،
آصلئنى بىلمز نا بىلسىن فرعىنى،
دلبرىنگ يولوندا اي دل ثابت بول،
گل بىان ايله بو عشقىنگ شرعىنى.

.٤.

لبلىنگ لعلىنى خاندان اىستارم،
لبلىنگىدىن آب حيان اىستارم،
چون ايکى عالمدە بىر جان اىستارم،
جانىمى يولوندا قوربان اىستارم.

۵

عالَمِ قدَاراً اغْيَاراً اولَ كُؤنگِيل،
 يَار بِيلَنْ يَارِ وَفَادَار اولَ كُؤنگِيل،
 جَانِي قورْبَانِ ايلَه بَر دَار اولَ كُؤنگِيل،
 وَحدَتِينِگِ كُؤيَيِنَدنْ پَنَدار اولَ كُؤنگِيل.

۶

شمعِ رُخْسَارَنَگَا جانِ پِروانَه دَئَر،
 دلِ وَصَالَثَنَگِ گَنجِينَه وِيرانَه دَئَر،
 اهلِ عَشْقَنَگِ مِيلِي چونِ سَن يَانا دَئَر،
 اوَندَانِ اُوتَرِي كُؤنگِيلِي حَسْرَتَخَانَه دَئَر.

۷

خَسِرُوا!! چَوْخَ ظَلْم و بِيَدَادِ ايلَه مَه،
 عَاشْقَى مَانَدِ فَرَهَادِ ايلَه مَه،
 عَزْمِ هِيجَرَان، جَبْرِي بُنيَادِ ايلَه مَه،
 مُدَعِّيَنِينِگِ كُؤنگِيلِي شَادِ ايلَه مَه.

۸

اَي ساچَنِنِگِ ظَالَى ملاحتَنِنِگِ سَايَه سَى،
 وَى حَدِيشَنِنِگِ عَالَمِينِنِگِ سِرمَايَه سَى،
 پِيرِ عَقْلَشَنِنِگِ چو سَن بُولَدَنِنِگِ پَايَه سَى،
 سَنَدَه دِيرِ عَرْفَانِ عَشْقَنِنِگِ دَايَه سَى.

۹

برِ كُؤنگِيل اولَ گَلغَزارا تَأَابَد،
 غَويِ باشَنَگِي پَايِ دَارَا تَأَابَد،
 دونِيَا و عَقبَه خَرام بُولَسَئَن خَرام،
 بُولَمايَان خَايَران نِيكَارَه تَأَابَد.

.۱۰

ای خطّ و خالئندا حائلنگ فتنه سی،
 غاب قوسینینگ هلالنگ فتنه سی،
 نرگسِ مستینده آلنگ فتنه سی،
 عالمی توتدی جمالنگ فتنه سی.

.۱۱

سرّ حکمت کند کنزنگ رازی دئر،
 عارفِ وحدت اونونگ دمسازی دئر،
 عشقباری به ز شترنج بازی دئر،
 نفسینی قطع ایلینلر قاضی دئر.

.۱۲

کیم که بیلمز اوز جهانششنگ ذاتشی،
 سورماغئل اوتدان اونونگ اثباتشی،
 اویناماز شترنجی عشقشنگ آتشنی،
 گئرمیین بو رُقעה نشنگ شاه ماتشی.

.۱۳

ای مَکْرم صورت و حُسن و جمال،
 دؤولتینگ دؤورینده بول دی جان وصال،
 روپه رضوانِ حویر بیلن سینیگ،
 چکدی حُستنگ حستریندن انفعال.

.۱۴

مسندِ اقبالِ دؤولت بولموشام،
 تأ سری کؤیینده غویدوم یوز یره،
 شرح و اوصافِ جمالنگ سؤیله سم،
 واجئ پ اولموشدئر سانگا اثباتِ غیب.

.۱۵

ای رُخشنگ اسماء مقصوداتِ غیب،
 ای صفاتنگ ذاتِ موجوداتِ غیب،
 شاهد و مشهود مثالنگ ذاتِ غیب،
 واجب او لموشدئر سانگا اثباتِ غیب.

.۱۶

وحدتینگ نوری یوزینگ مهتابئدئر،
 ليلة السوودا ساچنگ عتبائیدئر،
 کؤوثرینگ خمری لبینگ قندآبی دئر،
 مستِ عشق اول بادانشگ غرقابی دئر.

.۱۷

ای یوزینگ مهتابِ تابی کؤنگلیمینگ،
 ویِ جمالنگ آفتابی کؤنگلیمینگ،
 ای خطشنگ امِ الكتابی کؤنگلیمینگ،
 صوراتنگ یوم الحسابی کؤنگلیمینگ.

۱۸

ای یوزینگ بيت الحرامي کؤنگلیمینگ،
 غمزهِ عینینگ امامی کؤنگلیمینگ،
 کؤوثرِ يوح العزامي کؤنگلیمینگ،
 لبرینگ صحبا و جامی کؤنگلیمینگ.

.۱۹

نکته توحید کنز الله ايميش،
 وحدتینگ کؤيینده واحد شاه ايميش،

عشقا ایگر آه، ایمان گمراه ایمیش،
مؤمنینگ قلبی اونگا اگاهه ایمیش،

.۲۰

آوال و آخردا چون بیر ذات ایمیش،
 وعدائینگ شانثنا اثبات ایمیش،
مُحصف خط و روحی آیت ایمیش،
غیر وجه اش جملگی اموات ایمیش.

.۲۱

کؤثرینگ آب لینگ عینتنگدا صاف،
حسوننگا اهل سجود ایلار تواف،
زرق و تزویر بولدى مغنى دا جلاف،
مؤمنه حقدان یتىشىدى لا توغاف.

.۲۲

عشق او دونگدان دوشىشىم بريانه من،
سن هاچان بو عشق او دوندانا يانا سن،
يانمازام عشقئىنگ او دوندانا تأابد،
گر بو حسرت اندىشىندن^۱ يانا من.

.۲۳

وحدتىنگ مهتابى تابى دئر يوزينگ،
ظلماتىنگ كشف حجابى دئر يوزينگ،
أهل توحيدىنگ كيتابى دئر يوزينگ،
عارفشك يوم الحسابى دئر يوزينگ.

۱. "اندیشه سیندن" سؤزىننگ غىسغالتماسى.

.۲۴

ای لیینگ می طهوری کؤنگلیمینگ،
 ای ساچنگ ظالندا نوری کؤنگلیمینگ،
 عشقئنگا یوقدور قصوری کؤنگلیمینگ،
 شول جهتدن دیر حضوری کؤنگلیمینگ.

.۲۵

ای خطئنگ مجموعه ی خیرالکلام،
 عریضینگ دؤورینده دیر ماه سیام،
 ای دوداغشنگ کووثر یوح العزام،
 کعبه ی حقدئر جمالنگ والسلام.

.۲۶

ای حدیثینگ نکته ی خیرالکلام،
 شوق لعلئنگدان جهانی توتدی غم،
 عریضینگ دؤورینده دیر یوم الخرام،
 غاشلارئنگ محراب دئر، عینشنگ امام.

.۲۷

ای حدیثینگ مظہری کؤون و مکان،
 والضوحا، واللیل والشمس و دوحان،
 ای صفاتنگدان کلام حق بیان،
 لوح محفوظنگدا کشف بولدی عیان.

.۲۸

ای وصالنگ جنت آباد کؤنگیل،
 ای سر کؤیینده بُنیادی کؤنگیل،

بولدی مهر عشقئنگ اوستادی کؤنگیل،
عالمنی توتدی فرح و شاد کؤنگیل.

.۲۹

ای وصالئنگ روضه‌ی رضوانئمئز،
وی دوداغئنگ چشم‌هیانم دئر،
چون ایکی عالمده سن سینگ جانئمئز،
کفر و زولفینگ شر حیدیر ایمانئمئز.

.۳۰

دوشمانئنگ دفعئنه چاره جنگ اولدور،
غیر بولان ارلیک يولوندا لنگ اولدور،
یار بیلن گرچک بولان همنگ اولدور،
جاهلينگ عقلی بو فهمه تنگ اوالدور.

.۳۱

ای ایکی عالمده چشمینگ آفتاب،
مُصِحَّفِ وجهینگ دورور اُم الكتاب،
دوشدی جانا آناشی هیجرینده تاپ،
شووق عشقئنگ باغرئمی قىلدی كىباب.

.۳۲

شمع رُخسارئنگا جان پروانه دئر،
دل وصالئنگ گنجينه ويرانه دئر،
عالْم عشقئنگ ميلی چون سن جانه دئر،
اوندان اوترى کؤنگیل حسرتخانه دئر.

.۳۳

خسروُا ! چوخ ظلم و بیداد ایله مه،
 عاشئغی مانند فرهاد ایله مه،
 عزم هیجران، جبری بُنیاد ایله مه،
 مُدعینینگ کؤنگلینی شاد ایله مه.

.۳۴

ای مِلک مُلکونده وجھینگ آفتاب،
 وی بویونگ صدره، خطشنج اُم الکیتاب،
 جانمی غم یاقدی هیجرائشنا تاب،
 شوق عشقئنج باغرئمی قتلدی کیباب.

.۳۵

تا که من عزم دلدارام ایله دیم،
 ترک فکر و صبر و آرام ایله دیم،
 بی وفا سوودالاری هم ایله دیم،
 اوزیمی عالمده نیکنام ایله دیم.

.۳۶

باغرئمی دیلدینگ گل ای جان پاره سی،
 سنه دیر بو زاخم و دردینگ چاره سی،
 چون عرصد جان حسرت پاره سی،
 تقدّم یوقدور داهای بالباره سی.

وآلسلام ...

سۆزلىك هم دوشىندىرىش

الف-آ

آب حیوان: دىريلىك سو.

اعلاء: بىيك، يوقارى، اينگ ياغشى.

عزم: نىت، نىتلەنمە، گويچ.

عين: گۈز، چشمە.

عيناً: خود اۇزى.

علاقق: آراغاتناشىقلار، باغانلىشىقلار، سؤيىگى غاتناشىغى.

عالى: بىيك، اولى، اينگ ياغشى.

عنبر: يوبار، عطر.

عنرافسان: يوبار ساچىجى.

آنست: اولدور، شولدور.

عرصە: ميدان.

عارف: دانا، بىلەملى كىشى.

عربىض: يوز، يانگاق.

عربىضىنگ: دئورى، يوزىنگ تۈورگى.

عاصفى: سليمانىنگ باش وزىرىنېنگ آدى.

آفاق: دونيا.

آفتاب: گون، قوياش، گونش.

آچون: دونيا.

آچون أهلى: دونيا آداملارى.

آشفته: پريشان، حالى بوزوق.

آشوب: غوغا، بولاغاياشق.

آيت: سوره، غورخانىنگ بير مقاله سى، علامت، گنگ-تنگ زات.

آياق: كاسه، پياله.

ب

با زر: زرلى، آلتىلى.

بصيرت سئز: عقلسىز، اونگدن گئوريجىلىك اوقيىي يوق كىشى.

بار: يوك، قبول اتمه، گزك.

بصر: گۈز، گۈرج.

بار: ميوه.

بالا: بىك، بىكلىك.

بصيرت: عقل، پايخاصى، اونگدن گئوريجىلىك اوقيىي.

بصير: پايخاصلى، عقئلى.

بياض: آقلئق.

بر خلقه: جان-جان خلقه سئنا.

بيع: سؤودا-سائىق.

برهم: ويران، بولاشق، غارئم-غاتئم.

بشر: انسان.

بيت ال: حرم، كعبه، مكگە ائبي.

بدايت: باشلانغىچ.

بيدار: اويا.

بُرهان: دليل.

بُردن: أكيمك.

بوى: ائس، قوق.

بُتِ عَيَار: اویونچى گۆزل.

بحر: دنگىز، عروض اۇلچىگىندە قوشى مىرى.

و

وصل رُخ: يوزىنېنگ وصالى.

واحد: بىر يالنگىز.

وجه: يوز.

والاضوضا: گون غوشلىق واقىئىنگ ياغىئىسى، گون غوشلىق واقتى.

واهاب: باغىش ادېجى، سوغات يايچى.

وجود: بارلۇق.

وجود ذاتىنگا: بارلۇق، شخصىتىنگە.

وحدت: بىرلىك (صوفىئىق ترمىنى).

وحدائىت: بىرلىك.

گ، غ

غاب قوسىن: يايىشىگ اىكى اوچىشىنگ آراسى.

قدر: قادر، حورمات، سئلاغ، قدر گىجه.

قدار: عهدى يالان، دئنىك.

غىر وجه اش: يوزىنەن، شخصىتىنەن باشغا.

گام: أدىم، سىس.

غمزە ي عين: گۆز اوملرى.

غمزە: گۆز اشاراتى.

غنا: آيدىم، عشرت.

غرق آب: سووا باتماق، غرق بولماق.

غبار: تۈز، تۈزان.

گرچك: دوغورجىل، ياغىشى، گۇركلى، باطئر.

گلگُزار: گل يانگاقلی.

د

دعوى: دالاش، دعوا.

دانه ى سياه: غارا دائنه.

دامن: اتك.

دارالپناه: فاني اوی، يالانچى دونيا.

درون: ايج.

دردمدان: درتلی آداملار.

درخشان: يالدئاق، پارلاق.

دمساز: يولداش، گوررينگدش، دوست.

دهان: آغىز.

دفع: ايتمك، غايatarماق، ائزئنا سripمك.

دلخوار: غمخوار، خوسسار (خواستار).

دل: يورك، كؤنگيل.

دلپذير: گۇوين سؤيىجى، كؤنگيل خالار.

دلامام: سؤيىكىلى كؤنگيل آرامى.

دور: آيلاو، آيلانما، گزك، نوبات.

دور: دونيا، چىرىخى پلك (چىرىخ فلك).

دور قمر: آئىڭى داشى، تۈورگى، آئىڭى گىرىشى، تىگە لك آى.

دۇرد: لۇدىرە، چۈكۈندى.

دۇڭشان: دېرى ساچىنجى.

ديرغ: ساۋوت، ساۋوتلى دون.

يوم احشر: قىاماتدا دىرلىشى گونى.

يوم: گون.

يوم الحساب: قیامات گونینینگ حاساباتى، حاساب گونى.

ج

جاودان: مۇقدىمە لىك، جاودان، ابدى، همىشە لىك.

جانبىخش: دىرلدىجى، جان باغنىش ادېجى.

جانفزا: سۆيقىندىرىجى، بىكىنلىرىجى.

جالىل: نادان، بىلىمسىز كىشى.

جانبِ حضرت: آقا، بىك كىشى حوضورى.

جىنت المأوا: بېھىشتىنگ دسترخانى، جىنتىنگ سفره سى، بېھىشت اۋىي.

جىڭىر: باغۇر.

ذ

زرق: آل، حىلە، قالپىق، آل-الوان.

ظال: كۈلگە.

ظنّ: اوى، گۆمان.

ضرب المثل: آتالار نقلى.

ضرير: كۈپ، گۈزسىز.

ذات ماهىت: بارلىق، طېغات.

ذات موجود: بار بولان حقىقات.

زاهد: صوفى.

زىراق: آلچى، حىلە گاڭ، داشى جاڭى، اىچى مئجىك.

زىرە: آشاقى قاط.

زىرە-زىرە: قاط-قاط، آيرى - آيرى، آيەل-سايەل.

زىنده: دىرى.

زِ روزِ ازل: قدىمى دئور.

ذکرِ سُبحان: تانگرئى يادلاما.

ذوق-داد: طاغام، گۈزلىك دويغىشى، هؤوس.

زلال: آراسسا) سۇئق ذاتلار دوغرو سىندالا لانثىلار.

ع، اى

علت: سبأپ، ايگ اگسىك، اگسىكلىك، كمچىلىك.

انفعال: او تانچ، تولغونما، رئاكسيا.

استواي زلف: زولفينىڭ دنگلىكى، گۈنيلىكى، تكىزلىكى.

اسفدييار: شاهنامائىنگ قاهرمانلارنىدان بىرى.

اتصال: باغلاما، سېلە مەبىرلىشىرىمە.

آناقىحنا: دوغرو داندا بىز آچدىق، قورخان دا بىر سورا ئىنگ آدى.

استواي عرش: عارشىنگ دنگلىكىنдин.

ايحاء: ائلخام.

ما ايحاء: نە انائى ائلخام.

احتساب: خاساب، سايماق، ساناماق، خاساب اتمك.

عشوه: ناز: كىرشمە.

اي

يُحى العزام: سونگكى ديرلىتىار.

ك

كائنات: بار ذاتلار،

قمر: آى.

قطع اتمك: كىسمك، يولماق.

قال: آيتدى، دىدى.

كام: اىسلگ، مقصىد، دىيىجى.

قاصل: آيدئنجى، دىيىجى.

كمال: كامىلىك، بىر ذاتىنگ خاص يتىشىمە گى.

کشـف: آچـماق، يوزـه چـنقارـماق.

کـلـيم: گـورـرـينـگـدـشـ.

کـيـنـزـ: گـنجـ، خـازـئـناـ.

کـيـنـزـ اللهـ: اللهـ نـشـگـ گـنجـيـ.

کـثـرـتـ: کـوـپـلـيـكـ.

کـبـرـ: اـولـوـمـسـلـقـ.

کـؤـونـ: گـؤـكـ، آـسـمـانـ، دـوـنـيـاـ.

کـؤـونـ وـ مـكـانـ: دـوـنـيـاـ، جـهـانـ.

کـؤـوـثـراـفـاشـانـ: کـؤـوـثـرـ سـوـوـئـىـ سـاـچـجـىـ.

قصـورـ: اـگـسيـكـليـكـ.

کـهـلـ: سورـمهـ.

قصـورـ بـصـرـ: گـؤـزـ سورـمهـ سـىـ.

کـوهـسـارـ: دـاخـائـقـ.

کـنـدـ کـيـنـيـنـگـ: گـنجـ، خـازـئـناـ بـولـدوـمـ.

قيـامـ: دـيـكـ دورـماـ، اـورـ تـورـماـ، غـوزـ غالـانـگـ.

ل

لامـكانـ: مـكاـنـسـئـنـ.

لاـيزـالـ: اـبـدىـ، اوـلمـزــيـتـمـزـ.

ليـسـ: يـوقـ، دـأـلـ.

لاـ رـيبـ فيـهـ: شـكـ يـوـقـدـورـ اوـنـگـاـ.

ليـلـ: گـيـجهـ.

ليلـةـ الاسـراءـ: معـراجـ گـيـجهـ سـيـحـضـرـتـ مـخـمـدـيـنـگـ بـرـاقـ آـتـنـىـ مـوـنـىـپـ، خـدـاـيـ بـيـلـنـ گـئـرـيـشـمـكـ

اوـچـينـ آـسـمـانـاـ گـيـدنـ گـيـجهـ سـىـ.

ليلـةـ السـؤـودـاـ: غـارـانـگـقـىـ گـيـجهـ.

لم يزل: زوال تاپمار، اولمز-يیتمز.

لوح تخته: يوزينه يازنلان دئرت غرانگ داش، موزائیک.

لوح محفوظ: يازغى كيتابى، يادداشت دفترى.

لطف: كرم، بخشش، يومشاقلۇق، ياقىملئىق.

لۇ: آزادار، كرو كوديل.

لأله: گل آدى.

م

ماهیت: آصلى، بير ذاتىنگ آصلى، اوزنى.

مغروبېنگ رنگىسى: گون بىش باريان واقتىئنگ رنگىسى.

معمور: آباد.

مانند: مئثال، منگىزش، يالى، كمين.

مقدم: گلىش- گىديش.

مقال: گپ، سؤز.

مردمك عين: گۆز بائىنگى.

مسند: داياغ، سؤيه، يوقاري اورن، تخت.

مشهود: گۈرەنېپ دوران.

مسا: آغشام، گىچە.

مكار: آلچى، حيلە چى.

مزاج: ساغلىق، كۈكلىك، غورغۇنلىق.

مشايات: بزىيجى عيال، باشغا بير خاتىئنگ ساچئى دارايىان و اونى بزىيان عيال.

ملاحت: گۈزلىك، گۈرك، گلىشىك.

ملِك: پريشته.

مسيح دم: عيسا دملى، عيسا يالى دمى ديرلدىيجى.

ملِك: پادشاه.

منظر: گۈرنىش.

مجموعه: يېڭىنىدى.

مردمك: گۆزىنگ بابنگى.

مردم: آداملار

محراب: مسجىت ده امامئىنگ دوريان يرى.

مەھر: سویيگى.

مستغان: كىمك بىريجى، خدايئنگ لاقاملارىئىنگ بىرى.

منور: ياغىلى، رؤشن.

معطر: عطرلى، يوپارلى.

مُكَرّم: حرماتلى، سىلاخلى، سخى.

مۇنۇل دىر: اين دىر.

مختصر: غىسغاچا بىان.

مقدار: مؤچىر، قدىر، مرتبه.

مستدام: دواملى، اوzac و قىتلئق، همىشە ليك.

مۇھىيىا: طايىار.

مُطلق: آزاد، اركىن، آراسسا.

مۇنۇھى: پاڭ، آراسسا.

مُشىيىك: دىنيسىز.

مۇلاڭ: بىيىك.

مُحتشم: حورماتلى، عاضامات.

مُستقىيم: گۈنى، دوغىرى، دىكىلىمك، بىرقرار بولماق.

مُصىفى: آراسسا، آراسسالانان، سوزىيلن.

مُدَعى: راقىپ، دالاشىجى.

مُعېر: دويش يورووجى.

مُدوّر: تگه لک.

مُبین: آچق، آيدئنگ.

مُصحف: قورخان، كيتاپ.

مُستعان: کمک بريجى، تانگرى، خدای.

مُشك ناب: آراسسا ايس، ياقئىلى قوق.

مُبرّا: آراسسا، آزاد، آقلاتان.

محو بولماق: يوق بولماق.

محو اتكىك: يوق اتمك.

مهتاب: آيدئنگ، ياغتى.

مظهر: يوزه چئىش.

ن

ناب: آراسسا، غاتانچىئز.

نفحه: او فلمه، يا او ويسمه.

نافضول جاويidan: هميشه يئورگين حكم.

ناري: او زاق، داش.

نار: او ت، كؤز.

نار جهيم: دوزاخ او دى.

نظر: گؤز، باقش.

نظرسئز: گۈزسىز، بىلەمىسىز.

نهار: گوندىز.

نئاش: ناقئىشچى، صورتكش.

نسيم: يواشا جا ياقئىلى او سيان يل. شمال.

نكھياقئىلى ائيس، داتلى طاغام، آغۇز ائىسى.

نهایت: سونگ، آخر.

نظیر: تای، دنگ، منگزش.

نگار: نقاش، گؤزل بار.

نیکنام: یاغشی آتلی.

نقطه: نقاط (نُقط).

نوا: آیدئم، هنگ، بایائچ، سریشدہ.

نُطق: سؤز،

نُکته: ایدیا، اوی، فرصنت (پورصات)، سوراخ.

نعم: نعماتلار.

پیوسته: همیشه، بیتیک، چاتلان.

پندار: اوی، خیال، پیکیر.

پرتق: یاقشم، چوغ.

پُر: دولی.

پوست: دری، غابېق.

ر

رغبت: میل، ایسلگ.

راز: سرّ.

رحمان: خداینگ آتلارئىنگ بیرى، رحيملى.

رفيق: يولداش.

رند: يالانچى، حيله گاڭ، مست.

ربيع: بىيىك.

روح الله: عيسى نىنگ لاقامى.

ريحان: گول.

رمز: سئر، علامات، سيمبول.

رفع: يوقارى گۇترمك، سرپمك، غايىتماق.

روضه: باع، بستان.

رونق: رواج، يالقشم، اوستونليک.

روزِ حشر: قیامت گونی.

رَقَّه: خاطجاغاز، ياما، ياسسی جا تاغتا.

رُخِ بشر: انسان یوزی،

رُخ: یوز.

رُخِ قُدس: مقدس رُخ، مقدس یوز.

رُخسار: یوز، یانگاق.

روح القُدس: مقدس روح، جبرائيل پريشتانينگ لاقامي.

راه: یولا، يول.

رضوان: بهشت.

س

سعادت: باخت (بخت).

صاحب: ايه، یولداش، دوست.

صد: یوز، یوز ساني.

سرپسر: بویدان باشا، بوتين.

صدره: بهشت ده بييان آغاج.

صدره المتها: ديني دوشينجه بويونچا يدينجه قاط گونگده بيتن بير آغاج بولوب، شول آغاج خديايا ياقئلاشماغعنگ سرحدى ... هېچ كيمينگ شول آغاج سرحدىندن خديايا طرف گچماگه حقى يوق مئش. شول آغاچدان گچىپ خدائينگ يانتنا گلماگه تانگرى يالنگيز محمد -ده رخصت برنميش.

صحاب: بولوت.

سنگِ خار: داش، داغ و چاي داشى، گرانىت.

سرور: باش، بولباشچى.

سریر: تخت.

سلیم: ساغ، قورغون، یاغشی کیشی.

سلسیل: جنّت ده بیر چشمائینگ آدی، بهیشت ایچگیسی.

صنوبر: آغاچ آدی.

سیرت: بیوگرافی، غئائق حاصلت.

سیمین: کومیش یالی، کومیشدن.

سیما: داشقی کشپ، یوز، شخصیت.

ستاره: یئلدئز.

سیودا: سیبیگی، هؤوس، غارا.

ستوده: شوهرأتلى.

صُنْعَ: یاسایش، یارادئلش.

سُبْحَانَ: خدای، تانگری.

سرور: بگنج، سؤینج.

صُبْحَ: ارتیر، دانگ.

صورت معنی: فورما و ماضمون.

سجود: سجدە.

ثبتوت: دورنقولى لئق، بېرلیك، چندام.

سور: تویدیک، سورنای.

سُرْمَه سُؤُودا: غارا سورمه.

سود: گيردجي، غازانچ.

سُبْلَ: گُل آدی، بوغداي سومىلى.

صيام: اورازا آيى.

صحبا: آلتىن شراب.

ت. ط

تابنده: يالقىملى، چوغلى، يالقىم ساچىجى. پارلاپ دوران.

تارا: تار، دويپ، ساپاق.

طعن اتمك: دورتمك، سانچماق، أسگرمزلىك.

تب تاب: ائستىما، تولغونما.

تفرّج: گزيم، گزلنج.

تسليم اتمك: برمك، قوشورماق.

تبأرك الله: الله سنى قوتلاشىن، نه گۇزل، نه ياغشى.

تشبّه: منگزتمە، دنگشىرىمە، منگزشلىك.

تِمنا: ديلگ، خوايشش، ايسلىگ.

تِنك: تأك.

تجلى: يالقىم، يالقىملائىپ يوزه چئىماق.

تشبيه: منگزتمە.

طهور: آراسسا، دورى.

تفسير: يوروم، دوشىندىريش. تشريف

قئىما: گلمك، بويورماق.

تزوير: آل، حيله.

طور: تار،

طوبى: جىت آغاچىئىنگ آدى.

تو: سن.

طلوع: گون، آى، يىلدىز يالى آسمان دوغماسى، چىقماسى.

طرّه: ساچ پورچىيگى.

تا ابد: هميشه ليك، مىدامالىق.

طهر: تار.

او-ع

عقیه: آخرت، اول دونیا.

أمّ الكتاب: کیتاب انه سی، کیتاب دوغورئجی، دؤرديجى.

ف

فاعل: ادیجى.

فرح: اکینینگ بیر-ایکى غارئش اوسىپ ياشئل اووسىپ او توران ماحالى، جویجه.

فضل: بىلەم، آراغاناتاشق، كأميللىك، سخى لىق.

فقیه: شریغات عالیمى.

فارغ البال: آسودا، دئنج، غاييئسز، آزاد.

فتح: آچش، ينگىش.

فرح: بىنچ.

فرد: تاڭ، يىكە، يالنگئز.

فجر: شاپاق، دانگ ياغىئىغى.

فطرت: يارادئلش، طېغات.

فرقان: قورحان (قرآن).

خ

خط رۇخ: يوز كىشى.

خمار: چاقىر ساتىجى.

خمر: شراب، چاقىر، اىچىكى.

حيات: ياشايىش.

حيات جاودان: ابدى دىرىيلىك.

حدنگ: اوق.

هدى للمتّقين: صوفى لارا يول گئر كزىبىجى.

حالى: بوش.

- خالق: يارادان، يارادئجى، تانگرى.
- خبير: ايش اووپىر، تجربىه لى كىشى.
- خاطر: كۈنگىل.
- خبرالكلام: سۆزلىرىنگ ياغشى سى.
- حال: منگ.
- خطّ و حال: يوز كشى.
- خواب: اوقي.
- حسىب: حاساپ اديجى.
- حلقه دام بلا: بلا دوزاغىنىڭ حالقاسى.
- حمدالله: خدايا شكور.
- حديث: گېپ، سۆز، ناقىل، تازە.
- حشر: يەغناق، يەغىنچاق.
- هدف: نشانا.
- حب: دأنه.
- حجر: داش.
- هميت: تالاش، تغالاً، اولومسئۇق، گەدىلىك.
- هجر: آيرالتق.
- حکمت: بىليم، فيلوسوفيا، سۆزىنگ دويپ گىزلىن معنيسى، مونگ معنى لى سۆز.
- حسن تابان: پارلاق گۇرك.
- خوبان: خوپلار، گۈزلەر.
- خُلق: قىلىق، اندىك، حاصىت.
- حروف: حارپلار.
- حضور: ياقىن، يان.
- خجسته: مبارك.

حور: حوير، غارا گۆز جىت پرى لرى.

خسرو: پادشاه، بير پادشانىڭ آدى.

خوناب: غانلى سو، غانلى گۆزياش.

خطور: آدامشىنگ پىكىرينىه يادا اوپونا گلەمك، يادئنا دوشىمە.

خطوط مۇنېرى: عنبرلى، يوپارلى خەطلار، كېشىر.

خالقت: يارادئلىش.

حشر و نشر: اویشمك-داغىلماق، قيامت گونى، گلەيم-گيدىم، اوئوروب-توروش اتمك.

هدىيە: سوغات.

هز: كىپ، لذت.

حىّة السُّوْدَادَا: غارا دئنه.

چ

چىشىمە احىاء: دىرىلىك چىشىمە سى.

چىشم: گۆز.

چو: مثلى، چون كى، واقىئىندا.

ش

شانە: داراق.

شائىندا: باراسىندا، دوغۇرسىندا، حاقىندا.

شاهد: گۈرىيچى، گۆزل.

شاهد حىات: دورموش گئركى، گۆزلى.

شىء: ذات، اسباب.

شىمېع: شىمع، ائشىق، چئرا.

شرر: اوچغۇن.

شريع: شريغات، قانون.

شرح: دوشىندىريش، بىان.

شکربار: شکر ياغدئوجى.

شمس: گون، قوياش.

سوق: هوس، گويچلى ايسىلگ، خجو.

شأن: شان، شؤوكت، مرتبه، باراسئندا، دوغروستندا.

شهد: بال، سويچيليك.

اي

علم لدنى: خدائى علم، تانگرى بىليمى.

علم توحيد: خدائىنگ بيرلىگى دوغروستنداقى صوبولئق بىليمى.

عمارت: تام، آبادانلەق.

ا

ابدى: هميشە ليك.

اوصاد: وصف لار، بيان.

اوصاد ذاتى: بولوشئنى بيان اتمك.

ادنا: اينگ ياقن، پس، آشاق.

ادرك: دويماق، سئزماق: بىلمك.

از آه ئىل شىدا: شىدا كۈنگلىنگ آهئىدان.

از آن: اوندان.

از ايمان: ايماندان.

اظهار اولماق: يوزه چئماماق، أشىگاڭ بولماق.

از هيچ باب: هيچ جهتىن.

اقامت: بىر يerde ياشاماق.

اھل اقامىت: ياشايان آداملار.

الستو: من داڭ مى.

القلب: يورك، كۈنگىل.

اموات: میبتلر، اولولر.

انفس: دملر.

إِنَّالْحَقَّ: من حقّ، من حقائق، من حدای.

اثبات: ثبوت اتمک.

اسماً: مقصود: اینگ يوقاري مقصود، ايده يال.

اصناعه: نماز، چوقونماق.

اسجدو: سجده ادينگ.

اسد: آرسلان، هم_ده يئندئز آدى.

اسرار: سئرلار.

اطناب: تاناپلار.

اطراف: طراپلار.

اتهاف: سوغات برمك.

افلاکيان عشق: عشق گۈگىنېنگ دې سىنده او تورانلار، سؤىگى آسمانشنداقئلار.

$\mathbf{A} = \mathbf{A}$

عالم قدار: عهدى يالان، يالانچى دونيأ.

اھل علم: دونياداکى آداملار.

اھل بصر: سايغارئجي، سلجريجى، بىليملى آداملار.

اھل وعده: عاشقىلار، واعداشىجى كىشىلر.

اھل دل: دوشونجه لى آدام، كۈنگلى گىنگ آدام.

اھل جهان: دونيأ آداملارى.

اھل عرفان: بىليملى و دوشونجه لى آداملار.

احسن السوره: اينگ ياغشى سوره.. آيات.

اھل سجود: سجده اديجى آداملار.

احياء: ديرلتىك، جانلاندئرماق، غالقىندئرماق، دىكلتىك.

احسن صورت: اینگ ياغشى يوز.

اھل يقين: دوپپلى بيليملى و عالم آداملار، بيليمينه ايمانى بار آداملار.

يَا

يقينى: آشق، آشق بيلمك، چونگ اثنانچ.

يانا من: دئنه من، دئنسىم.

در اینجا لازم دیدیم جهت حسن ختم این مبحث نمونه هایی از اشعار جهانشاه
حقیقی را در شکل نوشتاری ترکی آذربایجانی ایاتی چند بیاوریم.
توجه خوانندگان را بدان جلب می کنیم.

ائی سری زولفی تو کمندی بلا
پیشی قددت سرو و صنوبر دو تا

سوره‌بی والشمس یوزونک آیتی
حرفی هیدایتده خطینک والضھی

خیضری لبینک چشمئی آبی حیات
عاشقی دیلخسته یه لعلینک شفا

کیم کی سری کویونکا خاک اولمادی
ایرمه دی مقصودونا اول بی وفا

آهیله یاندیردی منی فورقتینک
گل منکا وصلینکدن ایریشدیر دوا

آیتی واللئیل ساچینک شانینه
حال و خطینک فاتیحه بی ریننا

کیم کی سنی گئردو بو وجهیله شاه
اولدو سینینک خاکی رهینکده فدا

سیدرهې بى بويونك سروينه قىلدى سوجود

عاريضى روخسارينكا بدرى دوجا

حوسن و لطافتده يوزونك دور قمر

کوفر و ضلالىدن ساچىنك دير بلا

وصلينكە يار اولدو حقيقى بو گون

حىدىن ايرىشدى اونكا فضل و عطا

يارينك غمينده بولمادى هر بى صفا صفا

يارينك وفاسيني نه بيلير چكمه يه ن جفا

هر كيم کي ياره عهد و وفا قيلماز ائى حكيم

ايدراك ايله ن اولاقنك دير عهده بى وفا

جانيم نجات ايسته مه ز از دامى زولفى دوست

اول حلقة يى سلاسيله تا اولدو موبتلا

عقلیم ایتیردی لئىلى و مجنون حیکایتین

شیرین يولوندا اولدو چو فرهاد جان فدا

عئينيمده نوري لم يزل اولدو غمى روخونك

ائى خاكى آستانى تو كحلى بصيرى ما

هر كيم کي ياري غئير ايله بىگانه بىلمه دى

يارينك ووصالى اولمادى اول غئيره آشينا

قىلدى حقيقى كعبه يى وصلينك طوافينى

حقدن مويسسر اولدو اونكا مروه و صفا

آينه يى جهان کى جمالينك دير ائى صنم

هر بى بصر هاچان گئوره ر اول نوردان ضبيا

ائى خط و خالىنك كمال الله هم ام الكتاب
حسرتىنگىدەن دىدەيى عوششاق اولوپدور غرقى آب

غمزەيى چشمىنك ايشارت قىلدى اهلى وعده يە
مىستى عئشقىنك شول جەتىن قالمادى عئينىنده خاب

لېليله الاسرى و والليل اندى زولفونك شانىنه
آيەيى والشمسە وجەھىنگىدەن گۈرۈندو آفتاب

ائى منيم عئينىمە روخسارىنك چو نورى لم يزل
ۋئى ساچىنك ھر تارەسىندەن عالم اوزرە موشكى ناب

عالمى قىلدى مۇنۇور نورى وجەھىنك تا ابد
لۇوحى محفوظونكىدە رؤوشەن اولدو ھم يوم الحئساب

زار و بىمارام اگر تشرىيف قىلسانك بىر نظر
خاکى راهى مقدمىنگىدە سېمېشىم گۈزدن گولاب

اول خط و خال و رخ و زولفونك حنسابىن قىلماغا
حاسىبى عئشقە مويسىر اولدو حاق دان ائحتىساب

صورتىنك آيىئەيى عنشق اولدو اهلى عالمە
لۇوحى محفوظونكىدە قورآن اولدو حىكمىتنەن كىتاب

ائى حقيقى باشىنكى قوى اول جنابى حضرته
قويماكىل الدن ووصالى دامنىن از ھىچ باب

تا سونبولون گۆتوردو جمالىندان آفتاب
دۇتىدو جەھانى فيتنەلى آلىندان آفتاب

دئورى قىمردە دوشدو سحابە فراقىلىن
تابىنده حوسنى نقشى هىلالىندان آفتاب

چىكدى ساچى كمندىنە خالى روخى منى
اۋىرە ندى فيتنەلى خالىندان آفتاب

محو اولدو گولوستانى ووصالىندا تا ابد
تا رنگ و بى بىد روخى آلىندان آفتاب

جامى لېين مئىيىندن اىچىرىدى حقيقى يە
آبى حياتى لعلى زولاڭىندان آفتاب

گل گل کی دوشدو سوژی فرائینکدا جانه تاب
خلوت سرایی کؤنکلو مو هیجر ائله دی خراب

یارب نه درد ایمش غمی عشقینک کی عاشیقه
نه فیکریی دونیا قویدو و نه فیکری دین و خاب

بی پرتووی جمالی تو ائی نوری چشمی دیل
مانندی ذرره اولموشام از عشقی آفتاب

یارب وجود ذاتینکا وصل اولماسین گزند
اولسوون نصیب دوشمنینکا تاب و ایضطیراب

تا شانه قیلدی طوررئی عنبرفشنان ساچیک
افلاکیانی عشق از آن توتدو موشکی ناب

اولدو اسیر دانئیی خالیکده جان قوشو
داییم بلایه سالدی منی زولفی پیج و تاب

گل گل کی سندن آیری حقیقی به سوزی دیل
چکدی فراقی آتشی هیجریکده بس عذاب

حقیقت اهلینه مئحراب اولاندا اول مسجد
عجب نباشد اگر قیلسا اهلی عشق سوجود

جناینه یوزونو سالدى بو شیکسته کؤڭل
ایریشدی سایئی ایقباله طالعی مسعود

ئئی شیکسته فغان ائیله‌دی زی غمزه‌ئی عشق
روباب و چنگ و دفه شاهید اولدو نغمە‌بى عود

ووصالی جنتینه واصیل اولمادی زاهید
زی کوبى دئولت و ایقبال اولدو چون مردود

او دم کى لئیله الاسرايیه واصیل اولدو رسول
عوروچى منزىلى افلاکه قىلدى اهلی صوعود

حقیقت اهلینه چون قىبله دیر وصالی روخو
تورابى خولقونه قىلدىلار ازلده سوجود

حقیقى سجدة‌بى رویت قىلیر زی روزى ازل
از آنکى ساجیدم اول وجهه من، توبى مسجد

جانىمى ياندىردى شۇوقۇك ائى دىلارامىم مدد
قالىمادى صىرىم توکە ندى گىتتى آرامىم مدد

خىلى اىيام اولدو كىم دوشىدوم ووصالىكdan ايراق
ائى و وصالى رؤوضەبى رىپسوانى اىيامىم مدد

اسرىدى جانىم لېيك سرچىشىنەن لايزال
گل كانيك خەمەننەدە دىر سرچىشەبى جامىم مدد

گرچى بى نام اولموشام عەشقىكىدن ائى دىلبر سېنىك
موندان آىريق اولماسىن عالىمە بى نامام مدد

قامتىنەن قوپدو حىرى عايىدى سەججادەنىك
رحمتە آندان اىرىشىدى اھلى اىسلامام مدد

يىخدى جان مولكون حقيقى زى آرىزوبى دامى زولف
ائى ساچى دامىندا خالى دانەبى دامىم مدد

حشريک حئسابنى نه بىلىر جەللى بى خبر
گل حشرە قاييل اول كى بو حىكمتەدیر نظر

ائى تاج و تختە مولكى جەنانە حرىصىن اولان
عاريف قاتندا تاپمادى مىقدار سىم و زر

زاهيد ئاشىتىدى نفحەيى صورونك صداسىنى
يوم القيامت اولدو نه ياتيرسان ائى بشر

دوشدو جەنانە فيتنە و آشوب و غولغولە
تا سونبولون گۇتوردو جمالىندان اول قمر

آشوفته زلف و خال و روخى، چشم و غمزەسى
يقلدى منى عىتاب ايلە از خويش بى خبر

ايىراك و فهم ايرىشىمە دى اۋووصافى ذاتىنە
قىلدىم حديشى لعلين آنىنك شرحى مختصر

اندىشەنинك گوماننى ترك ائيلە فارىخ اول
پېيانانه تولماينجا تۈكۈلمۈز خون از جىڭر

ائى جىنتىننگ شرابى لبى ياردۇر دىبىه ن
جانم حياتى لمىزلى اول ياردان دىلە ر

فضلى ايلاھىدىن اىكى عالمىدە شاه ايمىش
اول اهلى دىل كى يار ايلە ئۆمۈرنو صرف ايدە ر

ۋئدى حقىقى جانىنى يارىنك ووصالىنە
تركى علايىق اىتدى و كويوندە قويدۇ سر

لعلینکده جام خمر موصفا دئیلمی دیر؟

حالینک سیاھی حبه السودا دئیلمی دیر؟

مئھری روخونک کی دؤوری قمردن خبر وئریر

عرشی سماوە نوری موعللا دئیلمی دیر؟

چون شاهیدی حقیقی سن اولدونک بو عرصەدە

روح القدس بو حیکمته گویا دئیلمی دیر؟

حاجت دئیل مشاطه کمالی جمالینکه

شول صورتی خوجسته موھیبا دئیلمی دیر؟

حضر دلم که کوثر جام لبندکەدر

از چشمە حیات تو احیا دگلەمی در؟

هر بى خبر که بیلمدی قدر وصالنکی

حیوان دن اول اوئنک ادنا دگلەمی در؟

پیوسته توکدی قانمی مستانه گوزلرنک

شول کافر از ایمان مبرأ دگلەمی در؟

مرآت لامکان که رخنک آفتابی در

عارف قاتندا منظر اعلى دگلەمی در؟

جان ویردی چون حقیقی بهای وصالنکه

وصلنکدن اول فقیره تمنا دگلەمی در؟

زلف و رخنک که شام و سحردن خبر ویرور
آنک مشامی روح بشردن خبر ویرور

شیرین لبنک حدیثی که جانبخش عالم است
شکر ایلرم که شهد و شکردن خبر ویرور

موسی چو بیلدی رمز اناللهی عارفه
آنست و ناری طور و شجردن خبر ویرور

هر کیم که گوردی شوق رخنک آفتابی
اهل بصیره نور بصردن خبر ویرور

پیوسته توکدی قانمی مستانه چشم ایله
اول غمزه‌لر که خون جگردن خبر ویرور

میدان ایچنده اولمدى اسفندیار عشق
هر بی‌هنر که عیب و هنردن خبر ویرور

کشف ایلدی حقیقی حدیشک بیاننی
اول در فشانی گور که گهردن خبر ویرور

هر کیم که گوردی وجهنکی ای خسرو خوبان
اهل جهانه دور قمردن خبر ویرور

نفخه لعنک ای صنم روح و روانه طعن ایدر
خوبلخ ایچنده صورتنک حور جنانه طعن ایدر

وصل رخنک بهاستنک بیعنه جان ویرور کونکل
جنت وصلنک ایستین کون و مکانه طعن ایدر

خاک درنکده باشنى کیم که صالحور ایاغنکا
تاج ایله تخت خسروه ملک جهانه طعن ایدر

حسن رخنک ملاحتی شرح و بیانه صیغمدی
گل کیم آنک ملاحتی شرح و بیانه طعن ایدر

غمزه‌لنک خدنگنی چکدی کمانه قاشلرنک
باغرمی غمزه یاره لو قلدی کمانه طعن ایدر

فرده وجود مطلق اول گوهر لامکانی بیل
کیم که یقین بیلور آنی ظن گمانه طعن ایدر

سود و زیان و کشته دوشمه مقید اولمه کیم
وحدته محو اولن کونکل سود و زیانه طعن ایدر

زلف و رخنک حقیقیه کفر و ایمانمش یقین
کفری ایمان بیلن کونکل پیر مغانه طعن ایدر

ای رخنک گلزار جنت ساچلنک ریحانی در
وی دوداغنک آب حیوان جان آنک حیرانی در

صورتنک لوحنده حق چکمش کمال قدرتن
احسن صورت کمالی قدرت رحمانی در

گل که یاندردی منی حسرتده عشقینک آتشی
شربت وصلنک بو درد خسته‌ننک درمانی در

مومنک قلبنده‌در اهل یقیننک روزنی
عارف اسرار حق شول روضه‌ننک رضوانی در

ای که حسنک در کمال قدرت رحمانمز
قدرت رحمانه حیران اولمین شیطانی در

دلبرنک یولنده گر اهلیسن اولگل جانفدا
ترک جان ایتمک بو یولده عمر جاودانی در

ای حقیقی حق سنکا فضلدن اولدی مستعuan
شکر ایام وصال و رحمت ربائی در

ای ملک سیما نه جان سن وجه رحمان سندهدر
مصحف حق در جمالنگ شرح برهان سندهدر

نافذ الجاوید از آنسست امر تو در عالمی
جمله عالم سنتک راینجه فرمان سندهدر

کنت کنزنک پردهسی رفع اولدی حقدن وجهنکا
چون بو رازنک محرمیسن گنج پنهان سندهدر

درد بی درمانمه وصلنکدن آیرو چاره یوخ
ای طبیب دردمدان گل که درمان سندهدر

کوژنک خاصیتی لعلنکدهدر من خضروار
زندۀ جاوید از آنم کاب حیوان سندهدر

دنبی و عقبی سنتک کامنجه سن در کام دل
ای سلیمان دو عالم گل که دوران سندهدر

گل کرم بیرله نظر قلگل حقیقی حاله
صاحب خلق و کرم سن لطف و احسان سندهدر

عشق جانان هر کیمنک جاننده که تاثیر ایدر
جانی جانانه قربان قلمسه تقصیر ایدر

هر مفسر کیم آنک وجهنده گوردی آیتن
هم سجود ایلر انکا هم عالمه تفسیر ایدر

جاویدانی دولت منصور بولمز یاردن
عشق میداننده هر کیم یاریلن تزویر ایدر

آیه رخسارنی معشوقه ننک حرف بحرف
کاتب قدرت به لوح جان و دل تحریر ایدر

خواب ایچنده گورمیشم بیر ما گل رخساری کیم
یوسف مصری اوئی یوز وجهلن تعییر ایدر

چون حقیقینک ایکی عالمده سنسن دلبری
جانی یولنکده قربان قلمسه تقصیر ایدر

POEMS

JAHANSHAH HAKYKY

Dr. Hangeldi Ownuk





Behjat Publication

POEMS JAHANSHAH HAKYKY

Writing and Research: Dr. Hangeldi Ownuk

Print: Golshan

First edition: 2014

ISBN: 978-964-2763-63-4

All rights reserved.

Behjat publication, tehran, Iran
Telefax: (+9821) 88967176 – 88899907

“COLLECTION POEMS OF LITERARY JAHANSHAH HAKYGY”

The article material for regulate introduction to my written book!

An introduction to the anthology of Jahanshah Garagoyunli (Hkyky or Hakygy¹):

Nearly a century, a significant portion of Turkmen history and literature that dates back thousands of years in the geographic area due to assimilatory policies (Assimilation)² from Axis powers on the definition of "pan-national (chauvinism)" self-propelled , distort and destroy the historical life of Turkic nations did engage in causing forgetfulness on the golden pages of our generations are inquiring mind.

Nations on the Turkic in the toughest conditions exist that are related to the XIV-XV centuries, has undergone internal and external adversaries were looted.

One of the periods of literary history and literary life Turks and Turkmens had occurred in the two Government of Turcoman Dynasties Garagoyunlies³ and Akgoyunlies⁴. They seek independent and a geographical integrity of their fatherland Empire after Seljukli's Dynasty and Kharazmshahli's States that era suffered successive attacks by the Mongols were able to limit their rulers in their boundaries.

Some of the scientific resources titled “Muzaffar al-Din” but his original name Jahanshah son Qara Yusuf is (He born in the year 1399 and was killed in year 1467). He was the leader of the Garagoyunli Oguz Turks tribal Confederation in west of territories of plateau of

1. Quite Turkmen dialect this word

2. Assimilatory (Assimilation): Matching, unification and other ethnic cultures in a specific geographic integrity of the rule of the dominant culture.

3. The written form of the word in Turkmen-Latin alphabet

4. Too

Iran and Arran who reigned c.1438-1467. He had been managed during his reign to expand the Garagoyunli's territory to its largest extent, including Eastern Anatolia, whole Azerbaijan, the most present day of Iraq, Central and most parts of Iran, even eventually Kerman and Semnan, Ray, Jorjanie and big part of Qipchaq etc. also subjugated neighboring states to him.

Jahanshah was one of the greatest rulers of the Garagoyunli's Dynasty. He was also allegedly fond of drinking and entertainment. During his reign Jahanshah had the Gökmedrese and Muzafferiyе theological schools constructed in his capital city where Tabriz.

We have studied to research about those period of history Turkmen (Turcoman) which it written at historical resources which is: "one of the great Turkmen Governments with form of Confederation in XIV-XV century, it was Garagoyunli's Confederation, under the leadership of Qara Yusuf, which expelled the Timurids out of from West of territory of Turkmen Seljukli's¹ and Kharazmshahli's² imperia and established a native "Oguz State" which it centered on the West of imperia with its capital city of Tabriz.".

The Garagoyunli's State and its Confederation of tribes was a very special role in the history of Turkic and Turkmens in the world and Iran. They spoke the Oguz language we call Turkic Turkmen or Turkic Azerbaijan today (Turki), verses in Turkic Turkmen from Garagoyunli Jahanshah under the pen-name of "Hakygy" has survived to this day.

Jahanshah Hakygy is a famous statesman and poet, well-known representative of the philosophy of cult Horufism theorizer. He was a third son of founder of the Turkmen Government of Dynasty Garagoyunli's Confederation Mirza Qara Yusuf.

Dynasty Garagoyunli had replaced by the rival Akgoyunli's Confederation, who established their capital city in Tabriz. They as well, like the Garagoyunli spoke Turkic Turkmen (the Akgoyunli king Sultan Yaqub wrote poetry in his native Turkic language) and as well

1. The Turkmen dynasties are in the history and literature. This word the form of spoken and grammatically written to called of "Seljukli" and "Kharazmshahli" in the Turkmen literary resources.

2. To same former literature is written.

played a special role in ethnic history of Iranian Turks. Countless poets, from all parts of Azerbaijan and Turkmen developed Turkish literature in the courts of Garagoyunli and Akgoyunli.

Having written beautiful poems in native Turkic he was known in the history of literature under the "Hakygy ("True" the significance mean)" pseudonym.

Hakygy's Poem Divan is very interesting like the life of poet. Researchers thought that this Divan was lost as they were unaware of it for a long time. And the secret of the manuscript was revealed in 1961. It became clear that this 'Divan' had been kept for a long time in Istanbul at the palace library of Turkish sultans. When the Sultan Abdul Hamid this manuscript was lost in library, then it had found in Egypt in the library of Alexandria. However, it was later disappeared from this library and reached to Museum London. Other example of this handwritten manuscript of Jahanshah is kept in Academy of Science of Armenian under the name of "Fund Matenadaran".

However, we do recognize that the series Garagoyunli and Akgoyunli really a great Dynasties of Turkmens in Iran are included. They were centered primarily on South Azerbaijan, though their rule extended to large parts of present-day of Iran, and they actually emphasized on the Oguz heritage, Akgoyunli rulers considering themselves as descendant of Oguz Khan. It would be impossible to not mention them in this context.

The Garagoyunli dynasty belonged to the "Baharlies" tribes while Akgoyunli dynasty belonged to the "Bayandiries" tribes of Oguz generation. Akgoyunli and Garagoyunli were the names given to confederation of several Oguz Tribes.

A bout destination of manuscript of Jahanshah Hakygy in the world:

The famous orientalist scientist W. Minorski became familiar with it here. However, the manuscript was not kept here. The manuscript that occurred to be in New York, at the personal archives of the Armenian collector Arutyun Gazarian, here according to will of the latter, was brought to Yerevan University. Azerbaijani scholar Latif Huseinzade¹ found 'Divan' here and worked on it and published.

Unfortunately this period of history and probably is deserve to be informed and unbiased research by historians to have been moved out of attention of Public intellectuals.

Speaking about this period of dynasty of Turkmens history in Iran is the long verses. It requires extensive research by historians and specialists involved and were impartial.

But we here at the corner of the era of Garagoyunli's Confederation Government led by mystic and philosopher kings and rulers of this dynasty "Jahanshah Garagoyunli" with the nicknamed "Hakygy (Haqyqy)" kingdom armed with the most advanced ideas of political movements-social life the cult of its was "Horufism" explains. The cult of Horufism is that arguably conception of dialectical materialism and historical context and contemporary secularism.

In this notice we will pointing and explored several events that occurred during the Governments of Turkmens in Iran and that had been decisive, Literature of that period resulted primarily from the collection of poems is the king of the mystic and scholar Turkmens Jahanshah Hakygy. And Modulate the literature of that period spoke Turkic and Turkmen language.

1. Haqyqy, Şe'rler Ketabının Tartibi ve şerhleri", filology bilimler namzedi, Latif Huseinzade, Yerevan- 1966.
حقیقی، «شعرلر کتابئىن ترتیبی و شرح لری»، فیلولوژی علیملر نامزدی، لطیف حسین زا ده نئن دئر. ایروان - ۱۹۶۶ - م.

To the writer of these lines, interesting historical and literary life of the period of Turkmen Confederation States in plateau of Iran as a geographical state, was always a big question that, if the pursuit of political and social events and sources that can tell the response would've been.

In addition to the resources of the Library of the Academy of Sciences of Turkmenistan, the Turkmen Institute of Historical Research, manuscripts or manuscript library and its government, and other sources should be available in other countries, had access. In this Board is sending a team of research, scientists and academics from scientific centers of Turkmenistan, to countries like Turkey, Egypt, Pakistan, India, Iran, Armenia, etc., were done, it was possible.

After the fall of the Soviet Union in 1991 some of the new independent states which are predominantly Turkic-speaking, came together to begin to form diplomatic relations with each other. In particular, Turkic-speaking countries seeking historical identity, the limits that had been imposed in the former Soviet Union, for all its previous literature, found that countries that were once under board the "Turcoman" rulers were. Including the relations between the republics of Armenia and Turkmenistan was created with the target.

During those two countries, experts and researchers in academic and scientific centers - Historical their respective countries were able to fulfill a number of scientific and historical researching. From Research on coverage of the Cabinet of Ministers of Turkmenistan under President of Turkmenistan Counseling Center of Science and Techniques (instead of the former Academy of Sciences of Turkmenistan after 1997), a panel of prominent researchers such as academic director of the Research Institute of Archeology and anthropology Dr. Yegen Ataqarryev, anthropologic and ethnologic from Institute of History Turkmenistan Dr. Hemra Yusupov and director of the Institute of Historical Manuscripts Turkmenbashi, Annagurban Ashyrov. They worked in Armenia about the historical and cultural research studies between "Armen-Turkmen".

They during their investigation of a microfilm copy of the manuscript of their findings, researchers had placed the Academy of Sciences. Among them, some of the rulers of government Garagoyunli has

concerned to Jahanshah Hakygy's literary work. The same version of the manuscript collection of poems of Jahanshah Hakygy was written the arabic-persian graphics in Turkmen language the words are translated into the turkmen-russian Cyrillic graphics.

Reset manuscript copy of the citation with the latest print titled "Jahanshah Hakyky (Жаханшы Хакыкы)", with a few sample poems in Persian translated into the Turkmen classic alphabetical (Arabic-Persian) is returned. On its return it was back in print to Cyrillic some mistakes, nevertheless, to correct the issues described in the text and footnotes, is presented.

In addition, experts also worked around this issue has been discussed and opinions. Among them: frequently meetings on the subject with **Mr. Weli Mohammad ahun Arzanesh** in America, he has been professor of "Turkmen Gov. University owned name D.Azadi" and expert on historical manuscripts senior research associate with the Institute of the Academy of Sciences of Turkmenistan. And, with **Dr. Zia Sdralashrafy** The Canadian University professor the effort and the work that had been studied the point to the point that his comments while adding items, important documents that they choose to provide that references to the events and Council about one of unfortunate historical events that has been about Cult of "Horufism", and included in this study, the effect of the increase in specific weight.

Another point in this research is the importance of geopolitical history Limits of demarcation between the two governments Timurids and Garagoyunli. The important point is that it can be invoked, how you can to make the verification and documented the borders of the Dynasty Garagoyunli's Government. The fact one of the bright reason is boundaries territory of this dynasty in that century which its reason relating to an event were occurred between two dynasties of those period was.

This fact of historical materials to war and peace to be related between Jahanshah and Abu Sa'id Timurids, at the while Garagoyunli's army successes had overcome to Herat city in 1457's.

Also there're witnesses some documents that time at the city Herat had been captured, by order Jahanshah where, scholars and clergy forced to be named King Turkmen (Jahanshah) sermon read and currency coins struck to his name.

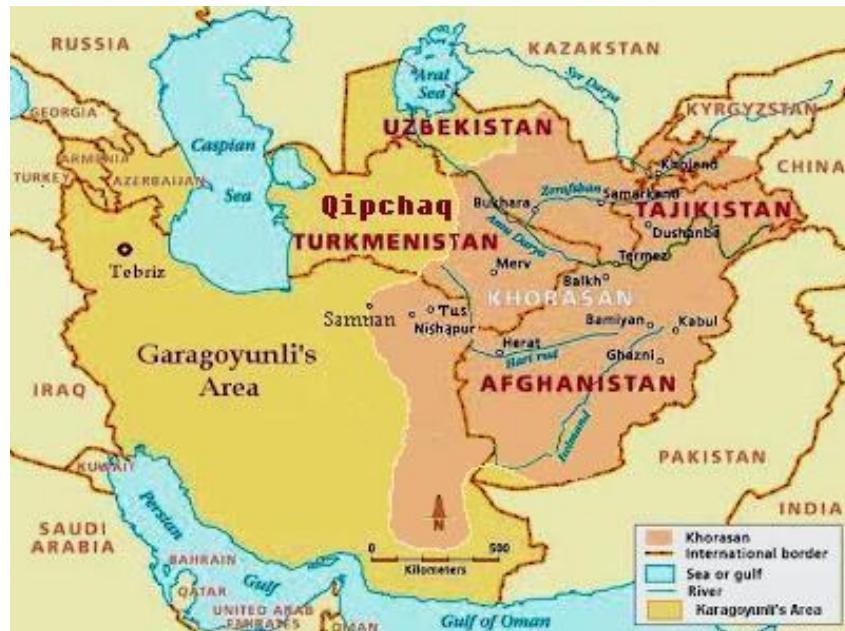


An example: This is a currency golden coin that had been struck with named Jahanshah at the city Herat (after June 1457 y.)

An example: This is a currency golden coin that had been struck with named Jahanshah at the city Herat (after June 1457 y.)

As a result of these agreements, East of Semnan city owned Abu Sa'id Timurids. The West of Territories which includes: cities Ray, Jurjanie and territories that include Manghyshlaq, Dash Oguz (Kharezm), Usti Yurt, Uzboy, the Balkans and Gurgen in those days also called "Plain Qipchaq" when the Mongols had been achieved were the Turkmen Government subjection of Garagoyunli.

We have already alluded to the elements of an intellectual poet that are presented in this review, other than the number of Rubaiyat or quatrains, were mostly written in sonnet form. Rubaiyat are one of the most common forms of lyrics poem in the style of old times in the literature of “Oguz – Turki” (including Turkmen, Azerbaijani and Turkic Qashqayi, Turkish Turkey and Iraq (Kirkuk Turkmens). In this way, the literary style of exquisite aesthetics and spirit, however the exquisite feeling of nodes that is soft and flexible.



**Turkmen Government of Garagoyunli frontier
in this map is shown in yellow as well.**

His literary styles way is tendency from cult Horufism that the collections by adherents to be wholly and effect on literary style renowned poet and mystic thought Imadetdin Nasimi Turkmen particularly, it is widely felt.

Therefore, it's clearly tendency of cult Horufisms visible. In the context of an opinion shared by Imadetdin Nasimi and Jahanshah breeze in the poems "Sende dir(in yourself)", "Nazdat ast(in yourself)" the Hakygy's poem and "Mende dir(In myself)", "Nazdam ast(in myself)" a breeze compared to same position. These poems have been written in a style of thought and tropes.

As we know, the lyric novel works in Arabic, Persian and Turkish, faces, the sun, illuminated the world, beautiful imaging of humans as lips, eyebrows and jet hairs ... Have special status. As it deals with the poet in the following lines:

تا دمی از چهره آن دلبر براندازد نقاب،

دیده ها را نور بخساید فروغ آفتاب.

If its looks nice when the mask is removed,

Seen in the light of the sun will forgive her.

In line lyric lovely poem, in work of poet can see great love and lovely life, lovely friendship and humanism that some cults are outstanding and magnificent era of mystical tradition, is found in abundance.

This literary work written of the centrality based grammar by Turkish words of Arabic, Persian graphics, like so closely Woven fabric such as interlock in which it imaged of a society with all their colorful trilingual languages with multilingual cultures by his dialects to see. The idea is based on a system of government in which confederate traditional democracy rears its heart, is built.

Also in to the literary works of J. Hakygy dozens of examples of his poems have been written in quatrains (Rubagiyat). The Turkmens has been a long time practiced as a traditional literature this format of the Turkic-Turkmen literary language.

J. Hakygy based on the experiences of his literary style is very beautiful lyrics of Turkmen literature and its salinity has memoriam. Literary heritage of this mystic king poet explains many things during his Turkmen Turkish literature, literary and ideological and rhetorical style is that literature, official literary of Turkic language which it was Turkmen rulers literary tongue in Iran.

The volume of all documents, images related to the subject, analytical review of the list, totaling more than 200 pages of files "Word Program" on the covers.

In the finally of this historical literary work, Let me! say as a great thanks to my greater friend Mr. Reza Tabatabai much did it themselves in the published literary work brought respect.

Success blesses you!

Dr. Hangeldi Ownuk -

Monday 26-August-2013 - Toronto CA.